شرح تاریخ

قارا قویونلولار و آق قویونلولار



زهره وفائی

شرح تاریخ

قاراقویونلولار
و
آق قویونلولار

زهره وفایی

تبریز

۱۳۸۲

فهرست مطالب :

مقدمه

با توجه به جای خالی شرح تاریخ سلسله های حاکم بر منطقه آسیای صغیر و آسیای مرکزی در دوران پس از اسلام ، مجموعه نخست بنام [شرح تاریخ قاراقویونلولار و آق قویونلولار] بر مبنای اصول تاریخ نگاری و دور از تعصبات ملی و مذهبی در این مجلد به رشته تحریر در آمده است تا شاید بتواند نکات مبهم و ناگفته ی را از این دوران نه چندان کوتاه البته ، در معرض دید و داوری خواننده گرامی قرار دهد . صفحات تاریخ مملو از سرگذشت های پند آمیز و راهکارهای مفید است که تنها در صورت نگارش بی طرفانه عاید خواننده میگردد و نگاه یک جانبه گرایانه و تک بعدی ، تاریخ را از یک علم بدیعی به یک داستان بی نتیجه مبدل میسازد . نگارش واقعیت در این علم چنان ضروری مینماید که حتی طوایف - اقوام و ممالک شکست خورده هم باید واقعیت را آنچنانکه هست بنگارند تا نکات ضعف خودرا بدینوسیله دریابند و در تاریخ سازی آینده از تکرار آنها جلوگیری نمایند . شخصیت های کاذب تاریخی ثمری جز

گمراهی خوانده ندارد و در یک کلام تاریخ را باید تاریخ مآبانه نوشت وخواند .با امیدبه بذل توجه خواننده گرامی این صفحات .... این مجموعه را به روح توانا و پیرفتوح بانوی بزرگ آق قویونلو ، سارا خاتون تقدیم می نمایم که با درایت و سیاست خود توانست مانع مرگ و نابودی انسانهای بسیاری در جنگ های قدرت گردد و برادری ابدی را بدینوسیله در قلب ملل آسیای صغیر ، بویژه ، آفرید !

زهره وفایی - تبریز ۱۳۸۴

پیشگفتار

پس از فروپاشی حکمرانی ایلخانی ان در مرکزیت آسیای مرکزی ، دوره جدیدی در تاریخ این منطقه آغاز شد . پراکندگی سیاسی و جدال در میان حکومتهای کوچک محلی موجب فقدان یک حکومت متمرکز و نیرومند گردید و آنچه که به این پراکندگی پایان داد پیدایش تیمور و حکمرانی قدرتمندانه او در منطقه ای وسیع بود . حکومتی که از کاشغر تا مدیترانه را زیر نفوذ خود داشت در حالیکه امنیت را در منطقه ای وسیع گسترده بود . و از سوی دیگرامکان تجدید قوا و برنامه ریزی مدّونی را به دیگر طوایف و کسانی که در خود توانمندی حکمرانی و کشورداری را می دیدند ، می داد .جنگ جانشینی تیمور زمینه ساز ظهور این طایفه ها و افراد گردید و چنانکه میخوانیم قاراقویونلولار و آق قویونلولار همزمان با حکمرانی تیمور و جانشینان وی در تکاپوی قدرت طلبی و استقلال فردی به سر میبردند . و حتی بنای حکومت صفوی نیز در این عهد پایه ریزی گردید .

از ویژگی های سیاسی سال ۷۳۶ هـ ق . موقعیت سه منطقه عمده، مد نظر است : بخش شرقی به مرکزیت هرات که در دست سلطانان کِرت است . بخش مرکزی به مرکزیت فارس که در دست آل مظفّر است . بخش غربی به مرکزیت بغداد که در دست آل جلایر است و بخش آذربایجان و آنادولو که در دست دو سلسله از تَراکِمه (ترکمانان) هست

و این دو در مرزهای غربی با جلایریان و عثمانیـان اصـطکاک دارنـد* .
بنابراین به جهت مطالعه دوران حکمرانی قـاراقویونلولار و آق قویونلـولار
باید که دوران حکمرانی تیموریان - ایلخانیان - عثمانیان مد نظر باشد .

اهمیتّ ویژه ای که تاریخ برای تمامی پژوهندگان دارد پـرداختن بـه
موضوعات تاریخی نیز با توجه به رغبت این گروه وسیع از علاقمنـدان در
هر موردی کاملا ضروری به نظر میرسد . تاریخ از آنجا کـه مختـص بـه
رویدادهای سیاسی یک عصر و یک منطقه نیـست باید که بر ایـن اسـاس
بصورت همه جانبه و بی طرفانه البته مورد مطالعه و تـدوین قـرار گیـرد .
متاسفانه علیرغم این باید ها ، تاریخ نگاران گاه دانسته و داوطلبانـه و گـاه
ندانسته و شاید هم تحت فشارهای محیط نسبت به تحریف تـاریخ و جعـل
آن اقدام نموده اند که در هر شرایط این روش نه تنها برای تمـامی علـوم
بلکه برای علم تاریخ بویژه مطلوب و صحیح به نظر نمی رسد . وسعت علـم
تاریخ ایجاب می نماید که پژوهندگان این علم نیز با دست یابی به منـابعی
وسیع و در عین حال صحیح نسبت به درج ماوقع اقدام نمایند . پرداختن به
مسائل پیش زمینه که در مورد تاریخ سیاسی ملل و مناطق باید مد نظر قرار
گیرند علاوه بر مسائل سیاسی همان ملل و سرزمینها ، مـسائل اقتـصادی -
اجتماعی - فرهنگی - مذهبی - معیشتی - جغرافیایی - مردمی - طبیعی ...
وسایر مـسائل ضمیمه می باشد . در واقع سهمی که مسائل پیش زمینه در

---

*برآمدن و فرمانروایی تیمور – ص ۱۵

مسائل تاریخی دارند به اندازه همان مهمی است که خود مسئله دارای آن است .

دقت نظری که به زمان دقیق مسائل تاریخی مبذول می گردد خود به تنهایی مؤید مسائل بسیاری است که از توضیح مجدد و مکرر آن می کاهد . این زمان ها که در تاریخ به [دوران] ها و [عصر] ها اطلاق می گردد هر یک تعریف ویژه خود را دارند که عنایت به آن تعاریف، بسیاری از مسائل مبهم را تعریف می نماید . رنسانس فرانسه که یک چرخش تاریخی درتاریخ معاصر محسوب می شود ، بسیاری از تعاریف قبلی را به مضامین نو و جدید تبدیل نمود.بعنوان مثال مرزبندی های قبل از رنسانس نه بر اساس کشورها بلکه براساس حکمرانان آنان صورت می پذیرفت . در خود فرانسه ولایات دوک نشین با نام دوک حاکم بر آن نامیده می شد و قدرتمندترین دوک بعنوان یک نام عام استفاده می گردید . با این اوصاف مبحث مورد بحث این کتاب ، قاراقویونلولار و آق قویونلولار ، به عصری از تاریخ تعلق دارد که هنوز رنسانس در آن صورت نگرفته است و ملل شرق بسیار پر توان تر از ملل غرب درعرصه های کشورداری و حکومتی پیش تاز تاریخند . در این عصرملت نیز ازتعریف واحدی برخوردار نیست و اولویت ها بانژاد و سپس زبان وسپس مذهب و نهایتا با حکمران است .در این برهه از تاریخ بسیاری از کشورهایی که امروزه درنقشه های سیاسی وجود دارند ، دیده نمی شوند وآن تعدادمحدودی هم که ذکرمی گردند نه بانام کشور بلکه به نام حکمرانان آن قید می گردد .

روسیه با تزارهایش - چین با خاقان هایش - هندوستان با مهاراجه هایش - کشورهای عربی با سلطان هایش - اروپا (فرنگ) با کنت ها و دوک هایش - آنادولو ، قفقاز و آسیای مرکزی با امرا و خان و بیگ و پاشاها یش ... تمثیلی از یک مرکز قدرت در این نواحی می باشند . محدوده های حکمرانی قاراقویونلولار و آق قویونلولار که در واقع همان محدوده امپراطوری تیموریان است ، همچنانکه عاری از نام کشورهایی چون افغانستان - ترکیه - عراق - سوریه - مصر- آذربایجان - گرجستان - ارمنستان - قرقیزستان .... است ، نامی از ایران نیز دیده نمی شود . محدوده های جغرافیایی این عصر با ولایات و ایالات و ممالیک و نهایتا با شهر ها و روستا ها و قلعه ها نامیده می گردند و هر گاه سلطان یا امیری بر آن نواحی گمارده می شوند با نام آن سلطان و یا امیر ذکر می گردند . از اینروی محدوده های سیاسی و حکمرانی این دو سلسله بر اساس تعریف مناطق آنادولو - آذربایجان - ممالیک مصر و سوریه - عراق عرب - عراق عجم - فارس - هرات- خراسان- ترابوزان - ماوراء النهر - بین النهرین - سواحل خزر - ماوراء قفقاز ... تعریف می گردد . که با اشاره هایی که به شهر ها و روستاها و راهها در این نواحی می گردد تا حدی محدوده جغرافیایی - سیاسی این سلسله های حکمران معلوم خوانده می گردد .

از نظر تاریخ نگاران غربی دوران قدرتمندی دویست و پنجاه ساله حکومت قاراقویونلولار و آق قویونلولار دوران حکمرانی ترکمانان در شرق نامیده می شود . دوران قبل از آن به ترتیب تاتارها - مغولها -

سلجوق ها و عرب هاست . علاقمندی غربیها بـه ایـن دوران از تـاریخ از آنجا ناشی می شود که جنگ های صلیبی و نژادی قرون قبلی به مذاکرات سیاسی و مبادلات سفرا و نمایندگان ارتقا می یابد و در واقـع اولـین پایـه مبادلات سیاسی ملل غرب با شرق در این دوره بنا نهاده شد . ادوارد براون در جلدچهارم تاریخ ادبی ایران می نویسـد : ظهور سلسله صـفویان درآغـاز قرن شانزدهم نه تنها برای مملکت ایران وهمسایگان آن بلکه عموما برای اروپا نیز واقعه تاریخی بسیار مهمی محسوب می شود . با توجه بـه اینکـه ظهور قدرت صفویان به سال ۹۰۷ ه . ق . میرسد ، دوران قـاراقویونلولار و آق قویونلولار دوران توأمانی است باظهور صفویه .چنانکه فرانتس باینگر ، شرق شناس آلمانی دوران حکمرانی امیر حسـن بیـگ (اوزون حسـن) آق قویونلو را از نظر تاریخ فرهنگ و مدنیت شرق نقطه عطف تاریخ شرق معرفی می کند و به محققانی که علاقمندند به این تاریخ بپردازند پیـشنهاد می کند که دوران حکمرانی امیر حسن بیگ را مطالعه کنند .(شخـصیت مشهور رمانهای اروپایی در سال ۱۴۷۰ میلادی به نام های اوسون کاسانو و آسام بک در واقع همین امیر حسن بیگ آق قویونلو ست)* .هـامر پـور گشتال و ادوارد براون هر یک آثاری در خصوص شخـصیت و اقـدامات امیر حسن بیگ از خود به یادگار گذارده اند . مینورسکی ، شـرق شـناس مشهور روسی با استناد به منابع ترکی- گرجی - آسوری و بـــــویژه

---

* ussan Cassano & Assam bech

دو اثر مهم احسن التواریخ از حسن روملو و جواهرالاخبار منشی بوداق قزوینی که توسط روسها از کتابخانه مسجد شیخ صفی الدین اردبیلی به پترزبورگ منتقل گردیده بود ، مبسوط ترین شرح تاریخی در خصوص قاراقویونلولار و آق قویونلولار را به رشته تحریر در آورده است . البته مینورسکی بیشتر به مسائل تاریخ تمدن و فرهنگ این دو سلسله پرداخته است و از تاریخ سیاسی و کشورداری آنان کمتر سخن گفته است . کتاب تاریخ قاضی احمد قمی که در این خصوص نوشته شده است در موزه برلین و کتاب تاریخ فضل الله بن روزبهان در موزه لندن میباشند که هر دو از منابع تاریخ سیاسی این دوران محسوب می گردند .

به هر حال اینجانب با مطالعه چندین منبع و مرجع موجود ، شرح مختصری از دوران تاریخی این دو سلسله رادراین کتاب گرد آورده ام تا زمینه ای باشد برای دیگر محققان ارجمند که به مسائل تاریخی و موضوعات مرتبط با آن علاقمندند .

قاراقویونلولار

قاراقویونلو و آق قویونلو اگرچه به ظاهر نامی است که بـر اسـاس رنگ احشام یک ایل به آنان داده شده است امـا از آنجـا کـه در آثـار و علایم به جا مانده از قارقویونلولار و آق قویونلـولار هیچگونـه نـشانی از گوسفند سیاه یا سفید دیده نمی شود پس بجاخواهد بودکه چنین تعبیری را از شناسنامه آنها برداشته و به علامت و توتم مورد احترام این دو سلـسله که تصویر یک قوچ است متوجه گردیم. تصویر این قوچ آنجا که رنگ پذیر هست به رنگهای سیاه و سفید ظاهر می شود همانند پرچمهـا و نـشانهای دولتی. اما آنجا که امکان رنگ پذیری نیست همانند سنگ هـا و سـنگ نگاره ها، دیگر این قوچ رنگی ندارد و تنها گویای اقتدار قـاراقویونلو یـا آق قویونلو هاست. پروفـسور مینورسکی در خصوص وجه تـسمیه ایـن دو سلـسله می نویسد: بهتر آن است که بگوییم وجه تسمیه این دو طایفـه بـر اساس رنگ عمده احشام آنها بوده است.* پرچم بـه جـا مانـده از امیـر حسن بیگ آق قویونلو که فعلا در موزه توپ قاپو سارای ترکیـه محفـوظ است دارای تصویری از یک قوچ منقوش است. پروفـسور فاروق سومر نیز در این خصوص با مینورسکی هم رای است و علاوه بر رد وجه تـسمیه بر

Minoresky .V. la perse auxv.1933 *

اساس رنگ گوسفندان ، این نظریه را نیز که قارا به مفهوم ترکی آن یعنی بزرگ و آق مخفف شده آقا می باشد نیز رد می نماید . البته این مورد تنها در خصوص نام طایفه و حکومتی آنهاست چراکه در زمان نامیدن قارا محمد یا قارا یوسف یا قارا عثمان ، منظور همان وجه بزرگ و معظم بودن آنان است . کسانی که با فرهنگ و ادبیات کهن آذربایجانی آشنایی دارند در خصوص گوسفند سیاه و سفید به مضامین معنی دار و اسطوره ای بسیاری می توانند اشاره نمایند که هر یک منبع آفرینش واقعه ای در تاریخ کهن این منطقه است و پر بعید نیست که قاراقویونلولار و آق قویونلولار خود یکی از این موجدان کهن باشند حضور عناصر سیاه و سفید چه بصورت توأمان و چه در برابر هم در فرهنگ غنی ترک ها دارای مضامین مهمی است . اگرچه سیاه همواره به معنای منفی و سفید به معنای مثبت آن تحت استفاده اسطوره ای قرار گرفته است اما توأمان بودن آنها نیز دلیلی بر حالتی دیگر است . گرگ و میش از همین حالات است . یعنی در آمیختن سیاه و سفید به هم و آشتی آنها که موجِد حضور و آرامش است . در کتاب دده قورقود گاو سفیدی را میبینیم که برای نجات خورشید از دست گاو سیاه عازم مبارزه می شود . تصویر صلیب های شکسته ای که هفت هزارسال پیش در سنگ نوشته های منطقه وَرزقان کنده شده اند حاکی از خورشید بی نور است و سپس دایره ای که به دور آن کشیده می شود ، تعبیر خورشید نجات یافته و جان گرفته است میترائیسم که جزیی جدلناپذیر از فرهنگ ترکهاست ، با آمیزه ای از اسطوره های سیاه و سفید همواره در نمایش است و میترا ، همان میترای

رقــــم خورده است که در طول قرنهای متمادی در فرهنگ کهن آســیایی به جلوه هایی مختلف عرض اندام نموده .همانند : میثیر قلیجی (شمشیری که از سوی خدایان قــدرت بــه قهرمانــان داده شــده اســت) میثیر کـانلی (طایفه ای که از بازماندگان خدایان هستند) میثیــر بیـــگ (فــردی کــه قدرت میترایی دارد) و... در افسانه های آذربایجانی همانند داستان ملـک محمد ، میبینیم که چاتلاتقوش به وی می سپارد که برروی گوسفند سـیاه سوارشده ومنتظر بماند تا گوسفند سیاه اورابرروی گوسـفند سـفید پـرت نماید و گوسفند سفید اورابه جهان روشنایی ها خواهد انـداخت . بـه هـر حال از آنجا که این یک نظریه پـیش فرضــی اســت از پــرداختن بــه آن خودداری نموده و بحث دراین خصوص به فرصتی دیگر میگذاریم .

قاراقویونلولار در منابع تاریخی برای اولین بار در کتاب دیار بکریه ● به این نام ذکر می گردند . تذکره نویسـان صفوی کلا آنها را قـاراقویونلو می نامند و در دیگر منابع آنهارا قبل از اقتدار به نام (بارانلو) می خوانند باران علاوه بر نام منطقه ای در ماردین آنادولو ، در معنای لغوی آن هنــوز هم البته به (قوچ) اطلاق می گردد چنانکه در بسیاری از نواحی ایل نشین شرق و جنوب شرقی ترکیه امروزی و نیز شمال شرق سوریه و عراق قوچ را باران (با تشدید بر روی ر) می نامند دقیقا همان قوچی که به عنـوان سمبل و توتم این سلسله می باشد و مجســمه های سنگی آن بر سر مزارهای قاراقویونلولار در سراسر منطقه حکمرانی آنان هنوز هم پراکنده می باشد .

●دیاربکریه – جلد ۱ – ص ۳۱

اضافه نمودن پسوند [لو] به آخر کلمه باران این معنی را می رساند که قاراقویونلولار متعلق به باران ها هستند و لو در زبان ترکی پسوند تعلق است . و چنانکه میدانیم پسوند تعلق به یک محدوده جغرافیایی در زبان ترکی؛ [لی] می باشد (همانند گنجه لی - تبریزلی - باکی لی ...) .از اینرو در زمان نامیدن قاراقویونلولار به بارانلو ، تعلق آنها را به ایل باران و یا توتم باران و یا اسطوره باران میرسانیم نه سرزمینی به نام باران . از سکه های بجا مانده از عصر ایلخانیان و جلایریان برروی برخی از آنها کلمه [باران] قابل رویت است .برخی از تاریخ نگاران با استناد به یک روستای کوچک در موش ترکیه به نام باران چنین استنباط میکنند که قاراقویونلولار از مردمان این دهکده بودند . اما اگر چنین محققانی به دوران حکمرانی قاراقویونلولار و وسعت سرزمینها و شهرهایی که آنها باعث آبادانی آنجاها بودند توجه نمایند در میابند که این امر محال است که چنان سلسله قدرتمندی محل نشو ونمای خودرا بصورت یک روستای نیمه متروک باقی بگذارد . و اقعیت تبار قاراقویونلولار از زبان خود آنها چنین بر می آید که آنان از تیره ترکان اوغوز و یکی از تیره های بیست و چهارگانه آنان میباشند و نام جد آنان دنیز خان است . باتوجه به زبان و فرهنگ و اعتقادات آنان این امر کاملا مقرون به یقین است .•

• Anadulu Beylikleri

با توجه به محل زندگی آنان در محدوده مورد علاقه شان و بـر پـایی حکومت در این محدوده در واقع مستندترین دلیل را می توان یافت . آنهـا در مرکزیت دیاربکر به ییلاق و قشلاق در مابین مناطق آلاداغ و سـویوق بولاق (مهاباد امروزی) بودند . این طایفه رمه دار و کوچنده همانند تمام خانلیق های عصر خود دارای قدرت و اسباب حاکمیت بودند و چنانکه در فصول بعدی ملاحظه خواهد شد این طایفه نهایتا می تواند نواحی بسیاری را تحت سلطه خود در آورد و اساس حکومتی مدنی را پایه گذاری نماید .

قاراقویونلولار برای توانمندنمودن خود مجبور به اتحاد با ایلات و طوایف دیگر بودند . درراستای ایجاد امنیت برای طایفه خود و مراتع و مکانهـای مورد نیاز ، بهره گیری از ایـن اتحادهـا لازم مـی نمـود . خصوصیات و مشخصات ایلات و طوایفی که در همان ابتدای کار به اتحاد قاراقویونلولار در آمدند نیز قابل توجه است :

قارامانلو لار : این طایفه که خان اول آن قارامان خان نـام داشـت در این زمان حاکم گنجه و بَردَع بود. اتحاد قاراقویونلولار با این طایفه تا پایان حکمرانی آنها پابرجا بود چنانکه میبینیم حسنعلی خـان آخـرین خـان قاراقویونلو به این طایفه پناه میبرد . بعدها ایـن طایفـه را از شاهسونهای صفوی و در اتحاد با آنها در می یابیم.

باهارلولار : ازمتحدان سرسخت قاراقویونلولار مـی تـوان باهـارلولار را نامید که محل اسـکان آنها در مرکزیت بهار همدان بود .خان باهارلو،

علی شکر نام داشت و وی خانی نیرومند و درست کردار بود . تحت حکمرانی وی همدان مدتها با نام علشکر شهرت یافت و حتی در بسیاری از اسناد عهد صفوی نیز همدان را علشکر نوشته اند .

اویماقلولار : این طایفه که بنا بر گواهی تاریخ هسته مرکزی قاراقویونلولار نامیده می شود در نواحی ماکو - قفقاز و ساوه پراکنده بودند و از ایلات تاختا قاپو محسوب می شدند . شاهسونهای امروزی ساوه را نیز اویماقلو می نامند.

چاکیرلولار :طایفه چاکیرلو که نام خان اول آنان چاکیرعلی خان بود در حوالی اردبیل اسکان داشتند .چاکیرعلی خان که خود از امرای آق جلایر بود ابتدا از متحدان تیموربود .پس از وفات چاکیرعلی خان پسرش بسطام خان جانشین او می شود و پس از مرگ تیمور در تبریز به خدمت قارایوسف در می آید .در زمان صفویان خان اول چاکیرلولار سلطانعلی خان بود که به جرگه شاهسون ها در آمد و متحد صفویان گردید .

سعدلولار : این طایفه که به واسطه خویشاوندی با قاراقویونلولار از قرابت خاصی نیز برخوردار بودند در ناحیه چوخور سعد(ایروان امروزی) اسکان داشتند و سعد خان پسر عمه قارایوسف بود .این طایفه آخرین طایفه ای بودند که با آق قویونلولار پیمان اتحاد بستند .

آلپائوت لار : طایفه خان محمد آلپائوت از متحدان سرسخت قاراقویونلولار بودند که در ناحیه وان اسکان داشتند .محمد خان آلپائوت سالهای متمادی بعنوان امیر جنگی در کنار خلیل خان بود .

دوخارلولار : یوسف خان دوخارلو خان اول طایفه دوخارلو ایل خود را در حد فاصل ارزنجان و بیگ بورد اسکان داده بود . این طایفــه در اثنــای اقتدار قاراقویونلولار مورد حمله ارامنه ترابوزان قرار گرفتند و یوسف خان در این یورش کشته شد . چندین سال بعد قتلو خان از امــرای آق قویونلــو به خونخواهی وی به ترابوزان حمله نمود .

ایناللولار : طایفه تاریخی و کهن ایــناللولار از متحــدان قــاراقویونلولار بودند که در منطقه ولایات خمــسه (قزوین - زنجــان و اراک امــروزی) اسکان داشتند .ایناللولار با قدرتی که داشتند توانــستند بعدها بعنوان یکــی از هسته های اصلی صفویان گردند و چنانکه آمده است بواسطه همین قدرت مورد خشم و غضب صفویان قرار گرفتند .

حاجیلولار : طایفه حاجی علی خان که به نام حاجیلو شهرت داشــتند از زمره متحدان قاراقویونلولار بودند که در نواحی قاراداغ ســکونت داشــتند . این طایفه نیز از هسته های اصلی صفویان بودند .

آغــاج اُیریلــولار :ایـل آغــاج ایــری(آغــاجری لــو) از متحــدان قاراقویونلولار و ساکن همدان و گروس بودنــد . آنهــا اتحــاد خــودرا بــا سلسله های حاکم بعد از قاراقویونلولار همچنان تا عصر قاجارحفظ نمودند .

البته نام بردن از تمامی ایلات و متحدان قاراقویونلو که در جهــت بــه قدرت رسیدن آنان سهیم بودند امکان پذیر نیــست چراکه تعداد آنها را تا

هفتاد تیره نام برده اند اما آنهایی که از جهت نفوس و قدرت در راس بودند در واقع همین طوایفی هستند که نام برده شد . در میان متحدان قاراقویونلو به چندین ایل کرد چون سلیمانی - محمودی و رزاقی و چندین امیر و مُسیونر مسیحی نیز بر می خوریم .

در این قسمت ناگزیر از پرداختن به اوضاع منطقه بعد از مرگ تیمور هستیم . تیمور که در سال ۷۷۱ه.ق (۱۳۷۰) میلادی حکومت خود را رسماً اعلام و شروع نموده بود پس از سی و شش سال حکمرانی در سال ۸۰۷ ه.ق درگذشت و در زمان مرگ نوه خود پیرمحمد را به جانشینی خود بر گزید . تیمور که در زمان مرگ دارای سی و شش فرزند پسر و نوه و نبیره بود و نیز هفده فرزند و نوه دختر داشت علت این انتخاب وی را باید دانست .پیرمحمد سلطان پسرجهانگیر سلطان فرزند ارشد تیمور بود . جهانگیر سلطان خود در سال ۷۷۷ه. ق. در گذشته بود و پسر ارشد جهانگیر سلطان ، محمد سلطان در سفر به عثمانی در آق شهر در گذشته بود بنابراین مقام جانشینی به پسردوم جهانگیر سلطان،پیر محمد رسید . پسردوم تیمور عمر شیخ بود که در سال ۷۹۶ در کردستان کشته شد . سومین پسر تیمور میرانشاه بود که در زمان مرگ تیمور حاکمیت آذربایجان و عراق عرب را داشت . عمر میرزا و ابوبکر میرزا پسران وی نیز والی آذربایجان بودند . چهارمین پسر تیمور شاهرخ خان بود . از نوادگان امیرتیمور می توان به خلیل سلطان (که درکنار تیمور بود و پس از مرگ وی اول از همه بر تخت نشست)اولو بیگ سلطان (اولوق بیگ فرزند شاهرخ که بعد ازشاهرخ حکومت مازندران را داشت)بیگ سونقر خان (فرزند شاهرخ)

ابولقاسم بابر(پسر بیگ سونقر و حاکم گرگان)عبدالطیف خان (فـــرزند اولـوق بیــگ و حاکم ماوراءالنهر) میرزا عبدالله خان (فرزند عبـدالطیف و جانشین وی) میرزا علاءالدوله (پسر بیـگ سـونقر حـاکم هـرات) ابراهیم سلطان (پسر علاءالدوله) سلطان ابوسعید (پسر محمد بن میرانـشاه پسر تیمور) سلطان احمد (فرزند ابو سـعید و حـاکم خراسـان) سـلطان محمود (فرزند ابو سعید و جانشین سلطان احمد) سلطان حسین بیگ قـارا (پسر منصوربن بیگ قارا بن تیمور و حـاکم خراسـان) کـه همگـی در صحنه های تاریخی تیموریان دارای نقش های مهمی بودند، اشاره نمـود . و طبیعی است که با حضور این همه شاهزاده و سلطان ، امراء و خـان هـا و بیگ ها ، جنگ های سخت و خانمان براندازی را پس از تیمور به جهـت کـسب قدرت در میان جانشینان وی شاهد باشیم . این جنگهای طـولانی و بی ثمر تا تشکیل یک هسته قدرتمند دیگـر سـالیان سـال ادامـه یافـت . ولایات تحت فرمانتهی تیمور هر یک در دست امیر و سـلطانی بـود کـه خود را مستحق تر برای جانشینی تیمور مـی دیـد . ولایـات تیمـوری در جریان این جنگ و جدال ها چنین وضعیتی را داشت : ولایات گرجـستان - قاراباغ - قفقاز شمالی و غرب خزر در دست خلیل سلطان بـن میرانـشاه بود . ولایات حلب - تکریت - بغداد در دست ابابکر بـن میرانـشاه قـرار داشت . ولایات آذربایجان و خمسه در دست عمربن میرانشاه بود . ولایات ری و اصفهان در دست اسکندر بن عمر شیخ بود . ولایات یزد و کرمـان در دست رستم بن عمر شیخ بود . ولایت فارس در دسـت پیرمحمـد بـن عمرشیخ بود .ولایات غزنه - کابل - قندهار در دست پیرمحـــــمد بن

جهانگیر بود (کسی که تیمور اورا جانشین خود نمود). ولایات خراسان - بلخ وهرات در دست شاهرخ خان بود . ولایات کاشغر-بخارا و کش دردست ابراهیم سلطان بن شاهرخ بود . ولایات تاشکند - جیحون و سیحون در دست اولوق بیگ بن شاهرخ قرار داشت .

بدین ترتیب ملاحظه می شود که تیمور پس از مرگ خود ده مرکز قدرت بجای گذارده بود که هر یک به تنهایی مرکز قدرتی عظیم بودند . از آنجا که مبحث مربوط به این مقال در خصوص قاراقویونلولار می باشد فلذا تنها به بررسی مناطق تحت تیول آنان می پردازیم .

اگرچه آذربایجان قشلاق مطلوب تیموریان محسوب می گردید اما این ناحیه و عراق عرب از جمله اولین ولایاتی بودند که تیموریان آنها را از دست دادند •. ابراز وفاداری به شاهزادگان تیموری بسیار زود از میان مردمان این نواحی رخت بربست و جای خود رابه اعتراض داد. علت واقعی این امر چنین بود که دو پسر امیرانشاه که حاکم این نواحی بودند بسیار زود خزانه خود را تهی نمودند و برای حفظ لشگر و سپاه خود بـه آنـان اجازه دادند تا با غارت دهات و شهرها هزینه خود را تامین نمایند . ایـن عمل نارضایتی وسیعی را در میان مردم پدید آورد .تیمور که عمربیـگ را حاکم آذربایجان تعیین نموده بود به همراه وی جهانشاه را بعنوان لله بیـگ با وی همراه نموده بود . اما پس از مرگ تیمور جهانشاه بر ضد عمر قیام

R.M.Savery(The struggle for supremancy)p.96 •

نموده و کشته شد . سپس پدر و برادر عمر بـر ضـد وی بـه پـا خاسـتند (خلیل سلطان امیرانشاه و ابابکر امیرانشاه) . ابابکر که عراق عجـم را به سلطان احمد جلایر باخته بود به پیش عمر آمد اما عمر که نغمه مخالفت را از ابوبکر شنید وی را در سلطانیه محبوس نمود . ابوبکر از زندان گریخـت و خزانه سلطانیه را غارت نمود ، و سپاهی فراهم آورده بـه عمـر تاخـت . عمر به طرف مراغه عقب نشینی نمود و از برلاس لی لار و سـولدوزلولار لشگری ترتیب داد و به تبریز تاخت اما شکـت خورده و مجبور به فـرار گردید . وی به خراسان رفت و در همانجا وفات یافت . ابـابکر در تبریـز حکومت را بدست گرفت . وی اگر چه از سوی تیموریان امنیـت خـاطر داشت اما از سوی نیرویی تازه نفس به نام قاراقویونلولار در هـراس بـود . چراکه قارا یوسف ، خان قاراقویونلو با سید احمد خان شکی و شیخ ابراهیم شیروانلی، خان شیروان متحد گردیده بود . البته ترس و واهمه ابابکر بـی دلیل نبود چراکه درست یکـسال بعد قارا یوسف تبریـز را تـصرف نمود (۸۰۹ هـ. ق. ۱۴۰۶ میلادی) . شاهزادگان تیموری در آذربایجان نه تنها به دلیل اقتدار مخالفانشان بلکه به دلیل نـاتوانی پایگاههـای مـالی و سیاسـی خودشان شکـست خوردند . بخشی از دلایل نا آرامی و آشفتگی آذربایجان ناشی از عدم توافق بر سر موقعیت امیران تیموری پس از مرگ او و نـوع خدمتی بود که می بایست برای جانشینـان وی به عمـل آیـد . بـسیاری از امیران بویژه سرشناس ترین آنها کارخویش را با خدمت در نزد امیرانـشاه آغاز کرده بودند و پس از آن در خدمت فرزندان او بودنـد . شـاید آنهـا احساس می کردند که به همه خانواده و یا خود امیرانشاه و نه به یکی از

فرزندان او وفادارند . * از اینرو اقدامات این امرا از نظر آنان شورش بر ضد حاکم و فرمانروا نبود بلکه میخواستند اعلام نمایند که آنها حق دارند خانواده ای را که بدان خدمت خواهند کرد خود انتخاب کنند .

تاریخ آذربایجان در این سالها سرشار از نافرمانی و سرپیچی است . حتی وفادارترین امیران نیز بی هیچ ترس و واهمه در برابرشا هزادگان می ایستادند و ابراز نارضایتی می کردند . مردم نیز همانند امیران نارضایتی خویش را اعلام می کردند و چنانکه فرستاده عمر را در سال ۸۰۸ که برای جمع آوری پول از بزرگان تبریز به این شهر آمده بود به داخل شهر راه ندادند . هرچند که تیمور در دوران فرمانروایی خویش سعی بسیار در تقسیم و کوچک تر نمودن طوایف قدرتمند نموده بود و امیران بسیاری را به زیر فرمان خود در آورده بود اما در ناحیه آذربایجان جلایریان و قاراقویونلولار از جمله طوایفی بودند که تا پایان کار تیمور مخالفت با او را علنا اعلام می کردند و این صداقت در ابراز علایق و شهامت در ابراز ایده و آرمان ، قاراقویونلولار را مورد توجه مردم عادی قرار داده بود . از سوی دیگر مخالفت قاراقویونلولار با شیوه حکومتی تیمور بر اساس [پادشاه واحد] و [قانون واحد] برای تیمور دلیل عامه پسندی برای حمله به قاراقویونلولار و قلع و قمع آنان نبود چراکه هیچ نشانه ای از سرکشی و طغیان در سیاست قاراقویونلولار مشهود نبود و آنان تنها به اظهار نارضایتی اکتفا می نمودند . در تبع این سیاست های به ظاهر ایلی و چادرنشینی بود

* تاریخ یزدی – جلد ۱ – ص ۲۲۵

که قاراقویونلولار بر خلاف دیگر ایلات و طوایف محدوده حکمرانی تیموریان در زمان مرگ تیمور امن ترین محل برای زندگی مردمان عادی و امن ترین مکان برای حفظ دارایی ثروتمندان بی شمار منطقه برای حفظ ثروت های خود از دستبرد جانشینان تیمور به شمار میرفت .این امتیازات برای اندیشیدن به اتحاد های وسیع تر و افزون تر بر مناطق تحت حاکمیت کافی به نظر می رسید .

اولین کسی که از قاراقویونلولار در صحنه سیاست دیده می شود بایرام خان و یا بایرام قوجاست که در زمان سلطان اویس از پادشاهان آل جلایر ظاهر می گردد. بایرام خان در سال ۷۶۷هـ. ق. به جهت تصرف موصل به این شهر حمله می کند و در جنگ با سلطان اویس شکست خورده مجبور به اطاعت و اتحاد با وی می گردد.سلطان اویس نیز حکمرانی موصل - سنجار - ارجیش و خوی را به بایرام قوجا می سپارد و در مقابل خراج سالیانه ای را از بایرام خان طلب می نماید . تازمانی که سلطان اویس زنده بود بایرام خان خراج سالیانه را پرداخت می نمود و در جهت تحکیم قدرت خویش به نام قاراقویونلولار کماکان در تلاش بود . اما پس از مرگ سلطان اویس بایرام خان پرداخت خراج را متوقف نمود و این مسامحه و خود داری را تا سال ۷۷۹ ادامه داد .تا اینکه در این سال عادل خان حاکم سلطانیه به خوی حمله نمود و بایرام خان را مجبور به پرداخت طلب های معوقه خود نمود . *

---

*جامع التواریخ

برادر بایرام قوجا ، تورمیش خان در زمان حکمرانی بایرام خان در موصل حکمرانی نواحی جدآبادی خودرا درحومه وان و ارزروم و ارزنجان داشت . در این مدت تورمیش خان با تربیت نیروهای زبده از نظر رزمی و نیز به ذخیره اموال و حفظ آن از دستبرد غارتگران فرصت طلب و آشوب طلب همت گمارد و توانست مرکز قاراقویونلولار را به یک هسته مرکزی قدرتمندی تبدیل نماید . تورمیش خان چندین پسر دلاور نیز داشت که از آن جمله قارامحمد خان بود . قارامحمد در کنار عموی خود بایرام خان به جنگ با سلطان اویس رفت و پس از حکمران شدن بایرام خان در موصل به وان برگشت و در جمع امرای رزمی وان به زندگی و آموزش پرداخت . پس از مرگ سلطان اویس جلایر پسر هشت ساله وی حسین خان جانشین او شد . اما این کودک در ابتدای حکمرانی خود با جنگ و ستیزه طایفه قاراقویونلو روبرو گردید . امرایی که سلطان حسین را بر سرکار آورده بودند بلافاصله در میدان جنگ آماده شدند و در برابر قارامحمد قاراقویونلو ایستادگی نمودند . قارا محمد که تاب مقاومت در برابر این امیران را نیاورد ، به ناچار تقاضای صلح کرد وخود شخصا به نزدسلطان حسین آمد . بعنوان خراج جنگی قارا محمد متعهد شد هرساله بیست هزار گوسفند به تبریز ، مقر حکمرانی سلطان حسین جلایر بفرستد . این شکست و تسلیم برای قارا محمد در برابر سلطان کم سال جلایری بسیار گران آمد و همواره مترصد بود تا انتقام سختی از وی بگیرد .

سلطان حسین جلایر در سال ۸۱۳ ه . ق . بدست برادر خود سلطان احمد جلایر کشته می شود و سلطان احمد بعنوان حاکم آذربایجان بر مسند

قدرت می نشیند . قارامحمد خان بلافاصله نسبت به قطع پرداخت هرگونه مالیات و خراج به دربار سلطان احمد اقدام می نماید . سلطان احمد که در ابتدای کار خود گرفتار نبرد با عادل خان ، حاکم سلطانیه است مجالی برای نبرد با قارا محمد ندارد . عادل خان در سال ۸۱۵ تبریز را تصرف می کند اما به ناگاه بسیاری از امرای وی به سلطان احمد می پیوندند . عادل خان به سوی مرند عقب نشینی می کند و از راه ارومیه به سلطانیه می رود و تنها به حکمرانی سلطانیه بسنده می کند . سلطان احمد مجددا به تبریز بر می گردد و به جمع آوری سپاه می پردازد . اما مردم تبریز که تمایلی به جنگ و خونریزی ندارند نه تنها از دادن هر گونه مالیات و خراج خودداری مینمایند بلکه بر علیه سلطان احمد وارد میدان مبارزه می شوند . سلطان احمد مجبور به ترک تبریز می شود و دست کمک به سوی قارامحمد قاراقویونلو دراز می کند . قارا محمد با استفاده از فرصت پیش آمده در خواست وی را اجابت می کند و دو شرط برای همراهی وی تعیین می کند . شرط اول اینکه در همه نبرد ها خود فرمانده جنگ باشد و شرط دوم اینکه در صورت پیروزی تمامی غنایم از آن او و سپاهیانش باشد . سلطان احمد مجبور به قبول نمودن این دو شرط گردید و قارا محمد سپاهی پنج هزار نفری از سوار و پیاده گرد آورده و در حالیکه آنها را به گروههای کوچک سیصد نفری تقسیم نموده بود به سلطان احمد پیوست .

قارا محمد در جنگ با عادل خان و امرای ضد سلطان احمد شیوه جنگی ویژه ای را بکار بست . بدین ترتیب که یکصد سرباز را به جنگ با دشمن می فرستاد و به محض حمله دشمن آن صد سرباز به طرف عقب

فرار می کردند و چون این گروههای صد نفری به هـر جنـاح از دشـمن یورش میبردند در نتیجه بر اثر تاکتیک جنگ و گریز سپاه دشـمن خیلـی زود پراکنده شده و شکسـت خوردند . قارامحمدپس از این پیـروزی عمـلاً بر مسند قدرت نشسـت و با رهبریت جدی و شخصیت قاطع خود توانسـت توانست مناطق بسیاری از آنادولو ی شرقی - عراق عرب - سوریه - عراق عجم و آذربایجان را به محدوده قاراقویونلولار علاوه نماید بدون آنکـه در تمامی این مدت ادعای رهبری یا سلطانی و امیـری بنمایـد . قـارا محمـد درسال ۷۹۱ ه . ق . گرفتار جنگ با برادر زاده خود پیرحسن خان ترکمـان می گردد ودر این جنگ از وی شکسـت خورده و خود هلاک می شود .

قارا محمد در زمان مـرگ پـنج پـسر بـه نامهـای یـارعلی بیـگ - میثیرقوجا (میثیربیگ) پیرعلی بیگ - بایرام خان و قارا یوسف داشت . بعد از مرگ وی پسرش یارعلی بیگ جانشین وی می شود . یارعلی بیـگ در سال ۷۹۶ ه . ق . حاکم موصل بود و زمانی که تیمور پس از فتح بغداد به موصل آمد یارعلی بیگ به همراه هدایایی به خدمت تیمور آمد و اظهار اطاعت نمود . این در حالی بود که بـرادر یـارعلی بیـگ ، قـارا یوسـف همچنان در مخالفت تیمور قـرار داشـت و از هـر فرصـت بـرای اظهـار نارضایتی از کشورداری تیمور استفاده می کـرد .تیمـور پـس از موصـل متوجه دیاربکر گردید و دو قلعه کرکوک و آبامان را تسخیر و به یارعلی بیگ داد . پس از بازگشت تیمور یارعلی بیـگ بلافاصـله قلعـه و تمـامی امکانات ان را به برادرش قارا یوسف داد و خود نیز هم پیمان او گردیـد . تیمور از این مسئله بسیار بر آشفت و مجددا لشگری به جنگ این دو برادر

فرستاد.یارعلی بیگ در این جنگ از اسب افتادو جان سپرد.(۸۰۶هـ . ق .)

میثیر بیگ فرزند دیگر قارا محمد در منطقه آوانیق (آرارات امروزی) در قلعه ای به همین نام مقام امیری تیره ای از قـاراقویونلولار را داشـت . تیمور پس از تسخیر موصل و دیاربکر برای تجدید اتحاد با میثیر بیگ به این قلعه آمد اما میثیر بیگ حاضر به هم پیمانی نشد .تیمور دستور حمله به قلعه را داد و طبقه زیرین قلعه به تصرف تیموریان در آمد اما میثیر بیگ به اتفاق دوستان و خانواده در طبقه دیگر قلعه به مقاومت پرداخت . پس از چند روز جنگ میثیر بیگ پسر شش ساله خود را برای مصالحه نزد تیمور فرستاد . تیمور به میثیر بیگ و همراهانش امان داد . پس از آنکـه تمـامی اهالی قلعه از آنجا بیرون آمدند ناگهان میثیر بیگ در حالیکه کفن بر تـن نموده بود با شمشیری آخته به قلب سپاهیان تیمور تاخـت . سـپاهیان اورا دستگیر نموده و محبوس ساختند . تیمور که از این همـه جـسارت میثیـر بیگ سخت خوشنود شده بود از امیران خواسـت تـا اورا بـه سـلامت بـه سمرقند ببرند تا پس از مذاکره سردار سپاه تیمور شود . میثیـر بیـگ کـه راضی به این مقام نبود در میان راه به روایتی خودراهلاک می کنـد و بـه روایتی مورد سوء قصد بدخواهان واقع مـی گـردد و هرگـز بـه سـمرقند نمی رسد .

قارا یوسف پسر دیگر قارا محمد بواسطه اعتباری که در میـان طایفـه قاراقویونلولار داشت بعد از پدر توانـست جایگاه نسبتا قابل قبولی را بـرای خود دست و پا نماید . وی به انتقام پدر ابتدا با پیر حســـن به جنگ

پرداخت و وی را مغلوب و دستگیر نمود . سپس پیر حسن را بـه خـدمت تیمور فرستاد تا اورا تدبیر کند و تیمور فرمان مرگ وی را داد . ●

قارا یوسف در زمان تیمور دو بار تبریز را تـصرف نمـود و هـر بـار بـا نزدیک شدن تیمور به سرزمینهای اجدادی خود عقب نشینی کرد . تیمـور که در سال ۸۰۱ یورش پنج ساله خودرا آغاز نمـود ، گرجـستان و عـراق عرب را کاملا تصـرف نمود . سلطان احمـد جلایـر و قارایوسـف دو فـرد قدرتمند منطقه که یارای مقاومت در برابر تیموررا نیافتند به دربار سـلطان ایلدیریم بایزید ، سلطان عثمـانی پنـاه بـرده و از وی درخواسـت کمـک نمودند . ایلدیریم بایزید آنها را پناه داد و تیمور که در تعقیب این دو بـود نامه ای به بایزید نوشت و از او خواست این دورا به تیمور تحویـل دهـد . اما بایزید قبول نکرد و تیمور به خاک عثمانی حمله ور شد . در این جنگ سلطان بایزید شکـست خورد و سلطان احمد و قارایوسف به حاکم مـصر و شام ، سلطان فرج پناه بردند . آنها ابتدا در سـرای ملـک فـرج بـا احتـرام پذیرفته شدند اما از آنجا که ملک فرج از تیمور سخت واهمـه داشـت آن دورا زندانی نمود . این ایام حبس تا یکسال طول کشید و هر دو امیر برای روزهای آتی نقشه های زیادی کشیدند . در همان روزهای اول محبس بـ قارایوسف خبر آوردند که صاحب پسری شده است و قارا یوسف نام او ر پیربوداق گذاشت و سلطان احمد را ده ییگ (پـدر خوانـده) آن فرزنـد خواند . این مسئله مودت آن دو را بسیار مستحکم تر نمود و عهد بستند

● تاریخ دیاربکریه - جلد ۱ - ص ۳۴.

تا بعد از آزادی، آذربایجان و عراق عرب را تسخیر نموده و قارا یوسف حکومت آذربایجان و سلطان احمد حکومت عراق عرب را داشته باشند .
ملک فرج طی نامه ای به امیر تیمور در مورد این دو زندانی تعیین تکلیف نمود . جوابی که از سوی امیر تیمور آمد چنین بود :
... سلطان احمد را مقید به دربار من بفرستید و قارایوسف را از قید زندگی نجات دهید . • از این فرمان بر می آید که تیمور تا چه حد از قاراقویونلولار واهمه داشت و راه نجات از آنها را در کشتن قارایوسف میبیند . حتی در یورش هفت ساله خود به یکی از امرا دستور داده بود مرتبا از احوال قارایوسف قاراقویونلو وی را باخبر سازند ولی از سلطان احمد جلایر بیمی نداشت . البته تا رسیدن دستور امیر تیمور به ملک فرج، تیمور در گذشت و ملک فرج هردورا آزاد نمود .قارایوسف بلافاصله به بدلیس آمد و برای تصرف مجدد آذربایجان و جنگ با ابوبکربن میرانشاه ، نوه تیمور آماده گردید.

قابل ذکر است که امیر تیمور در سال ۸۰۶ در چهاردهم رمضان در قریه نعمت آوای مشرف بر رود آراز دستور تشکیل یک قورولتای را داد و در آن قورولتای نوه خویش عمر فرزند میرانشاه را به حکمرانی ممالک آذربایجان با توابع و ضمایم و روم (آنادولو) تا استانبول و شام تا مصر ر منصوب نمود . و نیز دستور داد شاهزادگانی که متصدی ایالات فارس و عراقین بودند تحت فرمان عمر میرزا باشند و همچنین تیمور امرا و

• تاریخ حبیب السیر .

لشگریان پدرش میرانشاه را به امیر عمر داد.●
این فرمان شامل حال میرزا ابوبکر پسر بزرگ میرانشاه که عراق عرب و دیاربکر را تحت فرمان خودداشت نیز می شد. میرانشاه که بر اثر افتادن از اسب تا حدی اختلال حواس پیدا کرده بود تحت نظر امیرزاده عمر و ابوبکر میرزا، پسرانش قرار داشت. چند ماه بعد از این انتصاب امیر تیمور در گذشت و میرزا عمر به تحکیم بنای حکومت خود پرداخت. و از آنجا که نسبت به برادرش ابوبکر میرزا مظنون بود، زمانی که ابوبکر برای انجام آئین سوگواری عازم سمرقند گردید وی را در سلطانیه دستگیر و در یکی از قلاع این شهر زندانی نمود اما میرزا ابوبکر قبلا زمینه را آماده نموده بود و با چند تن از امراء دست به یکی کرده و از زندان فرار نموده و خزانه سلطانیه را نیز برداشته و به سوی خراسان روانه گردید. میرانشاه که در آن تاریخ در خراسان بود به کمک پسرش ابابکر میرزا می آید و به آذربایجان حمله میکنند. میرزا عمر از سویی مشغول دفع حمله شیخ ابراهیم حاکم شیروان است و از سوی دیگر خبر حمله پدر و برادرش را میشنود. سپاه خسته و عصیانگر عمر میرزا صحنه های جنگ را یکی بعد از دیگری ترک مینمایند. اما امیران تا پایان کار پافشاری می کنند و سپاه میرزا ابوبکر ابتدا سلطانیه را تسخیر می کند و در فاصله ای اندک تبریز را نیز متصرف می گردد و عمر میرزا به سوی ری عقب نشینی می کند.در شجاعت ابابکر مینویسند که وی با یک ضربه شمشیر دشمن را

●ظفرنامه یزدی

به دو نصف می کرد و کسی در برابرش یارای ایستادگی نداشت .

سلطان احمد جلایر که بعد از رهایی از زندان به بغداد رفته و حکمرانی آنجا را گرفته بود با شنیدن خبر در گیریهای آذربایجان به این نتیجه میرسد که آذربایجان فاقد حکمدار قدرتمندی است و بلافاصله با لشگری انبوه به آذربایجان یورش می آورد . وی پس از درگیریهایی تبریز را متصرف و خودرا حکمران آنجا میخواند . اما رفتار چندان خوشایندی با مردم ندارد و با استفاده از غیبت ابابکر که در تعقیب برادر تا اصفهان پیش رفته است به جمع آوری مالیات ها و اموال از مردم می پردازد . ابابکر میرزا با شنیدن خبر تصرف تبریز تعقیب برادر را نیمه کاره گذاشته و متوجه آذربایجان می شود . سلطان احمد جلایر که در میان مردم جایگاهی نداشت با شنیدن خبر نزدیک شدن سپاه ابابکر مجبور به ترک تبریز می شود وبه بغداد بر می گردد . میرزا ابابکر به همراه پدرش میرانشاه در ۸۰۹ ه . ق. وارد تبریز می شود و پس از خواندن خطبه به نام ابابکر ، میرانشاه عهده دار اداره شهر گردیده و ابابکر به جهت جنگ با قارا یوسف قاراقویونلو عازم نخجوان می شود . علت این لشگر کشی این بود که ابابکر تصور می نمود قارا یوسف سلطان احمد را به جنگ با وی ترغیب می کند . ابابکر در رویارویی با قارایوسف از پیام مودت و اتحاد او چنین نتیجه گرفت که قارا یوسف از نظر قوای جنگی و موقعیت امیری ضعیف است و از اینرو راضی به صلح و دوستی است فلذا نه تنها پیام اورا نشنیده گرفت بلکه بلافاصله حمله به اردوی قارایوسف را شروع نمود . اما بر خلاف انتظار نیروهای قاراقویونلو در عرض نیمروز تمامی سپاه ابابکر را

هلاک نموده و یا فراری دادند و تمامی اموال ابـابکررا مـصادره نمودنـد . افراد به جامانده از سپاه به همراه ابابکر از طریق مرند به سوی تبریز عقب نشینی کردند . درراه مراجعت به انتقام قارایوسف تمامی روستاها و آبادانی های سرراه را غارت و چپاول نمودند . با رسیدن به تبریز ابابکر شنید کـه قارا یوسف در تعقیب وی به تبریز می آید و چون لـشگر ابـابکر کـاملا منهزم شده بود ابابکر صلاح را در آن دید که به سوی سلطانیه عقب نشینی کند . بنابر روایتی شب هنگام چوداری بـه نـام شـیخ قـصاب بـه همـراه چودارها و دامدارهای خویش در دشتی مشرف به تبریز اسـکان داشـتند و شب هنگام برای حفظ رمه از سرما آتش های متعددی بر پـا میکننـد امـا ابابکر به گمان اینکه سپاهیان قارایوسف تا بدینجا آمده اند ، شبانه شـهررا ترک و روانه قلاع سلطانیه می شـود . قارایوسـف بعـد از سـپری نمـودن زمـستان ، در بهار سال ۸۱۰ عازم فتح تبریز می گـردد و در ناحیـه شـنب غازان اردو میزند . سپس امیران میرانشاه را طلب نموده و بـه آنهـا چنـین میگوید : من از طایفه ترکمانانم . ییلاق من آلاداغ و قشلاق من دیاربکر و سواحل فرات است و امور سلطنت با ما نسبت ندارد .اما اکنون کـه میـرزا ابابکر متوجه جنگ و قتال گردیده اسـت مجبـور بـه رویـارویی بـا وی گردیده ام .او امیر شماست و حقوق نعم وی در ذمت شما بسیار . حال اگر به سوی وی بروید اصلا به خاطر من گران نمی آیـد .   امـا امیـران و فرماندهان سپاه ابابکر همگی با قارایوسف عهد مودت بستند . از آن جملـه امیر بسطام - امیر معصوم- امیر منصور- امیر جلال‌الدین و امیر یادگارشـاه به قارا یوسف پیوستند . قارایوسف بی هیچ ممانعتی وارد تبریز شد و چنـد روزی را به استقرار در شهر پرداختند . اما در بیست و چهار ذیقعده سال

۸۱۰ در ناحیه سردرود در نزدیکی تبریز جنگ سختی بین قوای قارایوسف و میرانشاه در گرفت و با پیروزی قوای قارایوسف این جنگ پایان گرفت . میرانشاه بدست غلامی عربی زخمی شد و آن غلام به طمع جایزه سر میرانشاه را بریده و به خدمت قارایوسف آورد . قارا یوسف دستور داد سر و بدن میرانشاه را با احترام در گورستان سرخاب تبریز دفن نمایند و آن غلام را به جزای سختی رساند . ابابکر در بیرون از دروازه های سلطانیه در محل اوخجاچای اردو زده و آماده حمله به تبریز گردید اما قارایوسف امان نداد و خود عازم اوخجا گردید و بر لشگر وی پیروز شده و ابابکر در این جنگ کشته شد . این پیروزی نه تنها اساس حکومت قاراقویونلولار را مستحکم و بر پا نمود بلکه برای اولین بار اساس حکومت تیموریان را در محدوده وسیع و سوق الجیشی آذربایجان متزلزل نمود . با استقلال آذربایجان و بر پایی حکومت قاراقویونلولار خاک عثمانی و مصر نیز توانست از ید قدرت تیموریان خارج شده و با استفاده از این منطقه مستقل مرزی،هر یک به خان نشین های مستقلی تبدیل شوند .

در این اثنا سلطان احمد جلایر که در بغداد حکمرانی می نمود علیرغم عهد و قراری که با قارایوسف در زندان دمشق بسته بود همواره به جهت استیلا بر سرزمین پرنعمت آذربایجان در تلاش بود و چنانکه دیدیم یک بار نیز از وضع آشفته آذربایجان سوء استفاده نموده و به تسخیر تبریز پرداخت و مجددا به بغداد عقب نشینی کرد . از اینروی طمع به خاک آذربایجان از سویی و پیوستن پسرش علاءالدوله با قارا یوسف از سوی دیگر موجب دشمنی وی با قارایوسف گردید . علاءالدوله که توسط تیمور

دستگیرشده بود و در زندان سمرقند محبوس بود پس از وفات تیمور به فرمان خلیل سلطان از بند رها گشته و به پیش پدرش در بغداد آمد . سلطان احمد از این امر ابتدا بسیار خوشحال شد اما مدتی نگذشت که جنگ قدرت و بازار سوءظن در میان پدر و پسر شدت یافت و علاءالدوله بغدادرا ترک نموده و به اردوی قارایوسف پیوست . قارایوسف علیرغم زندگی ایلاتی از سیاست شاهزادگان و درباریان آگاهی کامل داشت و از این رو چند امیر را محرمانه به نگهبانی از علاءالدوله گمارد . قارا یوسف در این مورد کاملا حق داشت چرا که در زمان لشگرکشی قارایوسف به همدان علاءالدوله چند امیر جلایر را گرد آورده و در تبریز بنای شورش را گذاشت اما امیران محافظ او بلافاصله وی را دستگیر و در قلعه جاواز محبوس نمودند . سلطان احمد جلایر این بار از قارایوسف خواست تا هم پسرش را آزاد نماید و هم اراضی تسخیر شده در همدان را به آل جلایر باز بگذارد . اما قارا یوسف هیچیک از این سفارشات را نپذیرفت و فرستاده وی را دست خالی بر گرداند . سلطان احمد از این امر سخت بر آشفت و نیرویی عظیم گرد آورده راهی جنگ با قارایوسف شد . این دو دوست دیرین نهایتا در ۸۱۳ رودرروی هم قرار گرفتند و این جنگ نیز با پیروزی قارایوسف پایان پذیرفت و جلایریان شکست سختی خوردند . سلطان احمد از سوی سربازانی که گمان می کردند وی مرده است لخت گردید اما او که هنوز نیمه جانی داشت خودرا به باغی در نزدیکی میدان جنگ رساند و در آنجا پنهان شد . سگ باغ اورا یافت و باغبان که مورد تطمیع وی قرار گرفت و حکمرانی یعقوبیه در نزدیکی بغداد به وی وعده

داده شد ، در جواب سلطان احمد گفت : عمارت بـاغ و باغبـانی در وطـن بهتر است از حکمرانی در دیار غریب .

فلذا باغبان به پیش قارایوسف رفته و محل سلطان احمد را بـه وی اطـلاع داد .سربازان رفته و سلطان را گرفته و بدستور قارایوسف لباسهای مناسـب بر تن او کردند و او را به پیش قارایوسف آوردند . قارایوسـف وی را بـا احترام پذیرفت و در کنار خود نشاند و گفت : تو اصلا بر قول و فعل خود پایبند نیـستی بارها به قران مجید و اسماء الهی قسم یادنموده ای کـه قـصد آذربایجان نکنی اما هیچگاه شرط عهد به جا نیاوردی . آنگـاه قارایوسـف فرمان داد قلم و دوات آوردند و سلطان احمد را مجبور ساخت تا بـا خـط خود فرمانی بنویـسد که بر طبق آن بغداد به ملک محمد پـسر قارایوسـف تعلق یابد و آذربایجان بـه ملـک پیـر بـوداق پـسر دیگـر قارایوسـف و پسرخوانده سلطان احمد متعلق گردد . فردای همان روز ملک محمد عـازم بغداد می گردد و در آنجا خطبه به نام خود میخواند و سکه بـه نـام خـود میزند . اما قارایوسف اصلا اعتراضی به این امر نمی نماید و بغداد را تا آخر عمر به ملک محمد میسپارد .

قارایوسف به اصرار اطرافیان در کشتن سلطان احمد نیز تـوجهی نمـی کند و وی را همچنان در تحت نظر و زنده نگاه میدارد . اما اطرافیان با یاد آوری خیانت های وی از قارا یوسف میخواهند به قول خود وفـا نمـوده و سلطان احمد را نکشد اما از حمایت وی دست بردارد تا کـسانی کـه از وی ظلم ها دیده بودند او را بکشند و در اینصورت خطایی متوجـه قارایوسـف نخواهد بود . قارایوسف پذیرفت و چند روز بعد وی را آزاد نمود تا به هر

کجا که می خواهد برود . سلطان احمد به سوی سلطانیه روان شد اما چند روز بعد در میانه راه بدست گروهی که وی را شناخته بودند کشته شد .
قارایوسف دستور داد جنازه وی را آورده و با احترام در عمارت دمشقیه تبریز و در کنار مزار برادرش سلطان حسین جلایری که بدست خود سلطان احمد به قتل رسیده بود ، دفن نمایند .

بدین ترتیب دفتر حکومت آل جلایر برای همیشه بسته شد و بغداد و آذربایجان بدست قاراقویونلولار افتاد . ولایت عراق عرب تحت حکمرانی ملک محمد بود اما برای آذربایجان باید حکمرانی تعیین می شد . از آنجا که بنا بر یاساهای تیموری تنها کسانی می توانستند حاکم و سلطان باشند که به نحوی با خاندان سلطان نسبت و قرابت داشته باشند ، قارایوسف پسر خودپیر بوداق را که فرزندخوانده سلطان احمد جلایر محسوب می گردید ، بعنوان والی آذربایجان تعیین نمود . قارایوسف که نمیخواست مردم اورا بر ضد قوانین تیموری و یک شورشی بشناسند دستورداد تختی بزرگ فراهم آورند و تویی بزرگ ترتیب دهند تا پیربوداق را به تاج و کمر سلطانی سرافراز سازند و به پادشاهی نشانند .●

قارا یوسف علیرغم اینکه خود پدر پیربوداق سلطان بود ، اما همیشه در برابر او دو زانو می نشست و او را همچون سلطان ادب می کرد تا دیگران نیز اورا چنان بشناسند و تمامی فرامین و منشورها و نامه هارا با عنوان [سلطان پیربوداق یترلیق بن ابونصر یوسف بهادر نو سوزوموز.....] شروع

●مطلع السعدین – جلد ۲ – ص ۲۱۴

می نمود و بدین ترتیب قارایوسف راه هر گونه اعتراض از سوی امرای تیموری و جلایری و مردم عادی و وفادار به تیمور یان و جلایریان را برای همیشه مسدود نمود .

اما شاهرخ جانشین تیمور با شنیدن استقلال آذربایجان و عراق عرب و پادشاهی پیربوداق و ملک محمد برآشفت و در پی آن در سال ۸۱۴ نیرویی عظیم را به فرماندهی خلیل سلطان به جنگ با قارایوسف اعزام نمود اما از قضای روزگار خلیل سلطان در میانه راه بیمار شد و درگذشت . سپاه وی مجددا به خراسان مراجعت نمود . از این تاریخ تا سال ۸۱۷ که شاهرخ در گیر جنگ با اسکندر میرزا حکمران اصفهان بود ، نتوانست با قاراقویونلولار مصاف نماید . اما قارایوسف که میدانست نهایتا شاهرخ بر آذربایجان حمله خواهد نمود ، مرتبا نمایندگانی با هدایایی به حضور شاهرخ می فرستاد و اظهار بندگی و هم رایی می نمود و حتی در یک نامه از شاهرخ در خواست کرد تا حکمرانی سلطانیه را به قارایوسف بدهد اما شاهرخ همواره از در سر سختی و خشونت وارد می گردید و قارا یوسف را با القابی چون کوچری (کوچنده) و ایلاتی مورد اهانت قرار می داد . و حتی در نامه آخر تاکید نمود که دشمن، الی الابد دشمن است ... . این جواب بر قارا یوسف بسیار گران آمد و در عرض چند روز پس از دریافت این جواب به سلطانیه حمله نموده و آنجا را متصرف گردید . شاهرخ که از این امر غافلگیر شده بود پیامی به قارایوسف فرستاد و در آن نامه حاکمیت قاراقویونلولار را بر آذربایجان و عراق عرب به رسمیت شناخت اما از قارا یوسف خواست تا هر چه زودتر سلطانیه و دیگر نواحی

عراق عجم را ترک نماید . اهمیت سلطانیه در آن عهد بقدری بود که هر حاکم و فرمانروایی کلید سلطانیه را داشت در واقع بر تمامی ولایات مشرف دسترسی پیدا می کرد و از اینرو استرداد سلطانیه برای شاهرخ حکم حیاتی داشت . لذا شاهرخ یکی از امرای خویش را به نزد قارایوسف فرستاد و این امیر به وی پیشنهاد کرد که به اعتذار پیش شاهرخ برود و پشیمانی خودرا اعلام نماید و ولایات سلطانیه و قزوین را به دیوان اعلا گذارد تا خاقان سعید شاهرخ ممالیک آذربایجان و بغداد تا دیار شام و روم را بر او مسلم دارد .* اما قارا یوسف پس از شنیدن دستورات شاهرخ ، فرستاده وی را محبوس نمود و اجازه بازگشت را به وی نداد . شاهرخ این بار برای اعاده شوکت تیموری مجبور به لشگر کشی به آذربایجان شد . از اینروی سپاهی عظیم فراهم آورد و در پاییز سال ۸۲۳ هرات را به قصد آذربایجان ترک نمود . اردوی عظیم شاهرخ در آساربار (ورامین امروزی) متوقف گردید و در این فاصله ابراهیم میرزا والی فارس و رستم میرزا والی اصفهان و والیان یزد و کرمان نیز به اردوی شاهرخ پیوستند . شمار سپاهیان این اردو در موقع حرکت دویست هزار نفر قید گردیده است اما این سپاه از نظر روحیه بسیار ضعیف بود و در خود تمایلی برای جنگ با قاراقویونلولار نمی دیدند . بخصوص با شنیدن خبرهایی از آمادگی سپاه قارایوسف ترس بیشتری بر آنان مستولی میگشت . سپاه شاهرخ راه زیادی را طی نموده بود و در برابر سپاه قارایوسف با آسودگی در ولایت

---

* مطلع السعدین – جلد ۲ – ص ۳۲ .

خود آماده می شدند . از سوی دیگر فصل زمستان نزدیک می شد و زمستان آذربایجان مانع بزرگی محسوب می شد . برای پی بردن به میزان ترس شاهرخ کافی است به این نکته اشاره کرد که شاهرخ چند صد قاری قران را فراخواند و از آنان خواست دوازده هزار بار سوره فتح را بخوانند و بر لشگر شاهرخ بدمند . در این اثنا حاکم مصر سلطان مملوک با استفاده از موقعیت پیش آمده لشگری را برای تصرف بغداد روانه ساخت . قارا یوسف سپاهی را مامور بغداد نمود و خود به همراه باقیمانده لشگر از تبریز خارج شده و به رویارویی شاهرخ روانه شد . هنگام خروج از تبریز قارایوسف بیمار بود اما توجهی نکرده و عازم جنگ شد . اما در ناحیه اوجان (بستان آباد امروزی) در چند کیلومتری تبریز بیماری او شدت یافت چنانکه وی را با تخت روان حمل نمودند تا به قرار گاه مرکزی اوجان رسید . چند روز بعد قارایوسف در اثر این بیماری از پای در آمد . (۷ ذیقعده ۸۲۳) . مرگ او تاثیر غریبی بر روحیه سپاهیانش گذارد .جسد وی در معیت امرایی چند به تبریز و از آنجا به ارجیش برده شد و در آن شهر در کنار مدفن دیگر اجدادش به خاک سپرده شد . وی در زمان مرگ شصت و سه سال داشت و در حالی زندگی را وداع گفت که لشگریان شاهرخ تیموری از سوی دروازه ری و لشگریان حکمران مصر از سوی دروازه بغداد متوجه متصرفات قاراقویونلولار بودند . شاهرخ با سپاهیانش بی هیچ ممانعتی وارد تبریز شد و از سپاه عظیم قاراقویونلو احدی مشاهده نشد . سکوت موجود در تبریز ترس در دل شاهرخ و سپاهیانش انداخت شاهرخ که برای ترک آذربایجان سخت تعجیل می نمود ، حکمرانی

آذربایجان را به هر شاهزاده و امیر پیشنهاد کرد هیچیک نپذیرفتند و علت آن ترس همگان از وجود اسکندر خان پسر قارایوسف بود . شاهرخ چاره ای نیافت و غیابا حکمرانی آذربایجان را مجددا به قاراقویونلولار باز گذاشت و خود عازم هرات شد .

قارایوسف در مدت حکمرانی خود تنها به کشورگشایی و لشگرکشی نپرداخته بود بلکه با رفتار عادلانه و صادقانه خود مردمان تحت نفوذ خود را با مرام همیشگی خود که همانا (غرض از سلطنت در این عالم - راحت خاطر فقیران است] آشنا نموده بود و از این روی امکان تسخیر ممالیک قاراقویونلو با خیل سپاه و لشگرشاید ممکن به نظرمی رسید اما تسخیر روح و قلب مردمان این دیار نا ممکن بود . قارا یوسف که همواره خود را سردار می نامید و هیچگاه ادعای پادشاهی و سلطانی ننمود ، مردی تنومند و قوی هیکل بود و در شجاعت و دلیری نظیر نداشت . حافظ ابرو در وصف او می نویسد : دلاور قارا یوسف ترکمان // نشسته به اسب همچو کوه روان // در آمد به هیجا چو اسفدیار// برآورده از صد ناکس روان // . قارا یوسف تا زنده بود تحت اطاعت تیمور نرفت و از شاهرخ نیز تبعیت نکرد . وی در مقام رفتار با مردم همواره خوف الهی را نصب العین قرار می داد و نسبت به دهقانان و زارعان بسیار ملاطفت می نمود . رعایت حال سربازان را بیش از حد می نمود و در جنگ ها همیشه سعی می کرد خود داوطلب جنگ نباشد و تا حد امکان به مصالحه پیشقدم می شد . چنانکه در جنگ با ابابکر به وی پیشنهاد می کند که آن دو باهم به تنهایی بجنگند و سربازان بیگناه را به کشتن ندهند اما ابابکر قبول

نمی کند ●. بعد از مرگ قارایوسف پسران وی به نامهای ملک محمد - ملک اسکندر - ملک اسپند - ملک جهانشاه و ملک ابوسعید ، همگی سکوت اختیار کردند تا اوضاع را بررسی نمایند . به محض اینکه سپاه شاهرخ تبریز را ترک نمود ملک اسکندر بعنوان جانشین پدر بر حکمرانی تبریز نشست و خود را حاکم آذربایجان معرفی نمود . بلافاصله به سلطانیه لشگر کشید و آنجا را مجددا ضمیمه ولایات قاراقویونلو کرد . شاهرخ که زیاد از آذربایجان دور نشده بود مجددا به سلطانیه بر گشت اما باز هم احدی از قاراقویونلولار را در آنجا نیافت !

شاهرخ با این اوصاف در یافت که قادر به از میان برداشتن قاراقویونلولار به این آسانی نیست از این رو به سیاست تفرقه و نفاق روی آورد . وی سعی نمود در میان پسران قارایوسف به نحوی تفرقه بیندازد فلذا ابتدا ابوسعید کوچکترین برادر را پیش خود خواند و حکمرانی آذربایجان را به وی داد . ابوسعید از غیبت اسکندر که در ارجیش بود استفاده نموده و بر تخت حکمرانی آذربایجان نشست . اسکندر به محض اطلاع از این امر بلافاصله راهی تبریز شد و ابو سعید را دستگیر نموده و محبوس ساخت و سپس برای فتح ری عازم گردید . شاهرخ که از بیم وقایع آذربایجان در نیمه راه مستقر گردیده بود این بار جهانشاه را به ری

●منشات السلاطین ج.۱،ص. ۱۵۸ . این بیت را در جواب سلطان عثمانی نوشت :
بوخسوللارین کونلونو آلماق دور/ المصدی پادوشاهلیق ایشه بو عالمده

فراخواند و حکمرانی آذربایجان را به او واگذار نمود . همچنین چندین تن از امرای زبده خود را نیز همراه او نمود . از سوی دیگر شاهرخ پسر خود جوکی میرزا را به همراه خلیل الله شیروانشاه برای حمله به اسکندر اعزام نمود . اسکندر که در آن واحد در برابر چند اردوی جنگی قرار گرفت ترجیحا به سوی ارزروم عقب نشینی کرد . اسکندر از قارایولوک عثمان ، خان آق قویونلو تقاضای کمک نمود اما وی قبول نکرد و اسکندر خشمگین بر ولایات وی تاخت و آنها را متصرف شد . شاهرخ پس از پایان زمستان آن سال از قاراباغ به اوجان رفت و در آنجا فرمانی داده و حکمرانی آذربایجان را مجددا به جهانشاه واگذارنموده و خود عازم هرات شد .

اسکندر برای نجات زن و فرزندانش که در قلعه النجیق نخجوان محبوس بودند به این قلعه حمله نمود و شش ماه تمام قلعه را در محاصره گرفت . تا اینکه جهانشاه راضی شد زن و فرزندان و اموال اسکندر را به وی باز پس دهد . پس از این واقعه پسر بزرگ اسکندر به نام قباد گویا بر اثر تطمیع و تشویق تیموریان و یا جهانشاه ملک ، پدر خود را به قتل رساند . بنابر برخی اخبار قباد دلباخته یکی از کنیزان اسکندر شده بود و برای وصال آن کنیز اقدام به قتل پدر نمود . این امر به نظر بیشتر مقرون به حقیقت می آید چرا که جهانشاه با شنیدن این خبر دستور دستگیری قباد را داد و بلافاصله وی را اعدام نمود . البته اسکندر علاوه بر قباد هشت پسر دیگر نیز به نامهای آلاو - ملک قاسم - ملک اسد - ملک رستم - ترخان

- ملک محمد - شاه علی - حسینعلی داشت و چهار فرزند دختر نیز داشت که آرایش بیگم و شاه سرای بیگم بعد ها به کمک همدیگر برادرشان حسینعلی خان را به حکمرانی آذربایجان می رسانند . اما قابل ذکر است که از میان فرزندان اسکندر کسی به اندازه خود وی با شهامت و مدبر نبود و هیچکدام نتوانستند لقب اسکندر را مالک شوند (ده لی اسکندر - ده لی به معنای مبارز و جنگجوی بی باک) و حتی نتوانستند جانشینی وی را عهده دار شوند .

گفتیم که قارایوسف پسری به نام جهانشاه داشت که در سال ۸۰۹ در ماردین بدنیا آمده بود و در ابتدا نام اورا ماردین شاه گذاشته بودند . بعدها قارایوسف به این دلیل که نام شهرهارا فقط بر روی دختر ها میگذارند ، نام وی را به جهانشاه تغییر داد . قارا یوسف بعد از فتح سلطانیه جهانشاه را با اینکه طفلی بیش نبود به حکمرانی سلطانیه گمارد . در سال ۸۲۳ زمان حمله شاهرخ به سلطانیه جهانشاه مردم را به داخل قلعه شهر گرد آورد و در صدد مدافعه بر آمد اما وقتی خبر مرگ پدر را شنید سلطانیه را تخلیه و به سوی تبریز عقب نشینی نمود . پس از به قدرت رسیدن اسکندر ، جهانشاه تبریز را ترک نموده به پیش برادرش شاه محمد به بغداد رفت . و همراه با وی به جنگ با جلایریان پرداخت . جهانشاه با اینکه سلطان اویس دوم جلایر را شکست داد و شهرهای بصره - واسط و شوشتر را متصرف گردید ولی شاه محمد بر خلاف انتظار جهانشاه فرمانروایی این ولایات را به وی نداد . لذا جهانشاه دل آزرده گردیده و به تبریز بر گشت و به دستور اسکندر به محافظت از چند قلعه جنگی در وان گمارده شد .

پس از کشته شدن اسکندر ، جهانشاه عهده دار حکومت آذربایجان گردید و پس از محکم نمودن پایه های حکومتی خود در آذربایجان از ناحیه عراق عرب که در دست ملک اسپند برادر کوچکش بود ، صرفنظر کرده و متوجه شمال گردید . جهانشاه دو بار در سالهای ۸۴۴ و ۸۴۷ به گرجستان لشگر کشید . علت این لشگر کشی تنها به جهت کشور گشایی نبود .چراکه در این سالها کارگزاران تزارهای سفید دست تعدی به نواحی شمالی قفقاز دراز نموده و اقدام به برچیدن بنای اسلام و کشتن مسلمانان از سویی و جایگزین نمودن کریستیان های مهاجر از سوی دیگر می نمودند . و چنانکه مشاهده می شود در جنگهای جهانشاه با گرجستان فرمان جهاد شیخ شاه ، پیر طریقت صوفیه نیز همراه دستور جنگ است و در واقع نام جهاد بیشتر به این درگیریها داده می شود تا جنگ . جهانشاه در هر دوبار موفق می شود نیروهای سفید را از گرجستان و تفلیس بیرون براند و مسلمانان بومی را در مکان های خود مستقر نماید .

مردم آذربایجان در زمان حکمرانی جهانشاه مجددا به تقویت فرقه حروفیه روی می آورند و این مسئله یکی از حوادث مهم دوران قاراقویونلولار می باشد . در راس این نهضت فاطمه بیگم دختر شیخ فضل الله حروفی و نیز پیری به نام یوسف عهده دار رهبری این نهضت فکری هستند . آنها به ترویج قانون اساسی حروفیه یعنی [ایجاد برابری در میان مردم و دفع ظالمان و تجاوز اقویا بر ضعفا] پرداختند و خیلی زود در میان مردم جایی برای خود یافتند . جمع کثیری از اهالی سرخاب و چرنداب تبریز به آنها پیوستند . جهانشاه که خود شخصا نمی توانست با آنها مقابله

نماید و از محبوبیت آنها در میان مردم خبردار بود ، فرمان قلع و قمع آنان را از سوی روحانی سرای خود به نام نجم الدین روحی صادر نموده و سپس لشگریان جهانشاه بر آنها تاختند . بنا بر روایتی در عرض یک روز پانصد نفر از حروفیه در تبریز و حومه کشته شدند . دیگر حروفیان اجساد کشته شده ها را پنهانی دفن می نمودند و جسد فاطمه بیگم نیز در مسجدی در بازارچه نوبر تبریز دفن گردید . ● بعد از این سرکوب معتقدان به حروفیه به آنادولو مهاجرت نمودند و در آنجا با نام برکداش (بکتاش) و سماوی ظاهر شدند و حتی در عصر صفوی نیز نقطویان از بازماندگان حروفیه فعالیت داشتند .

در همین سالها جهانشاه خبر فوت برادرش ملک اسپند را در بغداد میشنود (۸۴۶) و از سویی خبردار می شود که امیران برادر پسرش پولات را به جانشینی وی نشانده اند .جهانشاه که همواره در آرزوی حکمرانی بر بغداد بود بلافاصله لشگری تهیه دیده و به عراق عرب راهی شد . وی شش ماه تمام بغداد را محاصره نمود و نهایتا پولات و دیگر امیران را به زانو در آورد . پس از فتح بغداد جهانشاه پسر یازده ساله اش محمدی میرزا را به حکمرانی عراق عرب گمارده و خود مجددا به تبریز مراجعت نمود . در همین سالها شاهرخ تیموری در هرات وفات می یابد و بلافاصله در اصفهان میرزا سلطان محمد بن بیگ سنقر اعلام استقلال می نماید . جهانشاه با

●روضه الجنان و الجنته الجنان -- ص ۴۷۸.

لشگریانش به سوی اصفهان راهی می شود و در زمان ورود به شهر مورد استقبال امیران میرزا سلطان و مردم آنجا قرار میگیرد و خود میرزا سلطان در برابر جهانشاه شمشیر بر زمین میگذارد و تسلیم می شود. جهانشاه پسر خود پیر بوتاق را به حکمرانی آنجا منصوب نموده و باز به تبریز بر می گردد. پیر بوتاق سلطان هم پس از اندکی مشاهده و مشاوره با امیران سرای تصمیم به لشگر کشی به سوی فارس و کرمان میگیرد. در مدت اندکی تمامی آن نواحی را متصرف و ضمیمه حکمرانی قاراقویونلولار می نماید.

همین سالها مصادف است با ظهور مشعشعیان در خوزستان. رهبر فکری این گروه به نام محمد بن فلاح دعوی مهدویت داشت و با چنین ادعاهایی افراد عامی بسیاری را دور خود گرد آورده بود. پسر وی مولا علی بر پدر پیشی گرفت و او ادعا نمود که روح علی بن ابی طالب در وجود او حلول نموده است! البته ادعای مولا علی در این حدود پایان نپذیرفت و پس از مدتی دعوی خدایی کرد! • پدرش این بار با این ادعای او مخالفت نمود و فرمان قتل او را داد. مولا علی بلافاصله توسط افرادی کشته شد. جهانشاه که این ادعاهای واهی را بر ضد دین و بر ضد تشیع میدید فردی به نام علی شکر بیگ را مامور دفع مشعشیان نمود. قبل از رسیدن لشگر جهانشاه به شوشتر محمد بن فلاح درگذشت (۸۶۶) و

• تاریخ پانصدساله خوزستان.

مشعشعیان پراکنده گردیدند . علی شکر بیگ بعد از آرام نمودن اوضاع خوزستان به اصفهان مراجعت نمود .

جهانشاه که اکنون از جانب آذربایجان - عراق عرب - فارس - کرمان - شوشتر - سلطانیه - قزوین و ری و کلیه بلاد تحت تسلط قاراقویونلولار آسوده خاطر گردید این بار برای فتح دامغان متوجه شرق شد . امیران شاهرخ مدتی مقاومت نمودند اما بلاخره دامغان نیز به تصرف جهانشاه در آمد . پس از دامغان جهانشاه متوجه خراسان گردید . هرات آخرین پایگاه تیموریان نزدیک به شش ماه مقاومت نمود و نهایتا ابو سعید پادشاه تیموری از جهانشاه تقاضای اتحاد و دوستی نمود . جهانشاه راضی گردید و طی یک قرارداد رسمی تنها هرات به تیموریان داده شد و بقیه قلمرو تیموریان ضمیمه خاک قاراقویونلولار شد . دو تن از پسران جهانشاه که در این لشگر کشی همراه وی بودند از این سازش ناراضی گردیدند وهر یک لشگر خویش را برداشته و به سوی ممالیک خود راهی شدند . پیربوتاق که حاکم فارس بود علاوه بر فارس ،کرمان و بغداد را هم قلمرو حکمرانی خود نمود و خطبه هارا به نام خود خواند . از سوی دیگر حسنعلی خان پسر دیگر جهانشاه که مدت یازده سال در قلعه ماکو محبوس بود به کمک تنی چند از امرا آزاد گشته و افرادی را به دور خود جمع نموده و برای کسب حکمرانی شروع به مبارزه نمود . جهانشاه بلافاصله هرات را ترک نموده و ابتدا به سوی فارس روانه شد .از آنجا راهی بغداد شد و پربوتاق در بغداد محاصره گردید و پس از جنگی طولانی شکست خورده و هلاک گردید . حسنعلی خان با شنیدن خبر حرکت جهانشاه به سوی

تبریز ، فرار نموده و به ارزروم گریخت . امیـران جهانـشاه مجـددا وی را گرفته ودر قلعه ماکو زندانی نمودند .

جهانشاه مجددا در تبریز مستقر گردیـد و ایـن بـار خبرهـایی را از اردبیل دریافت نمود . شیخ جنید صفوی از شیوخ طریقت صفوی که تا این تاریخ همواره در جهت امور دینی فعالیـت داشـت ، ایـن بـار در طلـب مقامات دنیوی به فعالیت هایی می پردازد . شیخ جنید خواسـتار حکمرانـی اردبیل بود . جهانشاه که میدانسـت نمی تواند با صوفیان صفوی جنگ نماید و اعتبار مذهبی خویش را به خطر افکند ، نامه ای به شیخ جعفر عموی شیخ جنید نوشـت و از وی خواسـت تـا بـرادرزاده اش را ترغیـب نمایـد تـا داوطلبانه از اردبیل خارج شود . شیخ جنید به ناچار بـا عـده ای از پیـروان خود از اردبیل خارج گردیده و به سـوی تـالش رهسـپار گردیـد . بـدین ترتیـب جهانـشاه وسـیع تـرین امپراطـوری تیمـوری را در یـد قـدرت قاراقویونلولار میگیرد و ایالات آذربایجان - کرانه خزر - اصفهان -کرمان - فارس - هرمز حکران - عراق عرب - ری - گرجستان - سوریه - روم (عثمانی) عـراق عجـم - شوشـتر - دامغـان - خراسـان ...را در محـدوده حکمرانی خود دارد . جهانشاه در این تاریخ قدرت اول امپراطوری شرق به شمار میرود و ابـو سـعید تنهـا بازمانـده تیموریـان در هـرات روزگـار می گذراند . تنها نیرویی که جهانشاه قاراقویونلو از آنهـا هراسـی نداشـت طایفه آق قویونلولار سـکون در دیاربکر بودنـد کـه بـصورت سـاده وار زندگی ایلاتی خودرا می گذراندند و در این سادگی . سـیاست های

قاراقویونلولار و سیاست دیگر همسایگان را کلا زیر نظر داشته و تجربه می اندوختند .

امیر حسن بیگ (اوزون حسن) خان اول این طایفه که در خود شایستگی حکمرانی مناطق بسیاری را میدید ابتدا با جهانشاه قاراقویونلو از در مذاکره در آمد . در این تاریخ در همسایگی آق قویونلو سلطان محمد فاتح در تدارک فتح قسطنطنیه بود و به جمع آوری نیرو و سپاه می پرداخت . امیر حسن با توجه به اینکه بزرگترین امپراطوری شرق در دست طایفه ای از تبار خود او بود و با توجه به اینکه این امپراطوری دنباله روی قوانین تیموری و جلایری بود ، حضور قاراقویونلولار را در منافات با منافع خود نمی دید و برای جنگ با آنها اصلا نقشه ای نداشت . اما برادر امیر حسن ، جهانگیر بیگ که با برادرش برای ایل بیگی بودن در مرافعه بود، دریافت که به تنهایی از عهده امیر حسن بر نمی آید و از اینرو به دربار جهانشاه پناهنده گردید و از وی خواست تا در جنگ وی با امیر حسن طرفداری از اوزون حسن نماید و پس از سرکوبی برادر ، حکمرانی دیاربکر - ارزروم و ارجیش را به وی بدهد . جهانشاه که سالها مترصد تصرف دیاربکر بود فرصت را مغتنم شمرده و به همراه جهانگیر بیگ با سپاهی فراوان عازم دیاربکر گردید . جهانشاه قبل از عزیمت نامه ای به سلطان محمد فاتح نوشت و در این نامه از وی درخواست نمود که در این جنگ مداخله ننماید . سپس فرزندان خود محمدی میرزا را از اصفهان و ابویوسف را از شیراز و دیگر امیران را از ساوه - سلطانیه و دیگر ولایات و ممالیک فراخواند و عازم نبرد با اوزون حسن آق قویونلو

شد . در ابتدای راه سرمایی سخت بر لشگریان جهانشاه یورش آورد و بسیاری از لشگریان بیمار شدند چنانکه جهانشاه مجبور گردید بسیاری از آنها را مرخص نماید .در حالیکه هنوز جهانشاه در تدارک حمله بود ، اوزون حسن با استفاده از اوضاع آشفته سپاه جهانشاه شبانه بر وی حمله ور گردید .

لشگر غافلگیرشده جهانشاه بسیار ناباورانه تا سپیده دم همان روز تار و مار شدند و چنان منهزم و منهدم گردیدند که جهانشاه تنها توانست بر اسب خود بنشیند و به دشت پوشیده از برف اطراف بگریزد . در نیمه روز بعد جسد وی را که به درختی تکیه کرده بود و کاملا یخ زده بود یافتند . قبلا فردی تمامی لباسهای اورا به سرقت برده بود . ●

در این جنگ لشگریان بیشماری هلاک شدند و محمدی میرزا کشته شد و یوسف میرزا نا بینا گردید . اوزون حسن سر جهانشاه را به دربار ابوسعید تیموری در هرات فرستاد و سرهای شاهزادگان محمدی میرزا و رستم توراج را به دربار عثمانی فرستاد تا بدین طریق به آنها نیز گوشزدی کرده باشد ! ● بدین ترتیب جهانشاه که در کنار دهها لقب غرور آفرین لقب [گجه قوشو] را نیز داشت شبانه مورد حمله خائن از ایل و تبار خود شد و با مرگ وی نه تنها حکمرانی جهانشاه بلکه بساط حکمرانی قاراقویونلولار هم بر چیده شد .

دولتشاه سمرقندی جهانشاه را سلطانی مقتدر و جدی معرفی می کند و

●منشآت السلاطین – ص . ۲۷۴ ● منشآت السلاطین – ص ۲۸۸

می گوید که وی در خصوص امرا و امیرزادگان هیچگونه اغمـاض قائـل نبود و بر کوچکترین اشتباه آنها بزرگترین جزاها را مقدر مـی سـاخت . وی به آبادانی کشور و آسـودگی رعیـت بـسیار توجـه مـی نمـود و در خصوص عدالت پروری وی در کشورداری هیچگونه نقطه کور دیده نمـی شود . پسران وی نیز از ترس پدر همانند او نسبت به رعیت بسیار نرم خـو و نسبت به امیران و بزرگان بسیار سخت گیر بودند . هرچند که برخـی از تاریخ نگاران در خصوص وی بی غرض نبـوده انـد و اورا گـاه سـلطانی مستبد و زورگو نامیده اند اما این استبداد و زورگویی او تنها شـامل حـال کسانی بود که در مسئولیتی قرار داشتند و باید به آن قرار خود سخت پای بند می بودند . وی در خصوص حقوق رعیت و مردمان عادی بـسیار تـابع اصول اخلاقی و اسلامی بود . جهانشاه خود شاعری توانا بود و بـا تخلـص [حقیقی]شعر میگفت و از وی دیوانی از اشعار به زبان ترکـی و فارسـی دری به یادگار مانده است ، وی به علما و شعرا بسیار ملاطفـت داشـت و نسبت به آنان بسیار بخشنده بود . همسر جهانشاه خاتون جان بیگم نیز زنی دانا و خیرخواه بود . آثار و ابنیای بسیاری از این بانو در جای جای مناطق حکمرانی قاراقویونلولار به جا مانده است . از جملـه مـسجد کبـود تبریـز (گوی مسجید) و مدرسه جان بـیگم در ری و مـسجد سـلطان جـان در ارزروم و مدرسه حوزوی خیرالنساء در قم ● .آثار مکتوب جهانشاه بعد از

● روضه الجنه – صفحات ۲۲۴ و ۲۲۸

او به نام ها والقـاب مختلفـی چـون سـلطان العـارفین - فخرالسـلاطین - زبده العادلین ...جمع آوری و چاپ گردیـد . جهانـشاه در میـان شـیوخ و صوفیان نیز از جایگاه ویژه ای بر خوردار بود و در واقع حمایت همه جانبه این طبقه در کنار امیـران زبـده و لـشگریان نتـرس او ، توانـستند دوران سلطنت اورا در عصر قاراقویونلولار از جملـه دوران هـای طلایـی تـاریخ منطقه و شرق به ثبت برسانند . جامی ، شاعر عصر نهم در ستایش جهانشاه قاراقویونلو منظومه ای غراسروده است و از هنر های اودر رعیت پروری و لشگر داری و شاعری ستایش بسیار نموده است.البته پروفـور مینورسکی ادعا می کند که آثار (حقیقی) بصورت کامل جمع آوری نگردیده است بلکه آثار وی بویژه دوبیتی های ترکی او (بایاتی) ورد زبان اطرافیان او بود و شمار آنها بسیار بیشتر از آن می باشد که فعلا ارائه می گردد .

جهانشاه شش پسر داشت به نامهای میرزا پیربوتاق -حسنعلی خان - محمدی میرزا - ابویوسف میرزا - ابولقاسم میرزا و فرخزاد میرزا . طبعاً پس از انتشار خبر مرگ جهانشاه و پراکنده شدن سپاه وی آشوبی در میان لشگر و کشور پدید آمد . در تبریز پایتخت قاراقویونلولار یکی از امـرای جهانشاه به نام ساربانقلی خان بلافاصله خودرا حکمران نموده و بـر تخـت نشـست . اما دختران جهانشاه به نامهای آرایش بیگم و شاه سارای بیگم که در پایتخت بودند قیام نموده و ساربانقلی خان را از تخـت پـایین آورده و هلاک ساختند . سپس برادرشان حسنعلی خان را که تصوف را بیـشتر از سـلطانی مـی پـسندید بـه تخـت نـشاندند . همسـر جهانـشاه بـه نـام خاتون جان بیگم که در آن تاریخ در ارومیه بود یکی از دختران خود به

نام اوروق بیگم (اوروق سلطان) را به همراه امیر لشگر حمزه خان ، به سوی تبریز فرستاد و طی یک درگیری با حسنعلی خان اورا مغلوب نمودند و خود حکمران گردید . حمزه خان بلافاصله شروع به غارت شهر نمود و با شنیدن خبر خروج حسنعلی خان قاراقویونلو ، به سوی مراغه فرار نمود . حسنعلی خان پسر جهانشاه که سالها در قلعه ماکو زندانی بود پس از شنیدن خبر مرگ جهانشاه از زندان خارج شده و بیش از بیست هزار سرباز گرد آورده و به سوی تبریز روان شد . مردم ابتدا حکمرانی او را قبول کردند و حسنعلی خان پس از سامان دادن به اوضاع پایتخت ، چند تن از امیران و شاهزادگان را به حکمرانی بغداد - همدان - اصفهان -قزوین - ساوه و فارس منصوب نمود . ابولقاسم برادر دیگر حسنعلی خان که در کرمان حاکم بود نسبت به جانشینی وی معترض گردید و حسنعلی خان مجبور شد به کرمان لشگر کشی نموده و ابولقاسم را نیز مطیع قدرت خود سازد . خاتون جان بیگم مادر ابولقاسم که در این نبرد همراه پسر بود از شدت اندوه شکست جان سپرد و این امر برای ابولقاسم بسیار دردناک گردید .

لشگریان امیر حسن بیگ آق قویونلو از سویی و لشگریان ابوسعید تیموری از سوی دیگر فرصت را برای تصرف آذربایجان غنیمت یافتند و تا مراجعت حسنعلی خان از کرمان هر یک مترصد هجوم گردیدند . سپاهیان ابوسعید با تاکتیک تصرف شهر به شهر محدوده حکمرانی قاراقویونلو پیش آمدند وتا سلطانیه رسیدند . اما امیر حسن بیگ ابتدا نامه ای به حسنعلی خان نوشت و از وی به جهت اتحاد در برابر آق قویونلولار دعوت به

عمل آورد اما حسنعلی خان قبول نکرد و از این رو امیر حسن بیگ آق قویونلو بلافاصله لشگری به جهت تصرف آذربایجان فرستاد . حسنعلی خان که خبر تسلیم شدن امراو حکمرانانش را شنید دیگر یارای مقاومت نیافت و به سوی همدان گریخت . اوزون حسن زودتر از ابوسعید توانست آذربایجان و گرجستان را متصرف گردد . اوغورلو محمد پسر امیر حسن بیگ مامور دفع حسنعلی خان گردید و او به سوی همدان عازم شد و در یک جنگ کوتاه مدت توانست وی را شکست داده و باقی لشگریانش را منهدم سازد . اوغورلو محمد پس از این پیروزی به فرمان پدر از همدان عازم فارس شد تا این ولایت را از تیموریان باز پس گیرد . ابوسعید که در خود توان رویارویی با سپاه تازه نفس ترکمانان را نمی یافت بدون روبرو شدن با وی حکمرانی اصفهان و فارس را به ابو یوسف میرزا پسر جهانشاه داده و منطقه را ترک نمود . اوغورلو محمد فارغ از هر ترفند تیموریان به این مناطق حمله برده و ابو یوسف را مغلوب و تمامی عراق عجم را ضمیمه بلاد آق قویونلو نمود . بدین ترتیب آخرین بازمانده قاراقویونلولار که ادعای حکومت می کرد از میان رفت و اکنون عمده ترین مناطق آسیای مرکزی در تسلط آق قویونلولار قرار داده می شود .

قاراقویونلولار در مدت یکصد و بیست سال حکمرانی خویش به ترتیب حاکمان ذیل را در راس قدرت خود داشتند : بایرام قوجا ۳۶ سال - قارامحمد ۱۲سال - قارایوسف ۳۰ سال - شاه محمد ۲۲ سال- اسکندر ۱۸ سال - اسپند میرزا ۱۲ سال - جهانشاه ۳۱ سال - پیر بوتاق ۱۸ سال - حسنعلی بن جهانشاه یک سال - پیرمحمد تو آغاجی ۳ سال و حسنعلی بن

زینل و شاه منصور بن زینل .● البته این ارقام بیش از یکصد و بیست سال را نشان می دهد و دلیل آن حکمرانی همزمان بسیاری از آنها در مناطق مختلف از محدوده امپراطوری قاراقویونلولار می باشد . در طول مدت این حکمرانی کشور آنها و سرزمین های تحت حکومت آنها همواره مورد تعهدی و لشگرکشی هایی قرار میگرفت و مدت امنیت و آسایش آنها بسیار اندک بود . از اینرو انتظار میرود که در سایه این ناامنی و جنگ و گریز امر کشورداری و آبادانی مورد تاثیر شرایط جنگی قرار بگیرد . اما با تعجب مشاهده می گردد که سران قاراقویونلو از کمترین فرصت هم برای تاسیس بناهای فرهنگی و مذهبی و اقتصادی و نیز از جاری ساختن قوانینی که آسایش و رفاه رعیت را تضمین نماید ، کوتاهی نمیکنند . آذربایجان بویژه ، از میان قلمروان قاراقویونلولار بواسطه ویژگی های خاص اقتصادی و سیاسی بدون وقفه مورد طمع و تجاوز بود . و میبینیم که تبریز بعنوان مرکز ثقل حکومت تلقی می گردد و سقوط تبریز در واقع به معنای پایان کار هر سلسله ای است .

قاراقویونلولار که از نژاد ترکها هستند ● در تاریخ مناطق قفقاز - عراق عرب - عراق عجم و آنادولو نقش های قابل تاملی را آفریدند و خدمات آنها در ایجاد باب های جدید تجاری و سیاسی همواره مورد تایید و تقلید سلسله های بعدی گردید . علاقه حاکمان قاراقویونلو بـه فرهنگ و علم چنان بی ریا و صادقانه و بدون تعصبات است که هیچ گونه تنگ نظری و

● التاریخ الغیاثی - ص . ۴۳-۴۵

● تیموریان و ترکمانان - ص ۲۷۲

محدودیت در این خصوص مشاهده نمی گردد. و حتی بـر عکـس ، آنهـا نسبت به ترویج دیگر فرهنگ های موجود در محدوده حکمرانی خـود تـا حد توان و بیش از آن ، از جان و مال خـود مایـه میگذارنـد . پیربوتـاق قاراقویونلوُ اگر چه خود به زبان ترکی شعر می سرود و دیوان وی نیز بـه همین زبان است اما نسبت به شاعران عرب زبان و فارسی زبان نیز بـسیار ملاطفت دارد و از آنها استقبال می نماید . اساس حکومـت قـاراقویونلولار که بر اساس همان اولوس جوغتای تیموری است ، اداره امور کلا بر اساس رای قورولتـــای شامل روسای ایلات - امیران و شاهزادگان است . شیوه مملکت داری تیموریان و آل جلایر در رویه قاراقویونلولار همچنان جـاری است وتشکیلات اداری به دو بخش عمده [دیوان خانا] و [دفتر خانا] ● تقسیم وظیفه می گردد . تمامی افراد رده اول حکومتی دارای القابی چـون خان - خاقان - بهادر - امیـر و بیـگ را دارنـد و ترتیـب حکـومتی در تشکیلات قاراقویونلولار با دقت و وسواس تمـام پـی گیـری مـی شـود . قاراقویونلولار که مالکیت زمین را عامل اصلی جنگ و جدال های ایلـی و طایفه ای و حتی حکومتی میدانند ، برای پایان دادن به ایـن منازعـات در خصوص تملک زمین ها قانونی خاص نوشته و آنرا برای تمامی قلمرو خود لازم الاجرا نمودند .

●دارالنشاء و دفترخانه

بر طبق این قوانین زمینها به هشت عنوان طبق بندی وتملک می گردند :

۱. اراضی اشتراکی روستاییان // برای زندگی ودامداری و کشت و زرع .
۲. اراضی دیوانی // برای دریافت سود آنها به جهت اداره کشور .
۳. مالکیت های مشروط // همانند راهها و معادن و غنایم .
۴. اراضی سلطنتی // زمینهایی که مالک آنها خاندان سلطنت بود .
۵. املاک خصوصی // املاکی که دارای مالک مشخص وخصوصی بود .
۶. املاک روستائیان آزاد // املاکی کـه صـاحبان آنهـا مایـل نبودنـد بصورت اشتراکی بر روی آن کار شود .
۷. اراضی و املاک وقفی // املاکی که به جهـت تـامین هزینـه امـری جاری یا مکانی مشخص مورد بهره برداری قرار می گرفت .
۸. چراگاههای ایلات // املاک و مراتع عمومی و در عین حال مخـتص به ایلات و ییلاق و قشلاق های آنان .

جالب است بدانیم که کلیه املاک و اراضی متعلق به مسیحیان از این قاعده مستثنی بود و تمامی حقوق آن متعلق به خود مسیحیان بود تا به هر طریقی که مـی خواهنـد اداره نماینـد . البتـه دانسـتن ایـن نکتـه در خصـوص قاراقویونلولار نیز ضروری است که آنها با رسمی نمودن مذهب تـشیع در قلمرو حکمرانی خود و در دربار خود پایه گذار این امر محسوب می شوند و حذف نام خلفای راشدین از خطبه ها و نامه هـا و منـشور هـا از زمـان قاراقویونلولار در بلاد امپراطوری آنها صورت پذیرفت . چنانکـه در بنـای مسجد کبود تبریز که به سال ۸۷۰ به اتمام رسید اولین مسجد جهان اسـلام است که نامی از خلفای راشدین در آن حـک نگردیده است و عبارات

علی ولی الله در آن به دفعات نقش بسته است و از سوی دیگر نام حسنین به طرز زیبایی در دیوارها و تاق های آن نقش گرفته است . زیبایی این بنا چنان گیرا و جذاب بود که مادام دیولافوا بعد از سه قرن از بنای آن دیدن می‌کند و می نویسد : عظمت بنا و زیبایی سر در آن و ظرافت معماری و کاشیکاری آن همه حیرت آور است و بسیار جای تاسف است که گنبد این بنای زیبا بواسطه زلزله خراب شده است و قسمتی از دیوارهای آن را نیز با خود فرو ریخته است . در نقاشی و ترکیب رنگها به اندازه ای لطف و ظرافت به کار رفته است که انسان خودرا در مقابل یک تابلوی بسیار عالی پر از سبزه و گل می بیند . کاشیکاریهای آن قابل قیاس با ترکیبات هندسی خاص هنرهای زمان سلجوقی و مغولی نیست و برتری بسیاری بر آنها دارد . مسجد کبود تبریز بدون تردید یکی از عالی ترین آثار معماری قرن خود است و متاسفانه در دوره های بعدی بواسطه های زلزله و جنگ و تنگ نظریها و عنادورزیها ، شکوه سابق خودرا از دست داده است .● یکی دیگر از آثار بجامانده از دوران قاراقویونلولار بنای مسجد تاریخی جامع اصفهان است . این بنا با سردرب اصلی آن یکی از شاهکارهای کاشی کاری جهان است و اگر چه بیشتر طرحهای آن نظیر گوی مسجد تبریز است اما ظرافت ویژه ای در بافت کاشی های آن به کار رفته است .●

●طاق این بنا اخیرا با همت اداره میرث فرهنگی بدست توانای استادرضامعمارباش مرمت گردید.

●این بنا از طرف سازمان یونسکو بعنوان ۵ اثر اول دنیا ثبت گردیده است

آق قویونلولار

آق قویونلولار که بنا بر نسب نامه شان با هفتاد واسطه به حضرت آدم میرسند ، در میان این هفتاد جد خویش بـه نامهـای پـر آوازه ای اشـاره مینمایند که از آن جمله سونقور بیگ است که وی جد بیست و سـوم آق قویونلولار و معاصر حضرت محمـد (ص) بـوده اسـت . باسـات خـان (بوسات و یا یـسوت) جد سی و نهم آنها از معاصران حضرت موسی بوده است و غرور آفرترین آنها بایندر خان اسـت کـه جـد پنجـاه و دوم آق قویونلوست و بنا بر اسناد تاریخی وی پادشـاهی بـسیار مقتـدر بـود کـه ممالیک روم و شام و مصر و ایران و توران و افرغـه و ختـا و قپچـاق ... همگی در ید تصرف وی بود . ● نام بایندر خان تا پایان دوران حکومـت آق قویونلولار بر روی سکه های آنان نقش می بـست و همـواره خـود را فرزندان بایندر خان می نامیدند . خواجـه رشـیدالدین فـضل الله در کتـاب جامع التواریخ بایندرخان را پسر گوی خان فرزند چهارم اوغوزخان معرفی می کندو وی را در راس ۱۲ قبیله از ۲۴ قبیله ترکهای اوغوز قرارمی دهد .

● دیاربکریه – جلد ۱ – ص ۳۰.

'وغوز خان جد پنجاه و چهارم آق قویونلـولار نیـز عهـده دار حکومـت سرزمین های بسیاری بود . در کتاب دده قورقود به نـام بـسیاری از ایـن اجداد بر می خوریم .

آق قوُیونلولار در قرن چهاردهم میلادی در عرصه سیاسی بطور جـدی ظاهر شدند و تا سال ۱۵۰۲ میلادی حکومت نمودند . آنان در این سـال در شرق سرزمین آنادولو اسکان داشتند و زنـدگی را بـصورت طایفـه ای بـا دامداری و ییلاق و قشلاق می گذراندنـد . بـا ضـعیف شـدن پایـه هـای حکومتی مغولان در قرن هـشتم ، آق قویونلـو لار در عرصـه سیاسـت و حکومت جدی تر گشته و حدود یک قـرن بعـد در ناحیـه ای وسـیع بـه مرکزیت دیاربکیر و تحت سیاستمداری و کاردانی خان اول ایـل بـه نـام قاراعثمان بیگ ، (قارائیلوک) پایه های حکومتی رسـمی را بنـا نهادنـد . آنان با اتحاد دوجانبه با ترکمانان حلب - مرعش و شـام توانـستند اتحـاد اولیه را با طوایف قدرتمند همسایه بر قرار نمایند . اتحاد با ایل ذوالقدر نیز جزء اتحاد های اولیه آق قویونلو بـود . آنـان بـا بـسیاری از خـان هـا و حاکمان محلی متحد شدند و آنهایی که تن به اتحاد نمی دادند مورد هجوم طوایف متحد واقع می شدند و خانهای معترض یا از میان برداشته می شدند و یا تن به اتحاد می دادند . از این طوایف می توان به طایفه سوتای اشـاره نمود که از مخالفان سرسخت جلایریان بودند و زمانی که قاراقویونلولار به جلایریان پیوستند آق قویونلولار نیز با سوتای لار متحد گردیدند . پس از شکـست خان سوتای از قاراقویونلولار ، آق قویونلو لار بـه ارتـوغ خـان ، حاکم ماردین و فرزندانش کمک نمودند تا در ناحیه دیاربکر چندین قلعه

را مجددا متصرف شود . در این مبارزه قتلو بیگ یکی از بیـگ هـای آق قویونلو در کنار ارتوغ خان بود و از این رو بسیاری از تاریخ نگـاران ایـن درگیری را بین آق قویونلو و قاراقویونلو تصـــــور مینمایند . پس از این عمـل جوانمردانـه بسـیاری از ایـلات بـزرگ و کوچـک اطـراف بـه آق قویونلولار پیوستند . از آن جمله می توان به ایـلات بیـات - دوخـار (دوگر) - چپنلی لر - ایناللولر - اورلولر - چاکیرلولر - کبـه ک لـر - بگیرلولر - بیچنلو لر - دوخارلولر - بایرا ملو لر - حاجیلولر - موصـللو لـر (موصاللی لر) و قوجا حاجیعلی لر اشاره نمود .

آق قویونلولار که همانند قاراقویونلولار از سال ۷۳۶ هـ . ق . علناً حیات سیاسی خود را آشکار نموده بودند اگر چه هریک مرکز استقرار و قـدرت مخصوص به خود را داشتند ولی به جهت ییلاق و قشلاق و نیز بـه جهـت تجارت و مناسبات سیاسی توانستند منطقه های بسیار دورتری را از کـانون حکمرانی خود ، چون اروپا - چین ـ هندوستان و آفریقا را تحـت تـاثیر مناسبات خود قرار دهند . در ابتدای سالهای حیات سیاسـی آق قویونلـو و قاراقویونلو از آنجا که هر دو از تیره ای واحد به شمار می رفتند ، نسـبت به یکدیگر رفتار خصمانه ای نداشتند . بویژه حضور قدرتمند امیـر تیمـور کوره کن آنها را وا میداشت که با احتیاط بیشتر نسبت به تحرکات خود و همسـایگان خود وارد عمل شوند و از هر گونه سوء ظن آفرینی خـودداری کنند . و دیدیم که قاراقویونلولار چون از لحـظ مـرزی پـیش تـر از آق قویونلولار در معرض برخورد بـا تیموریـان بودنـد نهایتـا زودتـر از آق قویونلولار به مبارزه علنی با تیموریان بر خاستند و در پایان کار تا پایتخت

تیمور نیز پیش رفتند . آق قویونلولار که خود را متحد تیمور می خواندنـد در واقع برای حفظ خویش این لقب را یدک می کشیدند و عمـلا پـس از تیمور خودرا بصورت واحد مستقل سیاسی به جهانیان عرضه داشتند . البته این نکته را نیز نباید نادیده گرفت که با حضور بیش از حد قاراقویونلولار در جبهه های مرکزی و شرقی امپراطوری و تبدیل این مراکز به محل های جذب سرمایه و قدرت ، آق قویونلولار این فرصت را یافتند تا با آرامـش بیشتری به استحکام پایه های حکومتـــــــی خود بپردازند . پایه سیاسی آق قویونلولار توسط قاراعثمان بیگ که معاصـر شاهرخ تیمـوری اسـت گذارده می شود و البته نباید نقش تورعلی بیگ و قوتلو بیگ و فرزند وی احمد بیگ راو دیگر پسران قاراعثمان را در این امر نادیده گرفت . در این نبردها قاراعثمان که لقب بهاءالدین را هم داشت ، علاوه بر حفـظ منـاطق خود چون وان - دیاربکیر و سولدوز ، نواحی ارزنجان - ماردین - اودسـا- سیواس و ارغنه را هم به متصرفات خود اضافه نموده بود . قارا عثمـان در نبردی با قارایوسف نیز شـرکت داشـت و در ایـن جنـگ قارایوسـف را دستگیر نموده و با کسب امتیازاتی وی را آزاد نمود . امیر تیمـور کـه در برابر قاراقویونلولار مـستاصل گردیـده بـود بـا اسـتفاده از مخالفـت آق قویونلولار در برابر قاراقویونلولار ، نسبت به قاراعثمان توجهات ویژه ای را نموده و نظر حمایتی خویش را به وی ابلاغ نمود . بنا بر روایـات در ایـن ملاقات قاراعثمان تیمور را ترغیب می کند تا به آسیای صغیر لشگر کشی نماید و امیر تیمور در دومین سفر خود به آسیای صغیر به سرکوبی

یلدیریم بایزید سلطان عثمانی بر میخیزد . قاراعثمان بـه همـراه پـسران و برادرانش در این جنگ شرکت می کنند .

حافظ ابرو در خصوص این واقعه می نویسد که در جنگ آنقـارا میـان امیر تیمور و ایلدیریم بایزیدعثمان بیگ فرمانـدهی سـمت چـپ جنـاح مرکزی را عهده دار بود . شرف الدین یزدی نیز می نویسد که عثمان بیگ به اتفاق امیرزادگان جهانگیرخان و ابوبکر خان عهده دار لشگر چپ تیمور بودند.دراین جنگ امیرتیمور پیروزمی شود و زمستان آن سال رادر آنادولو سپری می سازد. وی اموال بدست آمده از این جنگ رابه سوی هرات اعزام می دارد لمادر ارزروم محمد بیگ پسر احمدبیگ آق قویونلو و پیلتن بیگ پسر پیرعلی بیگ آق قویونلو هردو برادر زادگـان قاراعثمـان بیـگ ، آن اموال را لزسپاهیان امیر تیمورگرفته وبه مقرآق قویونلو هدایت می کنند . امیر تیـمور کـه از اتحـاد آنـان خبـردار بـود نتوانسـت آن امـوال را از آق قویونلولار پس بگیرد و قاراعثمان همواره اظهـار بـی اطلاعـی و بـی گناهی می نمود .

پس ازپایان زمستان امیرتیمور عازم هرات می شود قارا عثمان را رسماً بعنوان امیر تمامی نواحی آنادولوی شرقی اعلام می نماید . .قاراعثمـان در سال ۸۳۸ وفات می یابد درحالیکه در بـیش از سـیصد جنـگ مدافعانـه و مهاجمانه شرکت کرده بود و در تمامی آنها پـیروز شـده بـود.* مـرگ قارعثمان باز در میدان جنگ اتفاق افتاد . وی که در آستانه هشتادسالگی به جنگ با اسکندر قاراقویونلو رفته بود بر اثر افتادن از اسب در گذشت .

*دیاربکریه ص ۳۱

وی در زمان مرگ نواحی آنادولوی شرقی - قفقاز جنوبی و آذربایجان غربی و موصل را برای جانشینانش به ارث گذاشت . پس از قاراعثمان بیگ فرزندش علی بیگ بر سر کار می آید . او به معیت برادرش حمزه میرزا* در برابر جهانشاه قاراقویونلو به دفعات مجبور به جنگ و دفاع گردید و سرانجام علی بیگ وفات یافت و پس از اندک زمانی برادرش حمزه میرزا نیز وفات یافت . این بار جهانگیر بیگ فرزند علی بیگ و نوه قاراعثمان حکمران نواحی تحت حکومتی آق قویونلو گردید . جهانگیر بیگ ابتدا با دختر حمزه میرزا ازدواج نمود و سپس پایتخت قاراقویونلو را از دیاربکر به ماردین منتقل نمود . جهانگیر بیگ که چندان تمایلی به جنگ های ناخواسته نداشت مورد مخالفت و عتاب عموهای خود قاسم بیگ و شیخ حسن بیگ قرار گرفت . اما جهانگیر بیگ در برابر آنان مقاومت نموده و جنگ بی بهانه را نپذیرفت . قاسم بیگ به سلطان مصر پناهنده شد و شیخ حسن بیگ به اردوی قاراقویونلو پیوست . جهانگیر بیگ از عمل شیخ حسن بیگ بسیار ناراحت شد و آن را توهینی بزرگ به آق قویونلولار به حساب آورد . از اینرو جهانگیر بیگ ، برادر خود اوزون حسن را در سال ۸۵۵ با سپاهی به جنگ با شیخ حسن می فرستد . اوزون حسن از این جنگ پیروز بر می گردد و قاراقویونلولار حمایتی از شیخ نمی کنند .

---

*میرزا در میان ترکمانان لقب کسانی است که خواندن و نوشتن را میدانند

این بار اوزون حسن برای سرکوب قاسم بیگ آماده حمله به ناحیه کوماخ می شود . اما جهانگیر بیگ خبر شورش ایلات کرد آمِد را میشنود و اوزون حسن را ابتدا مامور دفع آنان می نماید . اوزون حسن عازم آمُد می شود و در حین جنگ مطلع می گردد که برادرش جهانگیر بیگ ماردین را ترک نموده و به جهت ییلاق به اردوگاه آلاداغ رفته است . اوزون حسن از این امر بسیار ناراحت شده و چند تن از امیران را در کوماخ و آمُد مستقر ساخته خود به همراه چند تن از یاران با لباس مبدل ذغال فروشان وارد ماردین می شود . پس از بررسی اوضاع پایتخت ، اوزون حسن متوجه می شود که برادرش چندان در قید مملکت داری و امنیت آن نیست از این رو به همراه همان چند تن از یارانش در عرض یک روز پایتخت را گرفته و خود را به نام حکمران آق قویونلو بر مردمان شهر عرضه میدارد . سپس اعلام می کند که برای گوشمالی دادن به برادرانش جهانگیر بیگ و سلطان اویس به آلاداغ میرود . برادران که از جسارت اوزون حسن آگاه بودند خود شخصا به پیش وی می آیند و اعلام اطاعت و بندگی می کنند . اوزون حسن نیز از سر تقصیر آنها میگذرد . سپس نامه ای به شیخ جنید صفوی که در حَصْن کِیف کردستان در تبعید بود می نویسد و از وی می خواهد که به ماردین بیاید . جنید قبول نموده و عازم دیاربکرمی شود . اوزون حسن در دیاربکر به پیشواز شیخ جنید رفت و با اکرام زیاد وی را پذیرفت .شیخ جنید سه سال تمام در دیاربکر آن روز که شهری باعظمت و با ساختمانهایی زیباو مرمرین و کاخها ومساجد و کنیسه ها و برجهایی برافراشته بود ، مهمان امیر حسن بیگ گردید . شیخ جنید در این

فاصله با خواهر امیر حسن بیگ ، خدیجه بیگم ازدواج نمود و موقعیت خود را در دربار آق قویونلو مستحکم نمود . جنید نیز در نامه ای به حکمران صلاح الدین ایوبی متذکر و خواهان گردید که ایلات کرد را در شورش هایی بر علیه ترکمانان یاری نماید و حکمران ایوبی پذیرفت و بدین ترتیب تا مدتها ایلات کرد تحت حکمرانی ایوبی ها با آق قویونلولار مراودات دوستانه داشتند .

در همین سال نماینده ای از سوی امیر کیریستیان ترابوزان ، کالویوآنوس ، به دربار امیر حسن بیگ آمد . این نماینده حامل نامه کمک خواهی امیر ترابوزان از امیر حسن در برابر سلطان عثمانی بود . چراکه سلطان عثمانی به جنگ با آلبانی ها و مجارها پایان داده بود و خود بر مناطق آنان حکمران گردیده بود و امیر ترابوزان میدانست که این بار نوبت ترابوزان است . کالویوآنوس میدانست که خراج سالیانه هم مقابل تهدید عثمانی نمی تواند مانع گردد و او بیش از همه به خوبی به وضع شرم آور خود پی برده بود و می کوشید به نحوی از آن رهایی یابد . او چون به زیردستان جبون و امیران بزدل خود نمی توانست امیدی داشته باشد در جستجوی کمکی از خارج بود . • این کمک نمی توانست از سوی امرای آنادولو باشد چراکه خود آنان نیز یا دست نشانده عثمانی بودند و یا از آنها می ترسیدند . تیموریان نیز سرگرم جنگ در هرات و خراسان بودند و تنها

• تشکیل دولت ملی -والتر هینتس - ص ۳۸

امیر حسن بیگ بود که می توانست برای وی کمکی قابل توجه باشد . در این میان حریم و حصار شمال غربی آق قویونلو نیز برای امیر حسن مهم می نمود . کالویوآنوس برای جلب توجه امیر حسن بیگ دختر خود کورا کاترینا را به همراه جهیزیه ای هنگفت شامل بونجاق ایالت کاپدوک به دربار آق قویونلو فرستاد و از وی طلب حمایت نمود . امیر حسن کاترینا را رسماً به عقد خود در آورد و نام اصلی وی دسپینا (ترکی یونانی) را در عقد نامه ذکر نمود و نیز متعهد گردید در خصوص مذهب دسپینا خاتون اصرار ی نورزد و وی در انتخاب مذهب آزاد باشد . کالویوآنوس در همین سال وفات می نماید و برادرش داوود کومنوس جانشین او می گردد . ارتباط با ترابوزان نام امیر حسن را بعنوان اولین سلطان شرق در غرب و دنیای مسیحیت باز می نماید . با تصرف قسطنطنیه در سال ۸۵۷ بدست سلطان محمد فاتح ، ترس از تکرار جنگهای صلیبی سراسر اروپا را فرا می گیرد . و هر کس به فراخور حال خود به تکاپو می افتد . در سال ۸۶۰ ه . ق . پاپ کالیکست سوم یکی از راهبان فرانسیسکانی را به نام لودیکودابولونیا به سوی ترابوزان و گرجستان می فرستد تا امرای آن نواحی را به جنگ با سلطان عثمانی ترغیب نماید . این راهب در مراجعت از گرجستان در ۸۶۳ به حضور امیر حسن بیگ میرسد و او را از نقشه های داوود شاه با خبر میسازد . داوود شاه که نمی توانست منتظر بماند تا وسوسه های دسپینا در امیر حسن بیگ شوق جنگ با عثمانی را بر انگیزد خود برای اتحاد با امرای قفقاز و دجله بر علیه سلطان عثمانی وارد کارزار شد . وی با بالودویکو، امیر مینْ گرلی و با

فرمانروای کارتیل و با آتا بیگ زامیـقا، امیر ناحیـه علیـای دره کـورا و سایر امرای گرجی وارد مذاکره شد و از هر یک درخواست سفیری نمـود تا در معیت فرلنـیـکانی به اروپا سفر کنند . ● همچنین از امیرحسن بیگ آق قویونلو نیز تقاضای ارسال سفیر نمود . امیر حسن اسماعیل سینوبی و امیر قارامان را مامور این سفر کرد . ایـن هیئـت در سـال ۸۶۴ وارد روم شدند . اهالی رُم که نمی توانستند تعجب خود را از حضور سـفیری کـافر (اسماعیل سینوبی) در میان مؤمنان مسیحی پنهان دارنـد ، وقتـی بیـشتر متعجب گردیدند که دوک بورگوند وی را بیش از همـه حرمـت نمـود. اسماعیل که سفیر [ترک صغیر] لقب یافته بود ● با وجود همه حرمت ها و پذیرایی ها دریافت که آتش جنگ صلیبی در نـزد شـاهزادگان غربـی چنان گرم نیـست و تیر آنان همواره در این مـورد بـه سـنگ میخـورد . چراکه آنها علاوه بر نقشه جنگ با مسلمانان ترک عثمانی ، همزمـان بـه جنگ با دشمنان مسیحیت در غرب نیز سوگند های مکرر یاد میکنند . ●

●عالمرایر – سفرنامه ونیزیان - ص ۲۶۱

●ترک کبیر لقب عثمانی بود .

● منظور ارامنه ای بودند که از هندوستان و سوریه به اروپا مهـاجرت مـی نمودند .آورلو – ص ۲۴۲

معهذا این را یقین میدانستند که تنها نکته اتکا ء این اتحاد (ترابوزان - گرجستان و بین النهرین) بدون تردید امیر حسن آق قویونلوست . امیر حسن بیگ نیز به این امر واقف بود و قبل از آنکه به وسوسه های دسپینا مبنی بر کمک به خانواده وی علیه عثمانی ها ترتیب اثر دهد به تعلیمات شیخ جنید صفوی در خصوص گستره ایالات مسلمان نشین و بیرون راندن مسیحیان و ارامنه افراطی و جنگ طلب از این ولایات ، متوجه بود .

از اینروی امیر حسن پس از برقرار نمودن اوضاع عادی با برادران خود جهانگیر بیگ و اویس سلطان ، تکلیف خود با قاراقویونلولار را نیز در سال ۸۶۲ روشن نموده و با اطمینان خاطر لشگر کشی به گرجستان را آغاز نمود . در زمستان سال ۸۶۲ امیر حسن ابتدا ارزنجان را که مسلط بر گرجستان بود تصرف نمود . در بهار سال بعد قوای خود را در ییلاقات تارمیق جمع نموده و عازم گرجستان شد . امیر حسن طی نبردهایی سهمگین توانست ابتدا قلعه محاق و سپس پنج قلعه مهم دیگر را تسخیر نماید . سپس متوجه کارتیل گردید و در نبردی دیگر این ناحیه را نیز متصرف شد . امیر حسن تاق درب تکیه شیخ صفی اردبیلی را که غارت شده و به کارتیل برده شده بود بلافاصله به اردبیل فرستاد تا در کنار تاق دیگر آن نصب شود . در راه باز گشت به ارزروم قلعه قاراحصار را نیز از عثمانی ها باز پس گرفت . داوود شاه که اوضاع را بر وفق مراد نمی دید از دسپینا خاتون خواست تا امیر حسن بیگ را وادار کند سفیری نزد سلطان عثمانی بفرستد و از وی بخواهد خراج سالیانه سه هزار سکه طلا را از

گردن وی برداشته و چشم پوشی نماید . امیر حسن بیگ نیز قبول کـرد و سفیری را به دربار عثمانی فرستاد . این سفیر با دو خواسته به پیش سـلطان محمد رفت . مراد بیگ ، سفیر امیر حسن ابتدا از سلطان محمد خواست تـا منطقه کاپادوک را که در حکم جهیزیه همسـر امیر حسن ، دسپینا خـاتون بود پس بدهد و دوم اینکه خراج نهاده شده بر گـردن داوود شـاه را لغـو نماید . سلطان محمد شرط اول را پذیرفت اما از پـذیرش درخواسـت دوم امتناع نمود. وی صراحتا به فرستاده امیر حسن گوشزد نمود که از مبادلات تجاری که به مبادله اسلحه می انجامد ، دل خوشی ندارد و حاضر بـه قبـول وجود اروپایی های جنگ بر افروز در خاک خود نیست . امیر حسن کـه میخواست قدرت خود را به نمایش سلطان محمـد بگـذارد بلافاصـله قلعـه قویونلو حصار را تصرف نموده و خود در آن مستقر گردید . بیگ لر بیگ عثمانی که از باز پس گرفتن قلعه عاجز ماند به چند روسـتا در قلمـرو آق قویونلو حمله برده و آنها را تصرف نمود . امیر حسن نیـز متقـابلا منـاطق توقات و آماسیه را تصرف نمود . امیر این نـواحی بلافاصـله کسـی نـزد سلطان محمد فرستاده و تقاضـای کمک نمود اما سلطان محمد قبول نکـرده و سفیری سوی امیر حسن فرستاد و از وی درخواست مذاکره نمود . امیـر حسن مادرخود سارا خاتون را بعنوان سفیر به عالی قاپوی عثمانی فرستاد . این عمل امیر حسن که در زمان خود بعنوان انقلابی بزرگ قلمداد گردید ، در روحیه سلطان محمد فاتح نیز بسـیار اثـر گـذار شـد . سـلطان فـاتح در حالیکه سارا خاتون را آنا خطاب می نمود در کنار خود نشـــــاند و

سارا خاتون در حالیکه سلطان را اوغلوم (پسرم) خطاب می نمود مورد پند و عتاب قرار داده و شروع به مذاکرات نمودند . بر اساس این مذاکرات مقرر گردید تا تردد بین دو ولایت آذربایجان و ترابوزان آزاد گردد و اقوام دسپینا خاتون در این ترددها مورد حمایت سلطان عثمانی باشند . بدین ترتیب اختلافات مابین دو امپراطوری ترک مسلمان با انجام خوشی پایان یافت و تا ماجرای قارامان ، هیچ درگیری بین آن دو اتفاق نیفتاد .

در خصوص ساراخاتون آنچه که نوشته شده است حاکی از این واقعیت است که وی زنی بادرایت وهوشیار بود و در امرسیاست و کشور ، همواره راهنما و مشفق پسر خویش بود . همه امرا و سلاطین از میزان اعتبار او در حکومت آق قویونلو خبردار بودند و از اینرو بیشتر به خدمت او می رسیدند تا خود امیر حسن . چنانکه می بینیم پس از مذاکره با سلطان محمد عثمانی و کسب تضمین های لازم ، خود مستقیما به ترابوزان میرود و بعنوان نماینده سلطان عثمانی با امیر ترابوزان مذاکره می نماید و در پایا ن این مذاکره امیر ترابوزان که پافشاری ساراخاتون را بر تسلیم بی قید و شرط و بدون جنگ و جدل به امپراطوری عثمانی ، می بیند در می یابد که آخرین متحد خود در برابر عثمانی را هم از دست داده است و به ناچار تسلیم می شود . سربازان ترابوزان که عاقبت خود را در این جنگ به خوبی میدانستند ، چنان از این نتیجه خوشحال بودند که سارا خاتون را تا مسافت بسیاری از راه مشایعت نمودند .سلطان عثمانی هم بنابر خواهش ساراخاتون تمامی امرای ترابوزان را آزاد میگذارد تا به هر نقطه ای از جهان که می خواهند بروند .

امیر حسن بیگ پس از این تاریخ بود که با آرامش بیشتر به سوی مناطق کردهای کوچری در آمد روانه شد . عمرخان ، خان اول ترجیل و اوتاق که یکی از خانهای با نفوذ کرد بود نسبت به امیر حسن بیگ علاقه وافری داشت چنانکه داوطلبانه دختر خود را به وی داد و همچنین نواحی عشیرتی خود را بعنوان جهیزیه دخترش به آق قویونلو بخشید . از این دختر، امیر حسن بیگ دارای پسری شد به نام زینال . امیر حسن نیز به تلافی این عمل عمرخان ، مجددا حکمرانی نواحی ترجیل - مهرانی - اوتاق و نوشاد را به پسرش زینال داد و حکمرانی بدلیس را به عمر خان داده و از وی خواست بر امور نواحی تحت حکمرانی پسرش زینال نیز رسیدگی کند . البته پس از وفات عمر خان حاکم بدلیس بوتاق بیگ ، پسر دیگر امیر حسن گردید اما مناطق تحت نظر زینال همچنان در اختیار وی و مادرش باقی ماند .

امیر حسن در سال ۸۶۴ قلعه حصن کیف را که ملک خلف ، مشهور به جف سرخ از آن دفاع می نمود ، محاصره کرد . یکی از برادر زاده های ملک خلف وی را در حمام قلعه به هلاکت رساند و قلعه را به آق قویونلولار تسلیم نمود . امیر حسن پسر خود سلطان خلیل را به حکمرانی آنجا گمارد . سپس متوجه ناحیه سرت (سعرد) گردید . برای تصرف این ناحیه کلیدی امیر حسن بیگ یکی از امرایش را به نام کور خلیل بیگ مامور تصرف قلاعی از سرت ، به نام قلعه حیسام نمود . پس از نبردی سنگین قلعه به تصرف آق قویونلولار در آمد و امیر قلعه به نام امیر ابراهیم دستگیر شده و به قم تبعید گردید . با تصرف این ناحیه نواحی حکاری و

جزیره به راحتی به تصرف آق قویونلـو در آمـد . ملـک عزالـدّین امیـر حکاری در این جنگ کشته شد و کاک محمد امیر جزیره توسط مردمـان محل دستگیر و به امیر حسن تحویل داده شد . اعیان بختی جزیره خواستار اعدام وی شدند اما امیر حسن قبول ننموده و کاک محمد را به عراق عجـم فرستاد و چلبی بیگ نامی را جانشین وی نمود .

پس از فراغت از امور نواحی کردنشین ، امیر حسن بیگ قوایی را بـه جهت دفع مسیحیانی که در قفقاز جنوبی در ناحیـه بختـی ، از فروپاشـی تیموریان سوء استفاده نموده و به تصرف زمینهای کشاورزان می پرداختند و هر یک برای خود خانلیقی احداث می کرد ، فرستاد و در اندک مـدتی این نواحی را نیز آرام نموده و به متصرفات آق قویونلو اضافه نمود . پـس از کشته شدن ابوسعید تیموری و نیز قتل حسنعلی قـاراقویونلو بـه دسـت اوغورلو محمد آق قویونلو ، امیر حسن فرصت را برای تسخیر مناطق باقی مانده از محدوده حکمرانی تیموریان و قاراقویونلولار مـساعد یافت .لازم بـه ذکر است که ابو سعید تیموری در ۸۷۲ از هرات عـازم جنـگ بـا اوزون حسن شد . وی پس از عبور از سرخس و نیشابور و مشهد وارد گرگان شد . امیر حسن نماینده ای به گرگان فرستاد و از ابو سعید خواست تا از لشگر کشی منصرف شده و آذربایجان را برای آق قویونلولار باز بگـذارد . امـا ابوسعید مغرور از این پیامها و با تکیه بر قدرت خود همچنان به پیشروی ادامه داد . در پاییز ۸۷۳ ابوسعید از طریق بسطام و ری به سلطانیه وارد شد . امیر حسن بیگ تبریز را ترک نموده و به ییلاقات قاراباغ رفـت . حـسن علی بیگ قاراقویونلو که پس از شکست مرند به اردبیل رفته بود به اردوی

ابوسعید پیوست . بواسطه نزدیک شدن زمستان امرا پیشنهاد کردند که سپاه به سوی میانه رفته و تا تدارک قوایی کامل و تا رسیدن فصل بهار در آن ناحیه اتراق کنند . ابوسعید حسن علی بیگ را به تبریز فرستاد تا مقدمات حمله به ییلاق قاراباغ را فراهم نماید . اما سپاه اوغورلو محمد به پیشواز وی آمده و مهلت نداد تا ابوسعید به تجدید قوا بپردازد . در این جنگ ابو سعید به هلاکت رسید و حسنعلی خان قارا‌قویونلو در اردبیل گرفتار آمد .

پس از این پیروزیهای اوغورلو محمد بود که آق قویونلولار نواحی بین النهرین - عراق عجم و ری را متصرف شد و بلافاصله حکامی از آق قویونلولار را به نواحی مختلف اعزام داشت . یعقوب خان را حاکم اصفهان - قاضی القضاه محمدی را حاکم قم - امیر ظهیرالدین را حاکم یزد- حسن چلبی را حاکم قزوین - زین العابدین بیگ را حاکم طارم - یارعلی محمد را حاکم سلطانیه- دارابیگ بری را حاکم ساوه - جهانگیر بیگ را حاکم ری - سعادت یار علی بیگ را حاکم یعقوبیه (نزدیک کاشان) - حاج علی قاپوچو را حاکم اردستان - شاه محمد بیگ را حاکم همدان - پیر حاجی بیگ را حاکم خلخال نموده و هریک را روانه منزلت خود کرد .●
امیر حسن در ۸۷۳ از مغان عازم اردبیل گردید و پس از گفتگو با امرای آن ناحیت شرط به مصالحه و برادری نهادند و این ولایت نیز جزء متصرفات آق قویونلو در آمد و در کنار این امر ، مرکزیت دینی آن

● دیاربکریه - ص ۴۹۹ .

کماکان حفظ و مورد محافظت آق قویونلولار قرار گرفت . یک ماه بعد از تصرف اردبیل شهر تبریز نیز مجددا به تصرف آق قویونلو در آمد و این بار امیر حسن بعنوان حاکم آق قویونلو در تبریز اعلام موجودیت و استقلال نمود .

پس از استقرار در تبریز امیر حسن بیگ پسرش اوغورلو محمد را مامور دفع امیر یوسف فرزند جهانشاه قاراقویونلو از ولایت فارس نمود . اوغورلو محمد فارس را در اوایل سال ۸۷۴ به تصرف خود در آورد سلطان خلیل میرزا فرزند امیر حسن حاکم فارس گردید . زینال بیگ فرزند دیگر امیر حسن مامور تصرف کرمان شد و وی در طول یک سال توانست علاوه بر کرمان نواحی سیرجان و سواحل بحر عمان را نیز متصرف کرده و ضمیمه حکمرانی آق قویونلو نماید . مقصود بیگ فرزند دیگر امیر حسن ناحیه بغداد را تحت تسلط آق قویونلو در آورد و خود نیز حکمران آنجا شد . حالا مناطق تحت حکمرانی آق قویونلو از قفقاز تا بحر عمان و از آنادولو تا خراسان امتداد داشت و بعنوان وسیع ترین و قدرتمندترین امپراطوری شرق مد نظر همگان بود . البته برای فتح خراسان باید گفت که امیر حسن که خود را تا مدت ها متحد تیموریان قلمداد می کرد ، حمله به خراسان را نوعی بی حرمتی به تیموریان به حساب می آورد . فلذا ابتدا نوه شاهرخ یادگار محمدی میرزا را بعنوان حکمران خراسان تعیین نمود .

سلطان حسین تیموری آخرین بازمانده تیموریان در محل چناران به جنگ با یادگار محمد آمد و البته شکست خورده و به دشت آواق فرار نمود . یادگار محمد به طرف خراسان رفته و با فرمان امیر حسن بیگ و با کمک

امرای آق قویونلو مجددا در هرات و خراسان خود را حکمدار تیموری نامید. سالی نگذشت که یادگار محمد علم استقلال برافراشت و بر علیه اوزون حسن وارد مبارزه شد. امیر حسن بیگ پسرش خلیل رضا را که به کمک یادگار محمد فرستاده بود از هرات باز خواند. سلطان حسین بلافصله عازم هرات شد. پس از جنگی شدید هرات را متصرف شده و یادگار محمد را به هلاکت رساند. امیر حسن این بار قتل یادگار محمد را مستمسک قرارداده و لشگری به سوی فرات روانه نمود. سلطان حسین بلافاصله شیخ الاسلام اعظم، شیخ عبدالله را با نامه ای حاکی از اخلاص و تواضع نزد اوزون حسن فرستاد. شیخ اعظم در شهر قم به حضور امیر حسن بیگ رسید و نامه را تسلیم وی نمود. امیر حسن بیگ استرآباد را به گماشته سلطان حسین داده و پیشنهاد دوستی او را پذیرفت. سپس لشگر خو را فراخوانده و به تبریز مراجعت نمود.

امیر حسن بیگ که همواره در روابط با دیگر سلاطین و همسایگان ابتدا راه دوستی و همراهی را انتخاب می نمود زمانی برای جنگ دست پیش میگرفت که از رایزنی ها و مذاکره ها نتیجه ای حاصل نکرده باشد و از آن جمله است روابط او با حاکمان مصر و شام (سوریه). امیر حسن بیگ که همواره در صدد پیداکردن راهی برای دسترسی به دریای مدیترانه بود، مجبور به توسعه قلمرو خود به این نواحی می گردید تا از طریق سواحل قبرس بتواند با متحدان ونیزی خود به داد و ستد بپردازد. اولین لشگر کشی امیر حسن به شام درسال ۸۶۶ بود و دلیل آن پناه گرفتن جانم خان، حاکم دمشق در دربار آق قویونلو بود. امیر حسن ابتدا از حضور

سلطان خوشقدم ، امیر سوریه برای وی وساطت نمود اما این امر نتیجه ای نداد . در نتیجه امیر حسن سپاهی را در اختیار جانم خان گذاشت و او چندین بار به طرف سوریه یورش برد اما بی نتیجه بازگشت . در سال بعد امیر حسن طی نامه ای از امیر سوریه خواست تا با پرداخت ده هزار دینار خراج جنگی و نیز تحویل قلعه خارپوت تن به صلح دهد اما باز هم سلطان خوشقدم نپذیرفت . درهمین اوان جانم خان در شهر رها دارفانی را بدرود گفت و مورد مناقشه از بین رفت .

لشگر کشی دوم امیر حسن به سوریه چنین بود که در رمضان ۸۶۸ تعدادی از کردهای پازوکی منطقه گرگر را تصرف نمودند .خان حلب ، آینالی خان گرگر را محاصره نمود . امیر حسن کلیدهای شهر گرگر را که قبلا توسط کردها به امرای آق قویونلو تحویل داده شده بودند ، به سرای سلطان خوشقدم فرستاد . اما گرگر همچنان در دست کردهای شورشی باقی ماند . شام از امیر حسن خواست تا گرگر را از کردها خالی نموده و سپس تحویل دهد . اما امیر حسن بازهم تقاضای ده هزار دینار خراج و قلعه خارپوت رانمود . بازهم این درخواست مورد موافقت شام واقع نشد و این بار امیر حسن سپاه خود را متوجه خارپوت نمود و ابتدا حاکم آبلازدین ، امیر اسلان ذوالقدر را مغلوب نموده وسپس قلعه خارپوت را متصرف گردید .امیر حسن بعد از این پیروزی امیرموسی ترکمان ، حاکم رها را با هدایایی و با کلید های قلعه خارپوت به شاه فرستاد و سلطان خوشقدم به این پایان کار تن درداد واظهار رضایت نمود . هفت سال بعد یعنی در سال ۸۷۷ امیر حسن بیگ گرگر و کخته را

متصرف شد . سلطان حلب بلافاصله لشگری را به فرماندهی الدواودار به ناحیه بثیرا که در محاصره آق قویونلو بود فرستاد . تعداد لشگریان الدوادار را تا چهل هزار نفر نوشته اند و البته توپ نیز با خود داشتند . این نیروی عظیم شش ماه تمام بثیرا را در محاصره داشت و بعد از شش ماه وقتی وارد شهر شدند هیچ اثری از آق قویونلو نیافتند چراکه آنها با کندن نقبی از قلعه شهر تا کنار رود فرات ، از آنجا گریخته و البته تمامی غنایم جنگی راهم با خود برده بودند .

امیر حسن که از جانب سوریه طرفی نبست این بار عازم مصر شد . سلطان غایت بیگ که در خود توان رویارویی با امیر ترکمان را نمیافت ، سفیری به پیشواز او فرستاد و طی نامه ای اظهار رضایت خود را از تردد تجار و نمایندگان و تبعه آق قویونلو از خاک مصر به سواحل مدیترانه اعلام نمود . امیر حسن این پیشنهاد را پذیرفت و شخص سلطان را ضامن اجرای مفاد این توافق نامه قرارداده و به تبریز باز گشت . سپس پسر خود اوغورلو محمد را برای حفظ منافع آق قویونلو مامور خاک مصر نمود .

پس از دوسال در سال ۸۸۰ اوغورلو محمد لشگری را گرد آورده و به تحریک غایت بیگ بر علیه پدر وارد مبارزه شد . امیر حسن بلافاصله سپاهی فرستاده و لشگر اوغورلو محمد را در هم شکست . غایت بیگ از ترس خشم امیر حسن خود شخصا به حضور امیر حسن آمده و اظهار بندگی و اطاعت نمود .

امیر حسن بعنوان امیر وسیع ترین محدوده حکمرانی آق قویونلو در آن تاریخ مورد توجه امرای اروپایی بویژه ونیز - ناپل -روم - مجار -

مولداوی - ترابوزان قرار گرفته بود . ایجاد روابط دیپلماتیک که تا آن روز معمول بین دول شرق و غرب بویژه ملل مسلمان و غیر مسلمان نبود ، امری گریز ناپذیر و ضروری به نظر می رسید . در این خصوص تاریخ نگاران غرب بیش از شرق به قلم فرسایی پرداخته اند که تضاد موجود در مطالب آنها دسترسی به یک نتیجه واحد را مشکل میسازد . اما واقعیت امر این است که اروپا در آن سالها گرفتار ترس بیش ازحدی از گسترش امپراطوری عثمانی به داخل اروپا گردیده بودند و بسیار مایل بودند که دول شرق و ملل مسلمان در جنگ با یکدیگر چنان سرگرم باشند که امنیت خاطر اروپائیان را متوجه خطری ننمایند . اما امپراطور عثمانی از کشورگشایی در محدوده شرقی امپراطوری خویش کلا صرفنظر نموده و به سوی اروپا پیش میرفت . از سوی دیگر امپراطوری آق قویونلو نیز متوجه شرق بود و از جانب غرب نظری به جنگ و کشور گشایی نداشت و این امر باعث فراغت امپراطور عثمانی از سویی و باعث قدرتمندی امپراطوری مسلمان شیعه آق قویونلو از سوی دیگر بود . اروپا که هنوز هم یورش های آتیلا و جنگهای صلیبی را فراموش نکرده بود ، در خود توان نظامی و مردمی ، به جهت رویارویی با دو امپراطوری قدرتمند ترک و مسلمان را نمیافت و از این رو به روابط دیپلماتیک و البته مزورانه روی آورد . برای اجرای مقاصد اروپایی ها ، متحدی در شرق موردِ نیاز بود تا به مرور زمان مخالف عثمانی گردد . این مهم برای جمهوری ونیز که در آن تاریخ سردمدار تجارت ابریشم با شرق بود از اهمیت ویژه ای برخوردار بود . ونیز در سال ۸۷۶ کاترینو زنو ، خواهرزاده دسپینا خاتون را

به دربار امیر حسن فرستاد . زنو حامل نامه ای از پادشاه ونیز بود که در آن به امیر حسن وعده صدها توپ و کشتی جنگی داده شده بود و در خاتمه از امیر حسن میخواستند که از آنها در مقابل حمله عثمانی دفاع نماید . یکسال بعد سفیری دیگر به نام جوزفا باربارو با مقداری اسلحه به تبریز آمد . سلطان محمد دوم طی نامه ای از امیر حسن خواست تا ونیزیان را به دربار خود راه ندهد و هیچ تضمینی به جهت مدافعه از آنها ننماید چراکه وی بزودی عازم تسخیر ونیز است . امیر حسن لشگری را بطرف آنادولو روانه ساخت و سلطان محمد نیز لشگری را به سمت امیر حسن فرستاد . در حالیکه دو لشگر ترک در برابر هم صف آرایی می نمودند ، جاسوسان اروپایی و کیریستیان های مامور ، در نامه هایی محرمانه به یکدیگر نهایت سعی خود را در بر افراشتن علم دشمنی بین این دو قوا بکار می بستند . آنها همچنین از ارامنه و مسیحیانی که در قلمرو این دو امپراطوری بودند درخواست می کردند تا به پا خاسته و شورشهای محلی بر پا دارند . این نامه محرمانه در تاریخ ۱۱ فوریه ۱۴۷۴ (۸۷۸) از سوی باربارو به دولت خود نوشته شده است : ونیز هرگز با ترکها پیمان صلح نخواهد بست مگر در صورتی که آنان را وادار کنند که سرتاسر ارمنستان تا تنگه های منطقه را به آنها تحویل دهند .

قوای امیر حسن که در سواحل قبرس منتظر آمدن کشتی ها و اسلحه های وعده داده شده بود (و هرگز آنها را دریافت نکرد) با قوای سلطان محمد دوم روبرو گردید . امیر حسن که در آن لحظه به حیله های دشمن واقعی پی برد بلافاصله با سلطان محمد از در دوستی در آمده و

آمبروزیو ، سفیر جدید ونیز را با خواری تمام از دربار خود بیرون راند . •
سلطان محمد که در راس بزرگترین امپراطوری قرن قرار داشت اگر چه از جنگ با اروپائیان رویگردان نبود اما در خصوص آق قویونلولار طرفدار صلح بود و از اینروی باب مصالحه و مذاکره با امیر حسن را همواره باز گذاشته و در خصوص خواسته های او چنان به نرمی بر خورد می کرد که موجب تعجب اطرافیان خود می گشت . •
عثمانی ها که خواستار تجدید خاطرات جنگ های تیمور و بایزید نبودند ، از تکرار جنگ ۸۶۵ بین سلطان محمد و امیر حسن بیگ نیز ابا داشتند .

قارامان بعنوان آخرین خانلیقی که هنوز هم استقلال خود را حفظ نموده بود ، مورد نظر سلطان محمد فاتح و امیر حسن آق قویونلو بود . این ولایت که از جنوب قونیه تا ساحل جنوبی آسیای صغیر و سواحل دریای مدیترانه امتداد داشت ، بواسطه موقعیت جغرافیایی خویش این امکان را به امیر قارامان می داد تا روابط آزادی با سرزمین های اروپایی بویژه کشور ونیز داشته باشد . پس از مرگ حاکم قارامان پسرش امیر اسحاق جانشین وی می شود . اما برادرانش به مخالفت با او بر می خیزند . آنها امیر پیر احمد را به جای امیر اسحاق می نشانند . امیر حسن موقعیت را مناسب یافته

• علاوه یک – از همین کتاب

• نامه امیر حسن در این مورد در موزه توپ قاپو سرای ترکیه موجود است .

و برای حمایت از امیر اسحاق که طی نامه ای از امیر حسن کمک خواسته بود ، از طریق ارزروم و سیواس به سوی قارامان روانه شد . قوای امیر حسن پیر احمد را فراری داده و امیر اسحاق را به جای وی نشانده و دوباره به بلاد خوُد بر گشتند . یک سال بعد (۸۷۰) سلطان محمد فاتح قوایی در اختیار پیراحمد گذاشت تا به جنگ امیراسحاق ، برادرش ، برود . پیر احمد در این جنگ پیروز شد و برادر را دستگیر و به عالی‌قاپوی عثمانی فرستاد . سلطان محمد بلافاصله وی را اعدام نمود . از این عمل سلطان محمد ترس در دل پیر احمد افتاد و خود را به تبریز و دربار امیر حسن رساند . پیر احمد اولین امیری نبود که به آق قویونلو پناه آورده بود چراکه دربار امیر حسن در آن سالها لقب دارالامان امراء و حکماء لقب یافته بود و دهها امیر و حاکم تیموری و عثمانی و غیره در سرای امیر حسن پناه گرفته بودند . در سال ۸۷۷ سلطان محمد از امیر حسن خواست تا تمامی مخالفان عثمانی را از حمایت خود بیرون نماید . اما امیر حسن که این امر را برخلاف جوانمردی میدید تا حد توان برای تعدیل خواسته سلطان محمد اقداماتی نمود اما سلطان محمد در خواسته خود جدی بود و برای اینکه به امیر حسن گوشزد نماید ، لشگری را در جانب جنوب فرات استقرار داد . امیر حسن نیز لشگری به این سمت روانه نمود و قبل از رسیدن خود امیر حسن لشگر شروع به جنگ نموده و سپاه سلطان محمد را شکست داده و متواری نمودند . جنگ دوم در ربیع الاول همین سال اتفاق افتاد . عثمانی ها این بار با توپ و مسلسل در ناحیه اوتلوق بئلی مرکز منطقه اوچ آغیزلوبا سپاه امیر حسن روبرو گردیدند . قوای امیر حسن که تاب تحمل در برابر آتش

توپ و مسلسل را نداشتند منهزم گردیدند .

امیر حسن بلافاصله نامه ای به پادشاه ونیز نوشت و تقاضای توپ و تفنگ نمود اما وی در جواب امیر حسن نوشت که تا تسخیر مصر و سواحل قبرس توسط آق قویونلو و یا خود ونیزیها ، امکان ارسال مهمات وجود ندارد . امیر حسن به سوی تبریز عقب نشینی نمود . سلطان محمد دستور منع تعقیب امیر حسن را داده و لشگریانش را از میدان جنگ خارج ساخت . سلطان محمد در خصوص این جنگ نامه ای به سلطان حسین بیگ قارا نوشته و هدف خود از این جنگ را تنها گوشمالی کوچکی برای امیر حسن آق قویونلو تشریح نمود . ابن کمال مورخ قرن هشتم ، می نویسد که سلطان محمد فاتح تمایلی به جنگ میان دو دولت مسلمان نداشت و نمیخواست خود و آق قویونلو را در برابر اروپا تضعیف نماید . امیر حسن نیز برای رفع کدورت سفیری به نام احمد باغیرچی را به عالی قاپوی عثمانی فرستاد و درخواست صلح نمود . پس از این مصالحه دو امپراطور ترک تا زمان مرگ امیر حسن در صلح و صفا به سر بردند .

شکست امیر حسن در این جنگ موجب بروز شایعاتی چون مرگ امیر حسن در جنگ با عثمانی گردید . اوغورلو محمد پسر امیر حسن که در این تاریخ حکمران فارس بود این شایعه را باور نموده و به تحریک امرای کردی که در کنار وی بودند علم استقلال و جانشینی پدر را بر افراخت . زنوی ونیزی در خصوص این مسئله می نویسد : اما سبب پیکار میان پدر و پسر این بود که کردان که مردمی کوه نشینند چون به عظمت اوزون حسن و عظمت امراء و حکمای ترک حسادت می برند خواستند با

افشاندن تخم نفاق‌صلح و صفا را در آن سامان بر هم زنند .از ایـن رو در افواه چنین شایع کردند که اوزون حسن مرده است و اوغورلـو محمـد بیدرنگ این خبر را باور کرده زیرا امید داشت که پس از مرگ پـدر بـر تخت سلطنت بنشیند . از این روی لشگری که پدر برای حفظ بغداد تـا دیاربکر به او سپرده بود گرد آورد و بیدرنگ فارس را متصرف و تقریبـا تمام کردها را به سوی خود متمایل کرد . زیرا همین که اوغورلـو محمـد فرمانروای فارس شد فوج فوج به نزد او شتافتند و همه کشور را تا تبریـز زیر قدم خود نهادند و به باد غارت دادند . •چنین شد که امیـر حسـن بـا لشگری که همیشه آماده داشت بسوی فارس روان شد . اوغورلو محمد با شنیدن خبر یورش پدر سخت به هراس افتاد و ابتدا از بزرگان و امرایـی که در نظر امیر حسن دارای اعتـباری بودند تقاضای وساطت کـرد امـا چون دریافت که این بار امیر حسن از وی بسیار ناراضی است ، دیگر توان مقاومت نیافته و از ترس به خاک عثمانی پناهنده شد . وی در قسطنطنیه با سلطان محمد ملاقات نمود . سلطان محمد که امیر حسن را در جنگ اخیـر با خود ناتوان یافته بود به امید جانشینی اوغورلـو محمـد ، وی را مـورد ملاطفت قرار داده و سپاهی را در اختیار او گذارد تا به جنگ پدر بـرود . اوغورلو محمد از ناحیه آنادولوی شرقی شروع به تاخت و تـاز نمـود . در زمان حضور امیر حسن در فارس ، پسر دیگرش امیر مقصود پسـر دسـپینـ خاتون در تبریز بر تخت سلطنت نشست و از مردم خواست تا سلطنت او

•تیموریان و ترکمانان – ص ۳۰۰

را به رسمیت بشناسند اما مردمان تبریز دست رد به سینه او زده و روزهای متمادی دکانها و بازارها را بسته و در اماکن عمومی ظاهر نشدند. شهر حالت خوفناکی به خود گرفته بود. * امیر مقصود که از حمایت مردم ناامید گردید از ونیزیان کمک خواست اما تا رسیدن ونیزیان امیر حسن از فارس مراجعت نموده و خود، امیر مقصود را دستگیر و زندانی نمود. امیر حسن که از کودکی در جنگ و سیاستمداری بزرگ شده بود در خصوص اوغورلو محمد، این بار دست به ترفندی دیگر زد. وی خود را از انظار عمومی پنهان نموده و چنان شایع نمود که سخت بیمار است و مشرف به مرگ می باشد. سپس فرستادگانی را به سوی اوغورلو محمد فرستاد و آنها طبق ماموریت او را وسوسه کردند تا هرچه زودتر به تبریز بیاید و در زمان مرگ پدر در تبریز باشد تا مبادا برادرانش یعقوب و خلیل سلطنت را بربایند. اوغورلو محمد این سخنان را باور نموده و در عرض چند روز خود را به تبریز رساند. کسانی که به او پیغام داده و به سلطنت دعوت نموده بودند، او را پذیرفته و به نهانخانه امیر حسن بردند. اوغورلو محمد در رویارویی با پدرش که کاملا سالم و سرحال بود به واقعیت امر پی برد اما دیگر راه بر گشتی وجود نداشت. امیرحسن ابتدا وی را دشنام داد وسپس موردعتاب قرارداده ودرخاتمه روی اورا بوسیده و روانه زندان نمود. چند روز بعد اوغورلو محمد در زندان کشته شد. حسن بیگ روملو قتل اوغورلو محمد را بدست یکی از امرای تحت فرمان سلجوقشاه بیگم، همسر اوزون حسن و مادر امیر زادگان

*سفرنامه کنتارین صفحه ۱۳۶.

خلیل و اوغورلو محمد ، بنام بایندربیگ میداند و می نویسد که سلجوقشاه بیگم در امر سیاست داری و کشور داری سرآمد زنان عصر خود بود و علاوه بر پایبندی که به امیر حسن همسر خود داشت نسبت به نام و آوازه آق قویونلوُلار بیش از همه حساس بود و تمایلی نداشت که این محدوده حکمرانی از هم بپاشد و حتی به پسر خود نیز این اجازه را نداد .

امیر حسن بیگ علیرغم اینکه سلطان و امیر وسیع ترین کشور تاریخ بود ، همانند دیگر ترکمانان قلبی رئوف و روحی لطیف داشت . کشته شدن پسرش اوغورلو محمد و طغیان پسر دیگرش مقصود و خیانت کردهایی که عمری را برای حفظ و حراست از منافع آنها جنگیده بود و شکست در برابر سلطان عثمانی و خلاف وعده ونیزی های سست عهد ، تقریبا امیر حسن را از پای در آوردند . طغیان امرای گرجی نیز مزید بر علت شد . امیر حسن برای آخرین بار لشگری فراهم آورده و عازم گرجستان شد و در سال ۸۸۱ مجددا آنجا را متصرف نموده و این بار امرایی از ترکمانان را در آن منطقه ناظر بر اعمال سلطان تفلیس گماردو مراجعت نمود.

در این قسمت جادارد نظری اجمالی به مناسبات امیر حسن با امرای گرجی بیندازیم . نخستین لشگر کشی امیر حسن به گرجستان در سال ۸۶۲ به جهت انقیاد آنان صورت پذیرفت . دومین لشگر کشی در سال ۸۶۶-۷ صورت گرفت . علت آن این بود که گیورگی هشتم پادشاه گرجستان در نبردی که در نزدیکی چوخوری روی داد تمام اراضی غربی خودرا از دست داد . این اراضی را ا میر ایمِرت ، بگرتی تصرف نمود .

فرمانروای غوری ، لیپارتی ، امیر مین قارلی و حاکم آبخاز با بگرتی متفق بودند .بگرتی در همان سال در کوتائیس تاجگذاری کرد. گیورگی هشتم ، پادشاه شکست خورده با قارقارا ی دوم ، اتابک زامسخا ، که تعهدات خود را در قبال پرداخت تیول انجام نداده بود به معارضه پرداخت . به همین دلیل اتابک زامسخا ناچارا به ایمرتی گریخت . قارقارا برای پیروزی بر گیورگی هشتم از امیر حسن کمک خواست . امیر حسن نیز دو تن از سرداران خود بنام درویش گیلکی و تیموربیگ را با سپاهی به کمک او فرستاد . این دو سردار کارتیل و سمختی را تصرف نموده و به قارقارا دادند . سومین لشگر کشی امیر حسن به گرجستان در سال ۸۷۰ بود . علت این جنگ شنیدن اخبار ناگواری راجع به مسلمانان گرجستان بود . امیر حسن خود در این جنگ شرکت نمود و ابتدا قلعه آخالتسخا را تصرف نمود و تمامی مسلمانانی را که در آن زندانی بودند آزاد ساخت . در راه بازگشت در ارزروم قاراحصار و ترجان را هم متصرف شد . چهارمین لشگر کشی به گرجستان در سال ۸۷۶ بود . سبب این جنگ سرکوب آخرین امیر شورشی گرجی ، کنستانتین دوم ، بود و در واقع قبل از حمله به عثمانی امیر حسن این لشگر کشی را انجام داد تا هم نیرویی تازه نفس فراهم آورد و هم سربازانش با این پیروزی اعتماد به نفس کسب کنند و هم اینکه در زمان نبرد با سلطان عثمانی ، سپاه آق قویونلو از جانب شمال در امنیت خاطر باشند . اگر چه در این یورش سربازان امیر حسن آزادی تام داشتند اما در خاتمه می بینیم که سربازی به جهت غنیمت گرفتن

تصویر مریم مقدس از کلیسای زامسخا ، سخت مورد تنبیه قرارمی گیرد . ●
هدف از لشگر کشی پنجم تادیب حکامی بود که پس از شنیدن خبر شکست امیر حسن از سلطان عثمانی سر به شورش برداشته بودند . امیر حسن با بیست هزار سپاه عازم غرب شد و ابتدا چنان وانمود کرد که به جنگ عثمانی میرود اما به ناگاه در روز پنجم راهپیمایی ، به طرف دریای سیاه پیچید و و از میان جنگل وارد تفلیس شدند . این شهر بدون اینکه فرصت مقاومت یابد تسلیم شد . امیر حسن در موخران اردو زد و از آنجا نیروهایی را از کارتیل تا تیاتی فرستاد . گیورگی اول از کاختی با هدایای بسیار و غلامان گرجی زیباروی به خدمت امیر حسن آمده و اظهار فرمانبری کرد .

امیر حسن با بگرتی امیر ایمرتی و قارقارا اتابک زامسخا در قبال دریافت شانزده هزار دوکات قرارداد صلح بست . شاه کنستانتین سوم را با امرای خود در تفلیس گذاشت و به سوی تبریز روانه شد .

موقع مراجعت به تبریز امیر حسن بیمار شد . وی که در این سال پنجاه و چهار ساله بود علیرغم سن خود بسیار خسته و ناامید به نظر می رسید . سلجوقشاه بیگم فورا سفیری به نزد پسرش خلیل سلطان فرستاد و او را به تبریز فراخواند . خلیل نیز بلافاصله وارد تبریز شده و بر بالین پدر آمد و آخرین وصایا و دستورهای اورا شنید . امیر حسن آق قویونلو در روز عید فطر سال ۸۸۲ دارفانی را وداع گفت و خاطره خود را بعنوان

●سفرنامه کتارین- سفرنامه بازرگانان ونیزی - — ص . ۲۰۳

فرمانروایی عادل و نیکوکار و مشفق در ذهن رعایای خویش و در ذهن تاریخ به جای گذاشت .

کنتارینی ونیزی که سه سال قبل از وفات امیر حسن او را ملاقات نموده بود در باره وی می نویسد : رفتار و حرکات او براستی پسندیده بود و پیوسته مردان بلند پایه او را در میان گرفته بودند . وی مردی خوشگذران بود و پیوسته گروهی از نوازندگان و خوانندگان خاص ترکمان (عاشیق) در کنار وی بودند و وی به هر چه میخواست برای خواندن و نواختن آن اشارتی می نمود و گروه نوازندگان زود آن را در میافتند . امیر حسن مردی سخت با ذوق و حال می نمود . سیمایش اندکی تاتاری و حالت چهره اش تغییر ناپذیر بود . وی به مراسمات خالی از تکلف راغب بود و اصولا سادگی از ویژگی های بارز او بود . ●

مولف کتاب تاریخ غیاثی در خصوص اوزون حسن می نویسد :
حسن بیگ بیت الطف و مطلقات آن چون شرابخانه ها و قمارخانه هارا در کلیه شهرها برانداخت . او مردی مسلمان و دادگر و نیکوکار بود . و چون خواست که تمغاهارا بکلی از کلیه بلاد منسوخ دارد حکام شهرها نپذیرفتند . از این رو نرخ برابر تمغا از بیست درهم به یک درهم کاهش یافت . وی همچنین رسم خراج مالیاتی را که از کلیه شهرها میگرفتند بر انداخت . وی کتاب قانون نامه را در باره کیفیت رسیدگی به شکایات و دعاوی که میان مردم به وجود می آمد مدون ساخت که در آن از کلیه مسائل مربوط به

●سفرنامه های بازرگان ونیزی .ص ۳۹۲.

کیفر و عقاب و مسائلی از این قبیل به تفضیل سخن گفته و آن را به همه شهرها فرستاد که موجب مدلول آن عمل کنند و نکته ای از نکات دادگری راکه بر انجام آن توانا هستند فروگذار نکنند .●

کاترینو زنو سفیر ونیز در دربار امیر حسن می نویسد : حسن بیگ به سبب کارهای بزرگی که کرده بود خودرا اوزون حسن خوانده بود زیرا این کلمه در فارسی به معنی بزرگ است (البته بر خواننده محرز است که اوزون لغت ترکی و به معنای بلند قد است و این لقب به سبب قد بلند امیر حسن از ابتدای جوانی به وی داده شده بود) اوزون حسن مرد نبرد و دلاور و مهمتر ازهمه سخت آزاده بود و آن فضیلتی است که بندرت در فرمانروایان بزرگ دیده می شود و اگر از آن بهره مند باشند مهرشان در دل سپاهیان می نشیند به شرط آنکه این فضیلت را در جا و مقام خود به کار برند و در حق مردم شایسته روا دارند .وگرنه کسی که این شرط را رعایت نکند به سخافت رای یا زیاده روی منسوب خواهد شد . اوزون حسن چنین راهی را در پیش گرفت و بسی نیامد که گروهی از جنگاوران بدو پیوستند ...

مولف کتاب تاریخ دیاربکریه در باره امیر حسن بیگ آق قویونلو می نویسد : وی پادشاهی صاحب شوکت بود و و عدالت مالا کلام داشت و با علما و فضلا مجالست می نمود و از حدیث و تفسیر در مجلس او می گذشت . و خودش به آن می رسید و سادات و مشایخ و علما را تعظیم

●التاریخ غیاثی . ص . ۲۴۵

می نمود . از آثارش مسجدی در تبریز است که هیچ یک از پادشاهان عمارتی بدین گونه پر فیض بر سطح مرکز خاک طرح نکرده اند .

پروفسور هینتس با مطالعه زندگی امیرحسن به این نتیجه می رسد که : وقتی ما پس از قرنها نگاهی جامع به زندگی و کارهای امیر حسن آق قویونلو بیفکنیم و تاثیری را که از این شخصیت در ذهن ما ایجاد شده است با سخنان بازرگان ونیزی که در ابتدای قرن شانزدهم میلادی به قلمرو تحت تصرف وی مسافرت کرد تلفیق کنیم می بینیم که مورخان شرقی در قضاوت خود محق بوده اند .

به هر حال پس از وفات این فرمانروای بزرگ اندوهی عظیم ملت را فرا گرفت . جسد وی در کمال ادب و احترام در مسجد نصیریه تبریز که پیرامون آن را باغ و گردشگاهی فرا گرفته بود و از بناهای خود امیر حسن بود ، دفن نمودند .

مسئله جانشینی امیر حسن ابتدا به یک مسئله و نزاع خانوادگی تبدیل گردید . امیر حسن هفت فرزند پسر داشت که هر یک می توانستند مدعی سلطنت شوند . نام آنها عبارت است از : خلیل - یعقوب - زینل - مقصود - اوغورلو محمد - مسیح و یوسف . سلطان خلیل که در زمان مرگ در کنار پدر بود ، خود را طبق وصیت پدر سلطان خوانده و در مراسمی رسمی در سرای صاحب آباد تبریز بر تخت سلطنت نشست . وی که در این سال سی و پنج ساله بود ابتدا مامورانی را در زندان به سراغ امیر مقصود فرزند دسپینا خاتون فرستاد و وی بدون هیچ مقاومت و طرفداری در زندان کشته شد . سپس طی حکمی برادرانش امیر یعقوب و یوسف را حاکم

دیاربکر نموده و مادرش را نیز با آنها عازم آن منطقه نمود . چراکه سلطان خلیل از سیاست های مادرش سخت بیمناک بود و نمی خواست او در سرای شاهی بماند . سلطان خلیل بقدری برای این کار عجله داشت که حتی اجازه نداد فصل زمستان به سر آید و آنها را در سرمای سخت دیاربکر روانه آن محل نمود . سپس فرمان سپهسالاری لشگر را به سلیمان بیجن ، یکی از امرای امیرحسن و آتا بیگ امیر یعقوب ابلاغ نمود اما امیر سلیمان بیجن به جهت وفاداری به سلطان یعقوب ، از قبول این فرمان سرباز زد و مخفیانه خود را در شمال شرقی وان به سلطان یعقوب رساند . سلطان خلیل نیز بلافاصله نامه ای به عالی قاپوی عثمانی و سلطان محمد نوشته و ابتدا وی را از خبر مرگ امیر حسن آگاه نموده و سپس حکمرانی خود را اعلام نمود . در پایان نامه با تجدید مراتب دوستی خویش با دولت عثمانی ، از سلطان محمد خواست تا از پناه دادن به مخالفان حکمرانی آق قویونلو در خاک خود ودر دربار خود ، خودداری نمایند .

سپس سلطان خلیل پسر خود الوند میرزا را به حکمرانی فارس اعزام داشت . مراد بیگ عموزاده سلطان خلیل (فرزند جهانگیر میرزا) که خود حاکم ساوه بود ، انتظار داشت که حکمرانی فارس به وی داده شود . اما با شنیدن اعزام الوند میرزا سخت برآشفت و جمعی از قاراقویونلولار و اکراد و ترکمانان ناراضی را اطراف خود جمع نموده و عازم تسخیر تبریز گردید . سلطان خلیل امیر منصور بیگ را مامور دفع مراد بیگ نمود . این دو لشگر در محل النگه از توابع سلطانیه به یکدیگر رسیدند و جنگ سختی میانشان آغاز شد . منصور بیگ در این جنگ شکست خورد و سلطان

خلیل با شنیدن خبر شکست وی ، بلافاصله لشگر خود را بر داشته و عازم میانه شد . مراد بیگ که توان رویارویی با سلطان خلیل را نداشت به سوی قلعه فیروز کوه گریخته و در آنجا پناه گرفت . سلطان خلیل امیر عثمان میرانشاه را به دفع وی عازم فیروز کوه نمود . حسن کیا حاکم قلعه از ترس سلطان خلیل ، مراد بیگ را به همراه چند امیر دیگر گرفته و تحویل عثمان بیگ داد . شایعه تسخیر تبریز بدست مراد بیگ در همه جا پیچید و زودتر از همه امیریعقوب با لشگری که از دیاربکر و وان فراهم نموده بود عازم تبریز شد . در ربیع الاول سال ۸۸۳ این دو برادر در ناحیه مرند به یکدیگر رسیده و شروع به مجادله نمودند . لشگر سلطان یعقوب را امیرانی چون سلیمان بیجن و بهرام بیگ هدایت می نمودند و علیرغم سن اندک سلطان یعقوب (وی در آن تاریخ پانزده ساله بود) قوای وی بر سلطان خلیل پیروز گشتند و سلطان خلیل در این جنگ کشته شد . بدین ترتیب عملا یعقوب پانزده ساله جانشین امیر حسن گردید و و به حکمرانی شش ماهه برادرش خاتمه داد .

سلطان یعقوب در سال ۸۸۳ ه . ق . در تبریز بر تخت حکمرانی نشست . سلطان یعقوب همانند امیر حسن ، دادگستر - مهربان -رعیت پرور و خطاپوش بود . وی بر خلاف انتظار اطرافیان و حتی بر خلاف تشویق دیگران ، تمامی خویشاوندان سرکش خودرا بخشید و حتی با علاءالدین علی ، فرزند سلطان خلیل نیز از در دوستی در آمد . الوند میرزا نیز که محبوبیت وی را در میان عموم دریافت ، با وی پیمان اتحاد بست . سلطان یعقوب برای جلب حمایت رعایا اولین فرمانی که داد مبنی بر بخشیدن

مالیات ولایات مختلفی از کشور بود . این رقم بر هفتاد هزار تومان بالغ می گردید . • عقد دوستی مجدد با عثمانی به سلطان یعقوب و سرداران وی فرصت داد تا با خاطر جمع به سرکوب طغیانهای داخلی بپردازند . شورشهای عراق عرب - دیاربکر - گرگان و کرمان یک به یک سرکوب شدند . در این موقع دوات دار ، حاکم مصر با یکصد هزار سوار شهر اودسا را به محاصره خود در آورده بود . سلطان یعقوب امیر بایندر بیگ و امیر خلیل بیگ بکتاش را برای دفع دوات دار روانه نمود . آنها پس از زد و خوردی سهمگین توانستند حاکم مصر را شکست داده و به هلاکت برسانند . سلطان یعقوب حکمرانی اصفهان را به بایندر بیگ داد اما ظاهرا او ارزشی بر این مقام قائل نبود و بیش از این انتظار پاداش داشت . وی در اواخر سال ۸۸۶ در برابر سلطان یعقوب سر به شورش برداشت اما شکست خورده و فرار نمود .

گرجستان نیز که بعد از مرگ امیر حسن سر به شورش و عصیان برداشته بود آخرین مقصد لشگر کشی امیر یعقوب بود . وی در این لشگر کشی ها پیروز گردید و نام و آوازه آق قویونلولار را مجددا بر سر زبانها انداخت . سلطان یعقوب دوازده سال زمامداری کشور نمود و در عرض این مدت به رونق و آبادانی حکمرانی خویش پرداخت . در دوران حکومت وی شیوخ صفوی جان تازه ای یافتند و با امنیت خاطر به گسترش مرام خود پرداختند . شیخ حیدر صفوی از آن جمله است .

•تاریخ عالم آرای امینی – ص ۹۱

شیخ حیدر فرزند شیخ جنید ، نبیره شیخ صفی الدین اردبیلی ، است که چنانکه گفته شد پدرش شیخ جنید به دربار امیر حسن پناهنده شد و با خواهر وی ازدواج نمود و حیدر که در واقع خواهر زاده امیر حسن می باشد تحت توجهات و تربیت امیر حسن رشد یافت و بزرگ شد . شیخ حیدر نه ساله بود که برای اولین بار توانست وارد اردبیل شده و پای به بقعه مقدس خاندان خود بگذارد . امیر حسن ، شیخ حیدر را با وجود اینکه سن و سالی نداشت بعنوان پیر و مرشد طریقت در اردبیل جای داده و در واقع جانشینی جنید را به وی محول نمود . اعتبار شیخ حیدر پس از ازدواج با دختر امیر حسن آق قویونلو بیش از پیش افزوده گردید و این دختر که از دسپینا خاتون بدنیا آمده بود، حلیمه بیگم نام داشت . (مارتا) . این ازدواج طی مراسمی رسمی و طولانی در اردبیل صورت پذیرفت و سپس می بینیم که ثمره این ازدواج سه پسر به نامهای سلطان علی - اسماعیل بیگ و ابراهیم بیگ می باشد .شیخ حیدر دنباله روی مقاصد پدر خود شیخ جنید بود و به جهت گرفتن انتقام پدر بیش از همه قصد شیروانشاهان را داشت . حیدر که سپاه قزلباش را به نام مریدان خود گرد آورده بود پس از مرگ امیر حسن به این احتمال که حمایت آق قویونلولار را از دست داده است ، روز به روز به تقویت سپاه خود پرداخت . سلطان یعقوب میدانست که عمه زاده اش شیخ حیدر علاوه بر طریقت درعالم قدرت اندوزی نیز بیکار نمانده است و در پی راه چاره ای بود . در این تاریخ شیخ حیدر به جهت جهاد با ارامنه چرکس عازم ولایات آنها گردید اما برای رسیدن به این ولایات باید که از سلطان یعقوب و فرخ یسار

شیروانشاه اجازه میگرفت تا از دربند و شیروان عبور نماید . فرخ یسار که از وجود شیخ حیدر واهمه داشت راضی به این لشگر کشی نبود اما سلطان یعقوب به فرخ یسار دستور داد تا مانع از حرکت وی نشود . شیخ حیدر در سال ۸۹۱ به چرکسها حمله نموده و امرا ، و سلاطین آنها را هلاک ساخته ، مجددا به اردبیل مراجعت نمود . سال بعد شیخ حیدر لشگر کشی مشابهی را برای سرکوب ارامنه ای که به کمک قوای تازه نفس تزار روس در سرزمین قفقاز و در شهر ها و روستاهای مسلمانان در تاخت و تاز بودند ، تدارک دید و این بار بدون کسب اجازه از دیگر سلاطین به راه افتاد . این بار نیز شیخ حیدر پیروز به اردبیل مراجعت نمود . سلطان یعقوب بلافاصله نامه ای نوشته و شیخ حیدر را به تبریز فراخواند . شیخ حیدر نیز به تبریز آمد و در تکیه شاه حسین رحل اقامت افکند . سلطان یعقوب شخصا به دیدن وی رفت و در انظار عموم وی را همانند شیخی بزرگ حرمت نمود . روز بعد شیخ حیدر به سرای سلطان یعقوب رفت . چندین روز مذاکره بین آنها ادامه یافت و در خاتمه قرانی آورده و شیخ حیدر را بدان سوگند دادند که همواره مطیع سلطان یعقوب باشد .

یکسال بعد شیخ حیدر باز به سوی شیروان روانه شد . شیروانشاه از سلطان یعقوب تقاضای کمک نمود . سلطان یعقوب که ناظر نقض عهد مجدد حیدر گردید بدون تامل سپاهی به اردوی شیروانشاه فرستاد و در جنگ سختی که حکایت از دلاوری بی شبهه صفویان داشت درگیر شدند . سپاه قزلباش جانانه به جنگ آمده و افراد بسیاری در این جنگ از هر دو طرف کشته شدند . شیخ حیدر نیز در این جنگ کشته شد .

سه سال بعد از این ماجرا یعنی در سال ۸۹۶ سلطان یعقوب ، حکمران رعیت پرور و عادل و شاعرنواز و ادب دوست آق قویونلو در سن بیست و هشت سالگی درگذشت . فضل الله مورخ دربار آق قویونلو می نویسد که سلطان یعقوب در طول دوازده سال حکمرانی خود از بلایا و خطرات بسیاری مصون مانده بود اما درزمان قشلاق در قاراباغ بیمارشد واین بیماری همه گیر بود ودر روز چندصد نفر بدان هلاک می شدند (طاعون) . سلطان یعقوب عزم تبریز کرد اما اطرافیان اورا منع کردند چراکه تبریز هم آلوده این بیماری بود و مادرش سلجوق شاه بیگم نیز بر اثر ابتلا به این بیماری در گذشت . سلطان بیمار که برای شرکت در مراسم خاک سپاری مادر عازم بود در ناحیه قاراآغاج از پای درآمد و به درود حیات گفت . در آن سال سه نفر از درباریان به سبب ابتلا به این مرض در گذشتند . ● اما بازرگان ونیزی به روایات شفاهی استناد نموده و درخصوص مرگ سلطان یعقوب می نویسد که : یعقوب دختر یکی از بزرگان ایرانی را به زنی گرفته بود و این زن بی اندازه شهوت ران بود و به یکی از نجبای دربار ی دلباخته بود . وی برای آنکه بتواند به معشوق خود برسد و او را برتخت سلطنت بنشاند در صدد از میان برداشتن سلطان یعقوب بود . برای این کار زهری کشنده فراهم نمود و در یک روز که سلطان یعقوب به همراه پسر هفت ساله اش در حمام استحمام نموده و از آن خارج شد ، زن بد طینت

● امیر یعقوب – مادر امیر و فرزند هفت ساله امیر .

زهر را در شربتی گوارا کرده و به پیش سلطان آورد اما رنگ چهره اش سخت پریده بود و سلطان از این امر در تردید شد . زن برای رفع تردید، خود از جام گرفته و نوشید بعد به پسر سلطان یعقوب داد و سپس سلطان از آن نوشید ؛ شب نگردیده بود که هر سه هلاک شدند . ●

سلطان یعقوب علیرغم سن اندکی که داشت و علیرغم جوانی ، پادشاهی مقتدر و توانمند بود . وی در سیاست های داخلی و خارجی خود از تجربه های ارزشمند پدران استفاده نمود و خیلی زود به نتیجه مطلوب رسید . از جمله اینکه وی به ترفند های مسیحیان تند رو و اروپائیان در خصوص ایجاد دشمنی بین مسلمانان به بهانه های شیعی و سنی و نیز به ایجاد جنگ و خونریزی به بهانه های واهی آگاه گردیده بود و هیچگاه سفرای اروپایی و غیر مسلمان را نپذیرفت و کلاً تبلیغات سوء آنها را بلا اثر گذارد . حتی در این مورد بقدری مصر بود که برخی از تاریخ نگاران از اینکه وی حاضر به جنگ با عثمانی نشد ، او را سنی مذهب متعصب نیز می خوانند . اما همانگونه که قید گردید سلطان یعقوب نسبت به سیاست با همسایگان خود راه امیر حسن را در پیش گرفته و حق ملل همسایه را بر حق دیگر ملل ارجحیت می داد . وی در این باره حتی نظرات مادر خود را هم نمی شنود و برای او حکم تبعید هم می نویسد . به هر حال عمده تاریخ نویسان وی را سلطانی عادل و ادب دوست معرفی مینمایند و از حسن رفتار وی با مردم به کرات سخن می رانند . سلطان یعقوب مالیات ها را بسیار

●خاطرات آنجیوللوی ونیزی-بازرگان ونیزی

محدود نمود و مردم این دوران کمترین مالیات را در طول تاریخ پرداخته اند . سلطان یعقوب که خود شعر میسرود اشعاری به زبان ترکی از خود به یادگار گذارده و نیز در زمان او شاعران بسیاری دیوان شعر خود را به این سلطان علم دوست و ادب پرور اتحاف نموده اند . سلطان یعقوب در طول حکمرانی اندک خود به آبادی کشور نیز همت گماشت از آن جمله عمارت هشت بهشت تبریز - باغ عشرت آباد تبریز و باغشمال تبریز است .

سلطان یعقوب در طول زمامداری خود به گیلان و مازندران و گرجستان لشگر کشید و در همه موارد پیروز میدان جنگ گردید . (ممالیک مصر در ۸۸۷ - کرمان و گرجستان در ۸۹۴ - گیلان ۸۹۲ - مازندران ۸۹۳) . علاوه بر لشگر کشی ، سلطان یعقوب باب تازه ای را در سیاستمداری و کشورداری گشود و آن امر مراسلات و نامه پردازی بود . توجه خاصی که سلطان یعقوب به این امر داشت موجب شد تا در سرای آق قویونلو منشیانی به جهت انشاء نامه های مذاکره و مراوده و اوامر و حکم ها و دستورها به کار گرفته شوند و در واقع آنچه که سلطان یعقوب با نامه ها و مکاتبات انجام می داد کمتر از لشگر کشی هایش نبود . سلطان یعقوب در سال ۸۹۲ به زیارت خانه خدا رفت و همه ساله مبلغی را برای حفظ عتبات مالیات از خزانه دولتی پرداخت می نمود و مقرر کرده بود علیرغم اینکه تبریز پایتخت وی بود اما در امر آبادانی دیگر مناطق کشور نیز از چیزی فروگذار نمی کرد .

سلطان یعقوب در زمان مرگ چهار پسر داشت که کوچکترین آنها به همراه پدر در توطئه و یا در مرض طاعون درگذشت . بیگ سنقر و مراد بیگ دو پسر دیگر امیر یعقوب از گوهر سلطان بیگم دختر فرخ یسار شیروانشاه بود . پسر دیگرش حسن بیگ از دختر امیر سلیمان بیجن ، بیگ جان خاتون بود . با مرگ سلطان یعقوب آق قویونلولار دو دسته شدند . عده ای خواستار حکمرانی مسیح میرزا فرزند امیر حسن ، برادر امیر یعقوب بودند و عده ای دیگر طرفدار امیری بیگ سنقر فرزند ارشد سلطان یعقوب بودند . خلیل قوجا ، آتا بیگ امیر سنقر (صوفی خلیل) به حمایت از بیگ سنقر که در این سالها چندان سن و سالی نداشت ، پا به میدان مبارزه گذاشته و تمامی مخالفان را یک به یک از میدان رقابت بیرون راند . رستم بیگ پسر مقصود بیگ را در قلعه النجیق محبوس نمود و سایر امیرزادگان را از پایتخت به نحوی دور نمود . سلیمان بیجن که خود را لایق تر از همه برای امیرالامرایی میدید ، خلیل قوجا را به نیرنگ کشت و خود را امیرالامرا خواند . ایبه سلطان که نام اصلی وی ابراهیم سلطان است و از امرای بنام بیگ سنقر بود از قدرت طلبی سلیمان بیجن به هراس افتاد و از اینرو خود را به نخجوان رسانده و به قلعه النجیق راهی شد . سپس رستم بیگ را آزاد ساخته و سپاهی فراهم نموده و به همراه وی عازم تبریز شدند . رستم بیگ که این یورش را اولین و آخرین فرصت برای خود میدید ، نهایت تلاش خود را بکار بست و در جنگی که در شهر مرند نزدیک تبریز بین او و بیگ سنقر اتفاق افتاد ، توانست پیروز گردد و بیگ سنقر را فراری دهد . بیگ سنقر به پدر بزرگ خود فرخ یسار در شیروان پناه

برد و سلیمان بیجن در این جنگ کشته شد . رستم بیگ بلافاصله وارد تبریز شده و خود را حکمران آق قویونلو خوانده و بر تخت سلطنت نشست . (۸۹۷) اولین اقدام رستم بیگ آزاد نمودن همسر شیخ حیدر و فرزندانش از زندان استخر بود . وی این کار را عملا برای جلب حمایت شیوخ صوفیه و سپاه قزلباش آنها انجام داد . اما از قدرت آنها واهمه داشت و از اینرو پس از آزاد کردنشان به آنها تکلیف نمود که از اردبیل خارج گردیده و به شیروان بروند . اما آنها تعلل نموده و مدتی را در اردبیل ماندند . سپس سلطان علی با مادرش و برادرانش اسماعیل و ابراهیم در ۸۹۸ وارد تبریز می شوند و همانند پادشاهان مورد اکرام قرار میگیرند . سلطان علی با قوای قزلباش خود توانست سپاهیان بیگ سنقر را در دو جنگ متفاوت نابود سازد و بعد از آن با سرکوب طغیان حاکم اصفهان و ری ، حکمرانی رستم بیگ را تضمین نماید . اما قدرتمندی و محبوبیت سلطان علی برای رستم بیگ خطر بزرگی محسوب می گردید . سلطان علی پس از جنگ فاتحانه وارد تبریز شد و با استقبال رسمی روبرو گردید . آنگاه داوطلبانه به اردبیل رفت تا کانون دینی - سیاسی صفوی را در اردبیل اداره نماید . مریدان و پیروان بسیاری به همراه سلطان علی از تبریز خارج شدند در پاییز ۸۹۹ رستم بیگ طی نامه ای از شیخ علی خواست تابه تبریز بیاید . شیخ به تبریز آمد اما علیرغم ظاهر دوستانه رستم بیگ ، وقعیت امر را دریافت . اما رستم بیگ او را به همراه خود به شهر خوی برد و در محاصره جاسوسان خود اجازه نداد تا صوفیان با او ملاقات نمایند . پس از پایان زمستان رستم بیگ تصمیم به از میان برداشتن سلطان علی گرفت .

این خبر بلافاصله توسط فدائیان شیخ به اطلاعش رسید . سلطانعلی شبانه با معتمدین خود به سوی اردبیل شتافت . رستم بیگ با اطلاع از ماجرا به تعقیب او پرداخت و به امرای خود دستور داد [اگر پای سلطانعلی به اردبیل برسد که چنین مباد دیگر از یک لشگر ده هزارنفری ترکمان نیز کاری ساخته نیست .] ●

شیخ علی در دهکده شاماسبی نزدیک اردبیل خطر را دریافت و ابراهیم را پیش خود خواند و تاج حیدری را بر سر او نهاد و جانشین خود ساخت و سپس شیوخ معتمد خود حسین بیگ لله - قاراپیربیگ قجر - عبدال بیگ - دده بیگ تالشی را فراخواند و برادران خود را به آنها سپرد تا آنها را به سلامت به اردبیل برسانند . سپس خود به رویارویی با فرستادگان رستم بیگ بر آمد . در نبرد اول صفویان پیروز شدند و سلطانعلی به تعقیب فراریان آق قویونلو در آمد اما در حین عبور از رودخانه از اسب افتاد و چون پایش در رکاب گیر کرده بود در آب خفه گردید . جسد وی با اندوه فراوان به اردبیل برده شد ودر بقعه اجداش به خاک سپرده شد . (۸۹۹) سپاه آق قویونلو وارد اردبیل شدند اما نتوانستند اسماعیل و ابراهیم را بیابند و دست خالی مراجعت کردند . ●

در این ایام بود که احمد بیگ فرزند اوغورلو محمد حاکم فارس ، با لشگری آماده به جهت فتح تبریز راهی شد . جنگ در ناحیه سلطانیه در

●تاریخ اسماعیلی ص ۱۴ .

●شاه اسماعیل - هینز - ص . ۵۶

گرفت و در اثنای جنگ ایبه سلطان ، امیر الامراء رستم بیگ ، وی را رها نموده و به اردوی احمد بیگ پیوست . رستم بیگ که غافلگیر شده بود نتوانست سپاه را مجددا گرد آورد و در این جنگ شکست خورده و به قتل رسید . رستم بیگ در طول پنج سال و شش ماه حکمرانی خود توانست از فروپاشی آق قویونلولار جلوگیری نماید و در تمام این مدت قوانین نوشته و نانوشته اوزون حسن را مو به مو اجرا می نمود . اما جنگ قدرت نهایتا دامن او را نیز گرفته و از صحنه زندگی خارج ساخت .

احمد بیگ که به واسطه قدکوتاهش اورا گوده احمد (احمد کوتاه قد) می نامیدند ، تنها توانست شش ماه بر اریکه قدرت باقی مانده از دوران پر شکوه امیر حسن تکیه بزند و در ماه ششم حکمرانی در ربیع الثانی سال ۹۰۳ بدست مخالفان به قتل رسید .ایبه سلطان که در واقع صحنه گردان این اختلافات بود ، پس از قتل احمد بیگ ، مراد بیگ پسر سلطان یعقوب را بر سر کار آورد و چون مردم از این همه جنگ قدرت و نزاع درباری به تنگ آمده بودند ، چیزی نگذشت که هم ایبه سلطان و هم مراد بیگ به خشم مردم گرفتار آمده و مراد بیگ دستگیر و به زندان افکنده شد و ایبه سلطان به هلاکت رسید . این بار دو پسر یوسف میرزا ، بنام محمدی میرزا و الوند میرزا بعنوان مدعیان جدید حکومت به پا خاستند . الوند میرزا پیروز این میدان گردید و هنوز مراسم تاجگذاری را به انجام نرسانده بود که با یورش مراد بیگ که از زندان آزاد گردیده بود ، روبرو شد . این دو مدعی جدید که وضعیت پر تلاطم کشور و نارضایتی مردم و خستگی سپاه را دریافته بودند ، بدون جنگ به توافق رسیدند و هر یک ولایتی را برای

خود منظور کرده و عجالتا دست از جدال کشیدند . بدین ترتیب چند سالی را ولایات آق قویونلولار در آرامش سپری نمود تا اینکه اسماعیل صفوی با فدائیان قزلباش خود برای کسب قدرت سیاسی وارد میدان عمل شد . الوند میرزا در چندین درگیری و جنگ با اسماعیل صفوی ، وی را شکست داده و و موقتا از خاک خود رانده و به سوی گیلان فراری داد .
الوند میرزا در سال ۹۱۰ در سفر به ییلاق دیاربکیر درگذشت و سلطان مراد بی هیچ مدعی بر جانشینی وی قرار گرفت . سلطان مراد توانست به مدت پنج سال سختی های حکمرانی وسیع ترین امپراطوری شرق را تحمل نماید ولی در برابر صفویان که هر روز قدرتمند تر و نیرومندتر می گردیدند ، وی ضعیف تر میگشت . نهایتا هم نتوانست در برابر آنان دوام بیاورد و در آخرین جنگ از آنها شکست خورده و به سرای علاءالدوله ذوالقدر حکمران مرعش پناه برد . چند سال بعد (۹۲۱) سلطان مراد در همان سرای به رحمت ایزدی پیوست و با مرگ وی کار سلسله آق قویونلو نیز پایان پذیرفت .

دورن حکومت آق قویونلولار بویژه ایام حکمرانی اوزون حسن و سلطان یعقوب یکی از درخشانترین دوره های تاریخی تمامی مناطق حکمرانی آنهاست . امیر حسن بیک بواسطه امتیازات والای خویش چون کاردانی - شجاعت - مردم دوستی - توسعه آبادانی و رفاه ملت - تشکیل سپاه منظم و ارتباطات بین الخلقی توانسته بود برای خویش و برای حکومت خویش اعتباری وسیع در میان سرزمینهای تحت حکومت خود و نیز سرزمینها و سلطانهای دیگر فراهم نماید . تبریز پایتخت وی در آن

دوران مرکز ثقل سیاست و تجارت گردیده بود . بازرگانان ونیزی که در این شهر بودند مینویسند : به نظر من محیط این شهر بزرگ نزدیک به بیست و چهار مایل (هر مایل ۱۶۰۹ متر) است و مانند ونیز بارو ندارد . دارای کاخهای بزرگی است که هر یک یادگار پادشاهانی است که بر این منطقه حکومت نموده اند و خانه های با شکوه بسیار دارد .●

یکی دیگر از آثار آق قویونلولار عمارت هشت بهشت در تبریز است . بازرگان ونیزی در این باره می نویسد : هرچند پادشاهان سلف او (امیر حسن) کاخهای بزرگ و زیبا در آن شهر ساخته اند هیچ یک طرف نسبت با کاخ حسن بیگ نیست و این قصر به مراتب از همه آنها مهم تر است . کاخ حسن بیگ چنان با شکوه است که تاکنون در ایران همانندی نداشته است . کاخ را در مرکز باغی بزرگ و زیبا نزدیک شهر ساخته اند و در آن محوطه مسجدی زیبا ساخته اند که بیمارستانی غنی و سودمند بدان وابسته است . این کاخ را هشت بهشت خوانند زیرا به هشت بخش تقسیم شده است . امروز آنچه که از این کاخ باقی است تنها بخش مسجد حسن پادشاه است . اولیای چلبی که خود در سال ۱۰۵۰ ه.ق. از این مسجد دیدن کرده است می نویسد : این مسجد را سلطان حسن اق قویونلو بنا نهاده است . وی در جنگ با سلطان محمد فاتح شکست خورد و از انجا به تبریز آمد و درگذشت . و در نزدیک این مسجد به خاک سپرده شده است . بنای این مسجد یکی از شاهکارهای هنر معماری است .

●خاطرات بازرگان ونیزی

گنبدهای آن همه کاشیکاری شده و از چهار سو دارای منفذی هستند که با سنگهای مرمرین مزین و مشعشع گردیده اند . روی هر چهار دیوار این مسجد بزرگ را اسلیمیها - ترنجها ـ گلها - بوته های گوناگون و کتیبه های متعدد حجاری و گچبری شده زینت بخشیده اند . این نقوش و کتیبه ها نمونه ای از مهارت و استادی هنرمندانی است که روزگاری در ایجاد آن صرف کرده اند . بالای درها و پنجره ها نیز سنگ نبشته هایی با خط ثلث وجوددارد که بی شباهت به خط زیبای یاقوت مستعصمی نیست . در طرفین محراب این مسجد دو پارچه ستون سنگی زرد رنگ قرار دارند که بهای آن بدون مبالغه با خرج ایران و توران برابری می کند . گویا اینها کهربا ست و نظیرشان در هیچ جای دنیا پیدا نمی شود . ●

مسجد امیرحسن یا حسن پادشاه که بنا بر شواهد در آن روزگاران در ناحیه صاحب آباد در خارج از شهر تبریز بر پا گردیده بود مشرف به عالی قاپوی آق قویونلو بود که توسط نهری از شهر تبریز جدا میگشت . طبق توصیف های بازرگان ونیزی گویا در آنجا بنایی وجود داشته که از لحاظ عظمت و شکوه ممتاز بوده است . مسجد حسن پادشاه در یک میدان با عظمت واقع بود که سلطان خلیل در ۸۸۲ و سلطان یعقوب در همان سال در آنجا بر تخت نشستند . این مسجد بسیار بزرگ بود و اطاقهای بیشماری داشت که همگی با گچ سفید شده بودند و به رنگ آمیزی های آبی و طلایی مزین گردیده بود . در جانب مغرب میدان وسیع، دروازه بزرگ و

●سفرنامه اولیاء چلبی ص ۲۲۶

سفید رنگی بود و طاقی بر روی آن قرار داشت که باغ شاه در پس آن طاق بود . بر روی ساختمان مرکزی کاخ ، یک طبقه دیگر که شامل چهار اطاق و چهار رخت کن بود قرار داشت . این کاخ در وسط باغی مطبق ساخته شده بود و از هر سمت قابل رویت بود . در اطراف کاخ فواره هایی از جنس مفرغ و به شکل اژدها ساخته شده بودند و بقدری در ساخت این مجسمه ها دقت نظر بکار رفته بود که انگار اژدها جان دارد . در داخل کاخ در سقف اطاق اصلی که آق قویونلولار آن را تنبی میخواندند ، صحنه هایی از نبردهای امیرحسن و نیز صحنه های شرفیابی سفیران باب عالی بطرز زیبایی نقاشی شده بود . علاوه بر آنها صحنه هایی از مجالس شکار امراء آق قویونلو بر سقف آن تنبی رسم گردیده بود . در سمت دیگری از کاخ بنایی یک طبقه و مفرح وجود داشت که حرمسرای شاهی بود و دارای اطاقهای متعدد و زیبایی بود که البته پای هیچ تاریخ نگار و سفیر به آن نرسید .خانه ملکه جدا از این حرمسرا و درگوشه دیگر باغ قرار دارد و آن نیز با کاشی هایی شفاف به رنگ نقره ای و طلایی آراسته شده است . باغ دارای سه در ورودی است که به سمت شمال - جنوب ومشرق است . در شرقی به سوی میدان عالی قاپو گشوده می شود . درسمت دیگر مسجد حسن پادشاه ،مدرسه ای عالی برای تحصیل طلاب و دانش آموزان وجود دارد که امیر حسن را در صحن این مدرسه به خاک سپردند .این بنا نصریه نامیده می شود . در نزدیکی مدرسه باز مسجدی است به نام مقصودیه و کوچکتر از مسجد حسن پادشاه . در میدان صاحب آباد علاوه بر بناهای فوق یک سرای سلطانی دیگری نیز وجوددارد که دارای چهار

ایوان است و امراء و سلاطین از آن ایوان ها نظاره گر برخی مراسمات و یا تکاپوی روزمره مردم بودند . و سفراء خارجی در آن محل مورد پذیرایی قرار می گرفتند. البته پس از آشکار شدن سیاست سوء این سفرا ، مردم عادی بادیدن آنهاعکس العمل هایی نشان می دادند و فریاد می زدند : قره دونلو ! بوردان ایتیل ! (ای سیاه پوش ! از اینجا گم شو !) و از اینرو سفرا با گارد های ویژه نگهبانی در شهر ها و راهها تردد می نمودند و در داخل سرای از آنها پذیرایی به عمل می آمد . در کنار سرای سلطانی یک تیمارخانه ای بود که در آن افراد بیمار و دردمند مورد پذیرایی واسکان قرار می گرفتند . سکوی حد فاصل این تیمارخانه (نوانخانه) با مسجد حسن پادشاه با زنجیرهایی بسته شده بود تا هیچ اسب و اسب سواری از آن تردد ننماید.به شهادت بازرگان ونیزی در زمان امیر حسن و سلطان یعقوب بیش از هزار مستمند در این تیمارخانا سکونت داشتند که کف اطاقهای آن تماما از فرش هایی زیبا مفروش بود و بخاری های هیزمی آنها را همیشه گرم نگاه میداشتند . تزئینات داخل این تیمارخانه از مسجد حسن پادشاه نیز زیباتر بود . در مجاورت این نوانخانه سفره خانه بزرگی قرار داشت که هر روز در آنجا به خرج سلطان به تهیدستان غذای گرم داده می شد . این تاسیسات اجتماعی در آن عصر حتی در خود اروپا نیز غیر معمول و عجیب بود . ● جالب است بدانیم که غذای این سفره خانه در مطبخ سلطانی پخت می شد و دقیقا همان غذایی بود که اهالی دربار از آن تناول می نمودند .

●خاطرات باربارو - بازرگان ونیزی

علاوه بر این بنا ها آق قویونلولار بانی یک بیمارستان مجهز در ماردین بودند .یک مسجد در ابهر و یک مسجد دیگر در ترجان و بنای شهر حسن آباد مشرف به ترجان ، نیز از بناهای آنان است . دو کلیسای مسیحی و ارمنی در ارزنجان نیز به نامهای کلیسای یحیی تعمید دهنده و کنیسه سیمون از بناهای آق قوینلوهاست .شمار زاویه ها - رباط ها و خانقاه های آق قویونلولار را تا چهارصد نوشته اند . بازار قیصریه تبریز ، حصار حسن قلعه ارزروم - قلاع نخجوان - قویولو حصار - قلعه ارزروم - قلعه سلماس - گویرچین قلعه سلماس - پل سنگی شمال ارزروم بر روی فرات - ضرابخانه ارزنجان (مدفن جلال الدین رومی) توسعه مسجد جامع تبریز - مدرسه یعقوبیه فارس - مسجد مقصودیه قم - صحن گوهر آغای قم ... و صدها بنای دیگر از آثار دوران حکمرانی پربرکت آق قویونلولار در منطقه حکمرانی آنهاست .

امیر حسن آق قویونلو در امر مالیات نیز دگرگونی هایی عمیق آفرید و مالیات هارا به نسبت حرفه ها و کالاها متفاوت ساخت . عوارض گمرکی از ابداعات امیر حسن بیگ بود . قانون مالیات وی که به نام (قانون حسن بیگی) سالهای سال در جریان بود ، عبارت بودند از : خراج (مالیات بر اراضی) باج (مالیات بر گمرک) یسولاج (عوارض راه و راهداری) تمغا (مالیات تجارت و پیشه وران]. پس از اصلاح امر مالیات امیر حسن بیگ به اصلاح قوانین مالکیت و اراضی نیز پرداخت . بر اساس این اصلاحات ارضی در سراسر عراق عرب و فارس هر نوع سیورغالی که به امیران و سلطانان بخشیده می شد لغو گردید و

املاک موظف به مفروزلت جدید گردیدند . سیورغال به املاکی اطلاق می شد که طبق نظر موافق دولت به زمین داران و مالکان داده می شد تا ضمن بهره برداری از آن املاک مقدار معلومی نیز مالیات به دولت پرداخت نمایند . گاهی وسعت این املاک تا به یک شهر هم می رسید و مالک این سیورغال آتا بیگ نامیده می شد . پس از اجرای قانون اصلاحات ، بازرسان مالیاتی تا تعیین تکلیف این اراضی از ستدن مالیات قدغن گردیدند . این طرح که با منافع فئودال های بزرگ عصر در تضاد بود به دفعات مورد سنگ اندازی و مخالفت قرار میگرفت اما در ممالک عراق و فارس این طرح تا حدی جاری گردید . در عظمت این طرح کافی است بدانیم که شیخ عیسی ساوجی مامور اجرای طرح توسط فئودال ها به دار آویخته شد و احمد بیگ نیز توسط آنان به هلاکت رسید .

واحد پول آق قویونلولار تومان بود که معادل بیست دوکات تخمین زده می شود .یک امیر بزرگ در سال یک هزار تومان حقوق می گرفت . تومان تبریزی پربها تر از تومان سایر نقاط بود . قره پول کمترین واحد پولی و اشرفی پربهاترین آن بود . جنس قره پول از برنز(بوروش) و جنس اشرفی از طلا بود . آقچا نیز سکه ای بود به ارزش همین واحد پولی و جنس آن از نقره بود .

از ویژگی های دولت آق قویونلو در امر کشورداری این مسئله بود که آنان از وجود افراد توانمند و آگاه و بالیاقت بدون توجه به نژاد و زبان و مذهب وی در رده های دولتی استفاده می نمودند و این امر موجب کار آیی بالای آنها در هر مورد کشوری بود . امپراطوری وسیع آنان این امر را

ایجاب می کرد که به تمامی شهروندان به نحو احسن میدان عمل داده شود تا هر کس که توان بهتری دارد در عرصه های بالاتر نیز ظاهر گردد . این یکسان نگری عامل دوام حکمرانی آق قویونلولار بصورت سالهای متمادی و بدون درگیری و فشار ، بود .

امور لشگر و سپاه نیز از ترتیب خاصی در دوران آق قویونلولار بهره مند بود . کلیه فرماندهان جنگی با نظر مستقیم سلطان عزل و نصب می شدند . در لیست جنگجویان به نامها و مناصبی چون کماندار - سلاحدار - پیاده و سواره - بری و بحری .... می توان بر خورد که هریک به فراخور کار خود مواجب و مقرری دریافت می نمودند . سلاح های سربازان شامل قلینج (شمشیر) عمود - نیزه - آلتی دیشلی (گرز شش پر) - خنجر - یای و اوخ (تیر و کمان) - گرز و سایر ادوات جنگی بود . برای غنایم جنگی نیز لشگر آق قویونلو تابع مقررات مخصوص بودند و خانواده های سربازانی که در جنگ کشته می شدند از غنایم بیشتر سهم میبردند . لیست حیواناتی که در لشگر مورد استفاده بودند چون اسب - استر - شتر - یوزپلنگ - شاهین - تازی - سگ شکاری و کبوتر در سیاهه های لشگری به چشم میخورد و وظیفه نگهداری از آنها بعهده مامور مخصوص به خود آن حیوانات بود و متصدیان خاصی داشت . ●

همچنین حکمداران هر ولایت سپاهی در اختیار داشتند که در زمان جنگ به اردوی شاه ملحق می شدند.مزد لشگریان هر سال برای هر مرد جنگی با

●تاریخ عالم آرای امینی ص ۱۰۶

نسبش از چهل الی شصت دوکات بود که در دو موعد ششماهه پرداخت می شد. تعداد سواران امیر حسن را باربارو پانزده هزار سوار دائمی می نویسد و سوارانی که در جنگها بدانها ملحق می شدند بیش از اینها بود. تعداد زنانیَ که در اردوی امیر حسن به کار های مخصوص به خود ، چون آشپزی – دوخت و دوز و پرستاری از بیماران و زخمی ها میپرداختند ، در شمارش باربارو ده هزار نفر بودند که مجموع سپاه در شش هزار چادر بیتوته می کردند . باربارو برای دیدن اردوی امیر حسن نصف روز را راهپیمایی نموده و تعداد تقریبی از آنها بر آورد نموده بود .

تشکیلات سیاسی - اجتماعی و نظامی که امیر حسن ترتیب داد سالیان سال در میان سلطانان و پادشاهان پس از وی نیز مورد استفاده قرار گرفت و حتی صفویان نیز اساس حکومت خود را بر این پایه بنا نهادند . دربار امرای آق قویونلو مملو از دانشمندان – نویسندگان و شاعران و هنرمندانی بود که از اقصا نقاط دنیا به جهت جلب حمایت امیران آق قویونلو به دربار آنها روی می آوردند . مولانا علی قوشچی از سمرقند ، برهان الدین عبدالحمید از کرمان ، مجدالدین اسماعیل ازفارس ، قاضی علی حسن از کیف ، قاضی عبدالحی از نیشابور ، جلال لدین محمد دوانی از تیران اصفهان ، اهلی از فارس ، بابافغانی ، امیرهمایون ، مولا شهیدی ، درویش ، میرمقبول ، مولانا بنایی ، عبدالرحمن جامی ، ابوبکر طهرانی ، فضل الله بن روزبهان ، ادریس بدلیسی .... و صدها تن دیگر از آن جمله اند . ناگفته نماند که اغلب امرا و شاهزادگان آق قویونلو خود در امر نگارش و شعر و

موسیقی سرآمد بودند و از هر یک آثاری بجا مانده است که اغلب به زبان ترکی است .

علاوه یک

نامه های محرمانه

باربارو و کاترینو که در سال ۸۷۵ و ۸۷۶ ه . ق . به سمت سفرای دولت ونیز به دربار آق قویونلو فرستاده شده بودند در ناحیه دیاربکر با آنجیوللو که بعنوان مامور سری اروپائیان در ارتش سلطان محمد وارد شده بود ، مکاتباتی محرمانه داشتند که در برابر خطر تهدید اروپا بوسیله مسلمانان ترک عثمانی و آق قویونلو ، یکدیگر را و به تبع دول خود را مطلع می نمودند . نظر به اهمیت این مکاتبات قسمتی از آنها در این بخش قید می گردد .

باربارو :

« ما در تاریخ دوازده فوریه ۱۴۷۳ – ۸۷۷ ه. ق . با دو کشتی جنگی سبک از ونیز راه افتادیم . پس از ما دو کشتی بزرگ جنگی دیگر حرکت کرد که پر از سلاحها و مردان جنگی بود . و هدایایی نیز از سوی ملکه برای آسام بی [حسن بیگ] در آنها بود . من فرمان داشتم که به قارامان در آنادولوی جنوبی یا به سواحل آن دیار که قرار بود آسام بی نیز به آنجا بیاید ، یا نمایندگانی از طرف خود بفرستد بروم تا بتوانم این اشیاء را بدو تحویل دهم .»

آنجیوللو :

« وقتی که موقع مناسب بود سلطان محمد دوم از تنگه استانبول گذشت ، اواخر مارس ۱۴۷۳ – ۸۷۷ ، نزدیک آماسیه محل تجمع سپاه توقف کرد . چون اقدامی که در پیش بود اهمیت بسیاری داشت ، تصمیم گرفت تمامی جوانب امر در نظر گرفته شود . و از تدابیر لازم هیچ فرو گذار نکرد .»

باربارو :

« به هنگام ورود به قبرس در اول آوریل ۱۴۷۳ – ۸۷۷ ، اطلاع حاصل کردیم که آن مرد ترک همه شهرهای قارامان را چه در داخل و چه در خارج گرفته است . بدین دلیل مجبور شدیم مدتی در فاماغوسته بمانیم . در آبهای آن نواحی در آن زمان حداقل نود و نه کشتی جنگی علیه عثمانی ها در حرکت بود که عبارت باشد از شصت کشتی ونیزی - شانزده کشتی ناپلی - بیست و دو کشتی متعلق به پیشوای رودوس - شانزده کشتی متعلق به پاپ اعظم- پنج کشتی سلطان قبرس . فرماندهی این سفاین با امیرالبحر موچینیگو بود که به خواهش امرای قارامان سلوکیه قدیم ، سلفجه ، و دو قلعه دیگر را واقع در ساحل مدیترانه اشغال کرده بود در حالی که باربارو با شکیبایی منتظر رسیدن موقع مناسبی بود تا بتواند هدایا را تحویل آسام بی بدهد .»

زنو به باربارو :

« مرقومه مورخه ماه مه حضرتعالی را از سلفجه دریافت کردم . در این نامه به من مرقوم داشته اید که تقریبا یکصد سفینه به آسام بی فرستاده شـــده است . ای برادر ارجمند من از رسیدن دستخط حضرتعالی چنان تسلی یافتم که از درگاه خداوند مسئلت کردم بانوی ما و مسیحیان را [دسپنا خاتون] به انجام دادن اقدامات بدیع و کارهای بزرگ موید و منصور دارد . مـن همواره در کنار این امیر بوده ام و مضمون مراسله حضرتعالی را به اطـلاع او رسانده ام . او به من دستور داد خدمتتان بنویسم کـه او در نظـر دارد فرزند خود را به جنگ سلطان بفرستد و خود با سپاهی بیشمار بدنبال او بـه قارامان برود . و به ساحل حمله ببرد بدین لحاظ بهتر است شما در قارامـان به انتظار او بمانید زیرا همانطور که او خود به من گفت او تمام ماه ژوئیـه را در آنجا خواهد بود تا تدارک کار سپاهیان را بکند . او ضـمنا بـه مـن دستور داد به امیرالبحر موچینگو بنویسم تا با کلیه سفاین خود بـه قارامـان روی آورد من از شما خواهش دارم تا سرحد امکان بکوشید تا توفیق اقدام بزرگی نصیبتان گردد و از این رهگذر بانوی ما در سراسر خاک ایران بلند آوازه شود .تحریر شد در اردوی آسام بی در چهاردهم ژوئن ۱۴۷۳ »

آنجیوللو :

« هنگامی که مقدمات از هر لحاظ فراهم آمد محمد دوم از آماسیه به قصد توقات که شهری است در کاپادوکیه به راه افتاد . بدین طریق به سیواس رسیدند . در آنجا رود بزرگی جاری است که از کوههای ترابوزان سرچشمه میگیرد و هالیش [قیزیل ایرماق] نام دارد و پل سنگی بزرگی به روی آن است ما از این پل گذشتیم و به یکی از قلاع آسام بی رسیدیم . که به نیکسر مرسوم است . در آنجا مختصر زد و خوردی روی داد . ما قویونلو حصار را به حال خود گذاردیم و سرانجام به شهری دیگر رسیدیم که در پای کوه بزرگی قرار دارد و موسوم است به قاراحصار . اهالی اغلب با دار و ندار خود گریخته بودند .»

باربارو خطاب به امیر حسن بیگ :

« ضمن مراسلات مکرر ورود خودمان را به اینجا به اطلاع سفیر عالیقدر آقای کاترین زنو که در دربار اعلیحضرت مقیم است رساندم .منظور ورود دریا سالار موچنیگو به همره قوای بحری مقتدر و همچنین سفیر کرسی مقدس و سفیر شاه فرانس و حاجی محمد و شخص بنده است . از حضور اعلیحضرت استدعا دارم که یا به آمدن به این نقطه تصمیم بگیرند و یا قسمتی از قشون را بفرستند تا تواما با سفاین ما دست بکار شوند و پیروزی بر این ترک پیمان شکن را که ما با تسخیر سیرگی و قرقو [زیژگی و قاراقوم] در سواحل قارامان به نام آن اعلیحضرت بدان آغاز کرده ایم تحقق بخشد . هرگاه اعلیحضرت به همان صورت که من پیشنهاد کردم

بدینطرف رهسپار شوند خداوند به لطف و مرحمت خود چنان مشیت خواهد کرد که ما بتوانیم از تنگه بگذریم و قسطنطنیه را بگیریم . اگر من با سفرایی که ذکرشان به میان رفت بتوانم شرفیاب حضور اعلیحضرت شوم به فرمان بانوی گرامی خود اسلحه بیشماری از توپ عمود زن - گلوله کمان - تفنگ و تعداد بیشماری از ادوات دیگر با مردانی کار آمد از هر رشته و فن را به حضور عالی تحویل میدهم تا از این رهگذر بتوان به اقدامات بزرگ دست زد .

تحریر شد در بندر قرقو به تاریخ هشتم ژوئن ۱۴۷۳.»

آنجیوللو :

«پس از حرکت از قاراحصار بعد از چندین راه مسافت به دشت وسیع ارزنجان رسیدیم اما چون شهر مستحکم نبود قسمت اعظم اهالی گریخته بودند و از فرات گذشته بودند . آنگاه پیشروی کردند تا در حوالی رود به منطقه ملجیه رسیدند . »

زنو خطاب به باربارو :

« هنگامی که آسام بی خبر باربارو رادر باره تسخیر مواضع بسیار در ساحل قارامان دریافت کرد فرمان داد تا طبلها را در سراسر اردو به صدا درآورند . و اعلام دارند که بانوی گرامی توانسته اند در این نبرد که در اتفاق با او انجام گرفته به پیروزی بزرگ نایل آمد . هردو لشگر ترک

فقط به مسافت چهار روز راهپیمایی از یکدیگر فاصله دارند اسبها و سربازان بسیار خوب مجهز و مسلح هستند . بنابراین با تاییدات الهی به راه خود میرویم تا این دو ترک مصادف شوند . تحریر شد در اردوی آسام بی به تاریخ بیست و ششم ژوئیه در ناحیه ارزنجان »

آنجیوللو :

« هنگامی که به فرات رسیدیم در آن سو آسام بی با لشگریانش ظاهر شد و در تردید بود که از کجا بگذرد زیرا رود در این موقع فراخ است و پر از گردابها و گودالها .چنانکه بعد ها اطلاع حاصل شد هنگامی که آسام بی اردوی سلطان را دید در بهت و اعجاب فرورفت و مدتی خاموش ماند و

آنگاه گفت : ای ننه سیز ! نه دریادیر ! (ای بی مادر ! عجب دریایی است !) »

چنانکه در فصول قبلی ذکر شد توپهای سلطان محمد دوم سپاهیان قاراقویونلو را چون برگ خزان بر زمین ریختند و هیچ گلوله توپ از کشتی های ونیزی در این جنگ شلیک نشد و امیر حسن در این جنگ شکست خورد .

علاوه دو

سکه های آق قویونلولار

یکی از سکه های رایج عصر آق قویونلو در واقع متعلق به شاهرخ تیموری است و امیر حسن با علاوه نمودن مهری بر آن را برای قلمرو خود رایج و معتبر ساخت .علایم روی آن عبارتند از (عدل - حسن بیگ - شیراز - ۷۲۰)

سکه نقره ای دیگری نیز متعلق به شاهرخ و با ضرب مهری برای قلمرو آق قویونلو معتبر گردیده است . رقم سکه مانند نمره یک است با این تفاوت که محل ضرب آن اردو ذکر شده است .از این کلمه چنین استنباط می شود که یا ضرب سکه در محل اردو صورت گرفته و یا این سکه ها برای افراد اردو ضرب گردیده است .

سکه ای دیگر به نام امیر حسن و بدون ذکر سال و محل ضرب آن موجود می باشد . کلمات روی آن (السلطان اعظم - حسن - خلدالله -[ملکه] .

سکه نقره ای که از طرف سلطان یعقوب بدان مهر رواج و اعتبار زده شده است . کلمات روی آن (عدل - سلطان ۸۹۲ - یعقوب - یزد) .

سکه نقره ای دیگر با کلمات ذیل (السلطان العادل- تبریز - یعقوب خان - خلدالله [ملک] ه .

سکه نقره ای دیگر با کلمات ضرب شده ذیل بر روی آن (علی - عثمان - السلطان العادل - یعقوب - ضرب - بغداد .

سکه نقره دیگری که به نام بیگ سنقر زده شده است و کلمات آن (السلطان العادل - بیگسنقر - سلطان خان - خلدالله - ملکه- سنه - ۸۹۵).

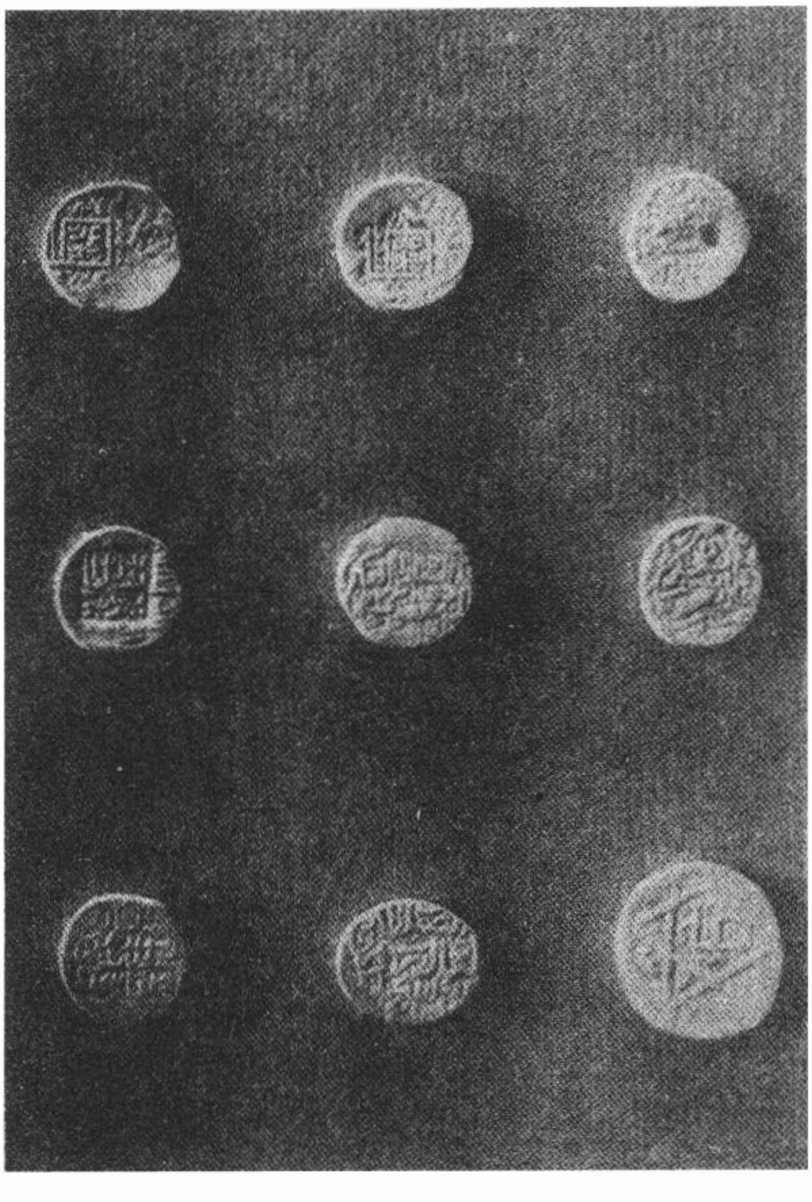
سکه نقره دیگری به نام سلطان رستم و کلمات روی آن (السلطان العادل - رستم خان- خلدالله ملکه) .

بنا بر نظر دکتر هلیگه یکی از اعضا سکه خانه موزه های دولتی برلین ، آق قویونلولار مانند تیموریان دارای یک علامت رسمی بودند که بر خلاف قاراقویونلولار آنرا تقریبا روی تمام سکه هایشان می توان دید و نام این علامت تمغا بود . علامت بدین صورت است :



سکه دیگری نیز از آق قویونلو بجا مانده است که احتمالا برای مشخص نمودن اجسام یا احشام بکار میرفته است . نقش آن کلا علامت است و هیچ نوشته ای ندارد .

سکه های رایج در زمان آق قویونلولار



علاوه سه

دیانت در سرای آق قویونلولار

در قرن نهم هجری مسئله دیانت در آسیای صغیر و آسیای مرکزی که از قید حکومت اعراب رسته بودند و سالها تحت قوانین مغولی و تیموری و دیگر سلسله های ترک بسر برده بودند ، وارد مرحله جدیدی از معرفت به حق و دینداری گردید . آنچه که خلفای عرب بنام دین بر مردم تحت استعمار خود بزور و تزویر روا داشتند بالطبع در میان مردمان با خاطره ای نه چندان خوش استقبال داشت و اگر نبود مسئله شیعه پروری و حسب آل علی ، چه بسا که کل آسیا به دامن دینهای قبلی خود و یا دیگر ادیان معاصر خود روی می آورد . در کنار دینداری عصر نهم ، مذاهب و فرق بسیاری متولد گردیدند که اغلب آنها در راه افراطی گری و چه بسا در هدف محو آثار اسلام بود . امرای تیموری که این امر را دریافته بودند ، نسبت به تمامی ادیان و مذاهب و حتی فرقه ها ، سویه یکسانی را بر گزیدند . آنها اگر چه در رقم قوانین خود مسائل فقهی و اسلامی را مد نظر داشتند اما از سوی دیگر واقعیت زندگی معیشتی و سیاسی مردم را با اولویت امر در یاساهای تیموری به رشته تحریر در آوردند و در واقع قوانین اسلامی را با چنان القایی جاری ساختند که خاطرات تلخ خلفای عرب در ذهن مردم تداعی نداشته باشد . جانشینان تیموری ، ابتدا

قاراقویونلولار بودند که همواره به مسلمان بودن خویش و به شیعی مذهب بودن خود افتخار نموده و آن را نه به جهت تحمیل بلکه به جهت تبلیغ همواره گوشزد اطرافیان می نمودند . ظهور فرقه صوفیان صفوی که در این عصر پایه گذاری می گردد ، در واقع منشا آن از رواج دینداری از نوع خالصانه و شیعیانه عصر قاراقویونلوست . حضور حکمرانی قدرتمندی در همسایگی آنها که مسلمان است اما سنی مذهب ، خود مزید بر این علت شد که اصل مذهب با اولویت نسبت به دین قرار گیرد و امرای قاراقویونلو با شیعه خواندن خود در واقع اعلام وفاداری به قاراقویونلولار را می نمودند

پس از قاراقویونلولار ، حکمرانی آق قویونلولار ایجاب می نمود که علاوه بر احترام به خواست اکثر مردم ، دینداری در همسایه قدرتمند غربی نیز مد نظر باشد . حضور با نفوذ شیوخ صفوی نیز علت دیگر بود اما گذشته از ملاحظات سیاسی امراء و سلاطین آق قویونلو قلبا دیندار بودند و نسبت به قران و محتویات آن بسیار دقیق می نمودند . امیر حسن بیگ شخصا به قرائت قران بسیار علاقه داشت و آن را با تانی و با ساده دلی تمام که از صفات ترکان است ، قرائت می نمود و در باره هر نکته آن به تامل می پرداخت . • یکبار نیز پس از مطالعه زیاد قران در خصوص برخی از آیات آن نظراتی نوشته و بصورت کتابی در اورده و آن را درجمع روحانیان خواند . اما روحانیان با صراحت به وی گفتند که این نوشته ها بر خلاف مفاهیم واقعی قران است و درک نکته های آن از

•جواهرالاخبار منشی بوداق ص ۲۷۱

عهده یک شخص خارج است . امیر حسن گفته آنها را قبول نمـــوده و امر کرد آب و لگنی بیاورند و در حضور آنها تمامی مطالب آن کتـاب را شست .

بنابر روایات ، بسیاری از علمای دین در ملازمت امیر حسن بودنـد و همواره بحث از فقه و سخنان پیامبر و تفسیر قران در حضور وی در جریان بود .ترجمه قران کریم به زبان ترکی اول بار در این تاریخ بدستـور امیـر حسن و در سرای او واقع گردید . شیخ درویش ، قاسم شافادیل ، از محارم درجه اول امیر حسن بود و علاقه وی به امر صوفی گری بیش از دینداری عموم بود . میرزا منشی بوتاق در خصوص امیر حسـن مـی نویسـد کـه : هنگامی که وی نماز صبح خودرابه پایان می رساند طبل های عـدالت بـه نشانه بر پایی دیوان عـدالت بـصدا در مـی آمدنـد . پس از آن وی بـه دیوانخانه میآمد در حالیکه خرقه ای پشمینه پوشیده بود و شالی پشمین بـه کمر بسته بود و سینه خود را با پوست خامی که حاشیه ای از پوست بـره داشت می پوشانید . با این شکل بر تخت می نشـست و شاهزادگان و امـرا در سمت چپ و راست او می ایستادند . او هر مسکین یا درویـشی را کـه شکایتی داشت به حضور میخواند . به مطلب او گوش فرا می داد و با یـک کلمه در باره آن موضوع حکم می کرد . چون در این اجتماع،منشی هـای دیوانی هم حضور داشتند ، آن حکم را بلافاصـله تقریـر کـرده و تـسلیم متقاضی می نمودند . این فرمان ها اعتبار بلاقید و شـرط داشـت و هرگـز تغییری در آن داده نمی شد . دینداری امیر حـسن حتـی در صـحنه هـای سیاسی خود را نشان می داد چنانکه وی حسنعلی بن جهانشاه را که به دربار

او پناه آورده بود بدین علت که نماز نمیخواند و غسل بجا نمی آورد از سرای خود راند .

ملاحظات امیر حسن بیگ در خصوص معتقدان مسیحی و ارمنی نیز قابل تاملٔ است . این سلطان که در سرای خود همسری مسیحی داشت ، اورادر خصوص مسائل دینی خود آزاد گذاشته بود و بنا بر خواهش او چندین کلیسا ساخت و یا مرمت نمود . شهرت او در دنیای مسیحیت از محبوبیت به افسانه و داستان تبدیل گردیده بود چنانکه برخی ادعا می نمودند که وی در زمان تولد علامت صلیبی را در شانه راست خود داشت و هنوز هم دارد ! در برابر این محبوبیت بسیار عجیب است که پنج بار لشگر کشی به گرجستان به هیچوجه مورد نظر مسیحیان نبود و او را در این امر محق میدانستند . واقعیت امر این است که امیر حسن در برابر دین مسیحیت فقط اغماض می نمود و این در آن عصر، خود امتیاز بزرگی برای مسیحیان به حساب می آمد . به هر حال در جمع آق قویونلولار را می توان مسلمانان شیعی مذهب صوفی مصب دانست .

علاوه چهار

صفویان در ابتدای راه

شیخ صفی الدین اردبیلی در سال ۶۵۰ ه. ق. در اردبیل متولد گردید. صفی الدین در بیست و پنج سالگی به مکتب شیخ زاهد گیلانی رفت. وی با درایت و ذکاوتی که داشت خیلی زود توانست در مقام مریدی شیخ در آید. شیخ دختر خود بی بی فاطمه را به همسری وی داد. پس از مرگ شیخ زاهد بنا بر وصیت او شیخ صفی الدین جانشین او گشت. شیخ صفی الدین در مقام پیری و طریقت چنان پرآوازه گردید که حتی سلطانان و پادشاهان شرق و غرب هم جهت جلب رضایت وی از هیچ کوششی فروگذار نکردند. الجایتو پس از پایان تعمیر پایتخت خود سلطانیه (۷۲۰) مجلس بزرگی ترتیب می دهد و همه را دعوت می نماید. چون شیخ صفی را در میان مهمانان نمی بیند مجددا گروهی را برای آوردن وی می فرستد اما شیخ به سبب کهولت عذر میخواهد و از آمدن خودداری می کند.

پس از شیخ صفی الدین فرزندش شیخ صدرالدین (۷۳۴-۹۴) - خواجه علی (۷۹۴-۸۳۲) شیخ ابراهیم (نتیجه شیخ صفی ۸۳۲-۵۰) متعاقباً بر مسند طریقت می نشینند. در مقام زهد و تقوا کسی مثال آنان نبود چنانک سلطان عثمانی هر ساله مبلغی را بعنوان [چیراغ آغجاسی] به اردبیل • و

• چیراغ آغجاسی به معنای تامین مواد سوختنی چراغ است.

به جهت شیوخ میفرستاد . تعداد زائرانی که از هر سو به جهت زیارت این پیرها و شنیدن موعظه آنها به اردبیل می آمدند در عرض سه ماه سیزده هزار نفر نوشته اند .*

امیر تیمور کوره کن نیز در مراجعت از جنگ بایزید سلطان عثمانی به اردبیل وارد شد و به زاویه خواجه علی رفت و اورا ملاقات نمود . این ملاقات در روحیه وی تاثیری بسزا گذارد و از خواجه علی خواست تا هرچه میخواهد بگوید . خواجه علی در پاسخ گفت که بهتر است سلطان بزرگ ، اسرایی را که از آنادولو آورده اند آزاد سازند . امیر تیمور بیدرنگ دستور داد تا همه اسرا را آزاد نمایند . بسیاری از این اسرا تا پایان عمر در اردبیل مسکن گزیدند و ازمریدان سرسخت خواجه علی گردیدند . لقب این صوفیان [اورومولو صوفی لر] بود.همچنین تیموردستور داد اردبیل وکلیه دهات وقصبات و اراضی متعلق به آن بعنوان وقف خاندان صفوی گردد وخانقاه صفویان امن ترین بست برای هرخطاکاری باشد.همین مریدان در زمان تغییر ماهیت صوفی گری صفویان به ماهیت سیاسی گری آنها بعنوان لشگریان بی شمار قزلباش درمیدانهای جنگ حضورمی افتند و بنابر روایات تاریخی آنها برداشتن اسلحه را موجب شرم و گناه می دانستند وبدون سلاح در میدانهای جنگ آماده شده ومی جنگیدند.پوشاندن سینه نیز در میدان جنگ برای آنها عارمحسوب می شد و موقع کارزار سینه هارا لخت می نمودند و درحالیکه همصدا شمار می دادند :

*سلسله انسب صفویه ص ۳۸

قوربان لولدوغوم پیریم ، مورشودوم ! ، وارد میدان جنگ می شدند . ●
شجاعت آنها در شرق و غرب تبدیل به ضرب المثل گردیده بود . ●

راگوزا جهانگرد ایتالیایی در تاریخ نوامبر ۱۵۰۲ نامه ای به دوست خود نوشته و صفویه را در آن چنین تعریف می نماید : منزل آنها در یکی از تکیه های بزرگ و زیبا در حوالی تبریز است . در این تکیه جمعا در حدود سیصد نفر با آنها می زیند . و همه اینها را می توان با راهبان مسیحی قیاس کرد . اینها همواره در کمال زهد و پرهیزکاری زیسته اند تا بدانجا که نه تنها در آذربایجان بلکه در سراسر ترکیه و ایران و همه شامات و بربرستان (ممالک الجزایر - مراکش - ترابلس و تونس) مورد تکریم فراوان هستند .

شیخ جنید فرزندشیخ ابراهیم (شیخ شاه صفوی) در ۸۵۱ه.ق. در اردبیل به جانشینی پدر رسید . وی که ششمین فرزند شیخ ابراهیم بود به وصیت خود شیخ شاه ، به جانشینی وی رسید . تنها مخالف او عمویش شیخ جعفر بود . اما شیخ جنید با نیروی جوانی و افکاری تازه نه تنها مریدان قبلی ر حفظ نمود بلکه مریدان بسیاری رانیز جذب خود کرد.این امرموجب نگرانی جهانشاه قاراقویونلو شد.جهانشاه که در خودتوان مبارزه با جنید را نمی دید نامه ای به جعفر عموی او فرستاد و نهایتا جعفر شیخ جنید را از اردبیل خارج ساخت. جنید با عده ای از یاران خود از اردبیل خارج شده و به سوی

● سیاحتنامه های هاکیلوت . بازرگان ونیزی
● یادداشتهای مارینو سانوتو - خاطرات بازرگان ونیزی

عثمانی رفت . سلطان مراد آنها را پذیرفت وهدایا و نقدینگی هایی به آنان دادو خواست که از خاک وی خارج شوند . شیخ جنید به ولایت قارامـان رفت که تحت حاکمیت قارامان اوغلو بود . وی قونیـه را بـرای سـکونت انتخاب نمود . اما شیخ عبدالطیف سنی مذهب ، شیخ قونیه پس از مباحاتی با وی او را تهدید نمود و شیخ جنید سپیده دم قونیه را تـرک نمـود و بـه میان ترکمانان وارساق رفت . اما شیخ عبدالطیف به آنها نیز دستور داد که شیخ جنید را از خود برانند . جنید این بار بـه سـوریه رفـت و در منطقـه انرسوس یکی از کاخهای متـروک مـسیحیان را انتخـاب نمـوده و آنجـا راتعمیراتی نموده و آنراتبدیل به یک خانقاه نمود . • پیروان زیادی از هر سو در اطراف او جمع شدند و آوازه دیانتش در همه ولایات اطراف پیچید .شیوخ سنی مذهب مصر و حلب نامه ای به سلطان حلـب نوشـته و از وی خواستند جنید را هلاک نماید . در لشگر کشی امیر حلب به خانقاه جنید ، هفتاد تن از یاران او کشته شدند و شیخ با بقیه مریدان به جانیق در شـمال شرقی ملک عثمانی گریخت . حاکم امیرنشین ایـن ولایـت (سامـــون) محمد بیگ ، با شیخ مخالفتی نکرد و شیخ توانـست پیروان و مریدانی بسیار برای خود دست و پا کند . شیخ جنید این بار همه مریدان را مسلح نمـود . در این تاریخ (۸۶۲) ترابوزان در دست امیری مـسیحی به نام کالویوآنـس بود که در میان خود سخت درگیر بودنـد و از سـویی آخـرین بازمانـده حاکمان مـسیحی در منطقه بشمار میرفت . شیخ جنید برای عزل این حاکم

• امروز این قصر آلسرت نام دارد .

عازم ترابوزان شد . کالویوآنس قوای بری و بحری خود را جمع نموده و به محل تنزه قالا (کردول) پیش تاخت . شیخ جنید در معبر تنگ کاپانمیش موضع گرفته بود . امرای ترابوزان که شرح دلاوریهای صفویان را شنیده بودند هر یک به سویی متواری شدند و تنها پان سباستوس امیر مزوخالدیون به کمک پادشاه آمد . در زمان شروع جنگ بادی عجیب و غیر منتظره از سوی خشکی وزیدن گرفت و کشتی های جنگی را تا مسافتی از ساحل و میدان جنگ دور نمود .بدینوسیله تنها قوای زمینی در برابر شیخ ماندند و شیخ در حمله ای برق آسا آن لشگر را نیز منهدم نمود . شیخ قلعه فوکاس را قرارگاه خود نموده و بدین طریق قلعه شاهی را زیر نظر گرفت تا در فرصت مناسب بر آن بتازد . اما حادثه ای عجیب اتفاق افتاد . گویا زنی از درباریان کالویوآنس از ترس غارت اموالش ، آنها را به بالای قلعه شاهی برده و پنهان ساخت اما آتشی نامعلوم بر آن اموال افتاد و بر بالای قلعه آتشی عظیمی افروخته شد . اهالی درون قلعه به خیال اینکه از درون قلعه به آنان خیانت شده است شبانه فرار نموده و به گرجستان پناهنده شدند . شیخ جنید قلعه شاهی را هم تسخیر نمود و چون این خبر به شاهزاده بایزید عثمانی فرماندار آماسیه رسید ، خزر بیگ فرمانده عثمانی ر به ترابوزان فرستاد . خزر بیگ کالویوآنس را مجددا به حکمرانی ترابوزاز گمارد و در سال مبلغ سه هزار سکه طلا را بعنوان خراج بر وی نهاد و از شیخ خواست تا با مریدانش از سامسون و ترابوزان خارج شوند . در ایز تاریخ (۸۶۰) تنها جایی که جنید امکان پناه گرفتن در آن را میافت دربار امیر حسن آق قویونلو بود .

علاوه پنج

القاب و مناصب در زمان قاراقویونلولار و آق قویونلولار

در دوران این دو سلسله ترکمان هر شخصی دارای مقام و منصب تعریف شده و ردیف گردیده ای بود که به نسبت آن منصب و مقام نیز از وی طلب کار و رفتار میشد . ذیلا آن عناوین می آید :

۱ - شاهزادگان (تمامی کسانی که از نسل جوغتایی لر هستند و آن شامل فرزندان آلغو - موبارک - توغلوق تیمور - الیاس قوجا - امیر قمرالدین - خضر قوجا - کپک خان - غازان خان - امیر قیزغین - امیر تیمور و بایندر خان میشود .)

۲ - امراء (تمامی کسانی که از سوی شاه فرمان امیری دارند .)

۳ - صاحب دیوان مرکزی (اعلاء)

۴ - صاحب دیوان شهری (تابعه)

۵ - وزیر (زیر ردیف صاحب دیوان)

۶ - منشی ها (زیر ردیف وزراء)

۷ - صاحب مال (مسئول دریافت مالیات ها)

۸ - مفررد (بازرس های دیوانی)

۹ - محصل (ماموران دریافت مالیات)

۱۰ - دیوان جوغتایی (دادگاه ویژه شاهزادگان و امراء)

۱۱ – یارغو (دادگاه عام)
۱۲ – امیردیوان (رئیس دادگاه ها)
۱۳ – دارغا (حاکم امنیتی شهر)
۱۴ – حاکم (حاکم سیاسی شهر)
۱۵ - کوتله وال (حاکمان دژ – پادگان - قلعه – ارک)
۱۶ – تومغاچی (مامور مالیات بر تجارت)
۱۷ – دامغاچی (مهردار – مامور حفظ مهر های سلطنتی)
۱۸ – یارغوچی (قاضی)
۱۹ – خزینه چی (خزانه دار)
۲۰ – قورچو (محافظ)
۲۱ – سورچو (مهماندار)
۲۲ – تواچی (بازرس نیروهای سپاه)
۲۳ – ساخلوچو (فرمانده تیپ شهری نظامیان)
۲۴ – قوشچو (محافظ و مربی بازهای سلطنتی و سپاهی)
۲۵ -- اوختاچی (کشیک های درباری و خیمه های سلاطین و امرا)
۲۶ – بک آویل (مسئول تهیه غذای محل های عمومی و دربار)
۲۷ – باوورچو (آشپزهای مخصوص)
۲۸ – بیگ لر بیگی (امیرالامرای لشگر)
۲۹ –یورت چو (مسئول تنظیم اردو)
۳۰ – اورغوچو (مسئول تهیه بار و بنه سپاه)
۳۱ - کپک چی (مسئول تهیه نان سپاه و یا شهرها)

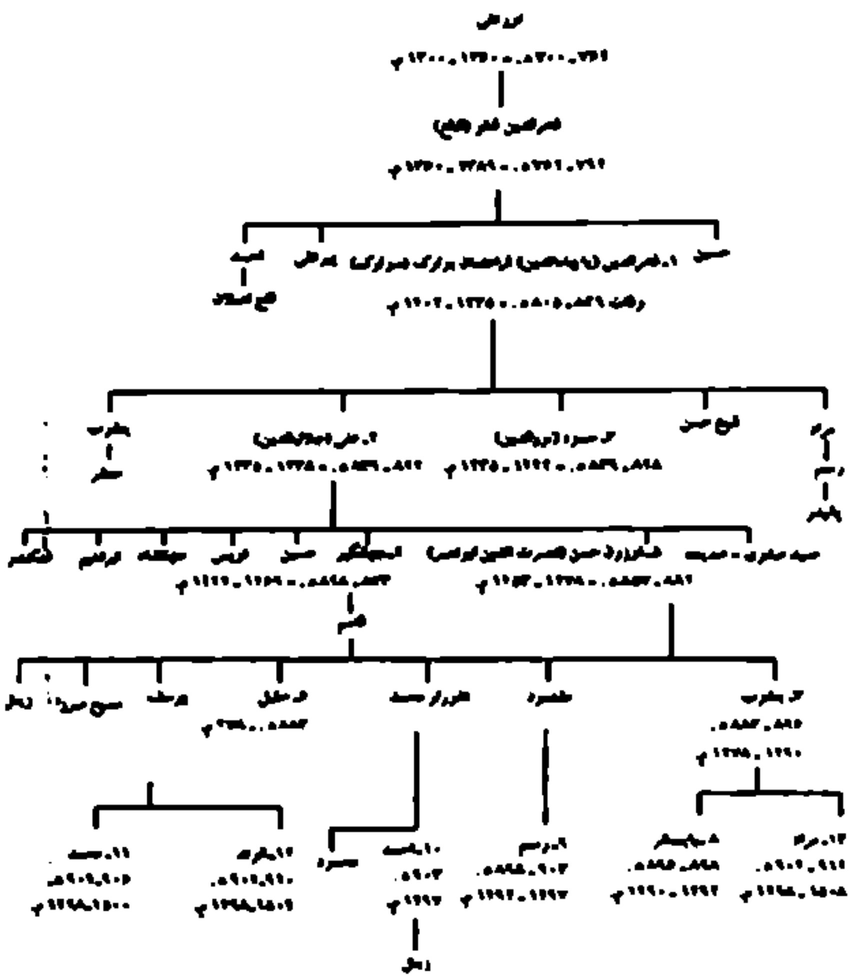
۳۲ - یساول (پیشکار فرامین سلطانی)
۳۳ - بیگ (امیر - خان اول)
۳۴ - بهادر (فرمانده تومان ها) ●
۳۵ - حاجب (پرده دار)
۳۶ - میرزا (نویسنده و منشی)
۳۷ - قاپوچو (نگهبان و مامور درب های مخصوص)
۳۸ - سلطان آغا (زن مسئول حرمسرا)
۳۹ - آغا بیگ (مسئول تدارکات اندرون)
۴۰ - قارلباش (زنان خدمتکار حرم)
۴۱ - قوروقچو (مسئوا امنیت دربار و یا شهر)
۴۲ - کلام چی (قاریان قران)
۴۳ - قاراقول (یساغلیق - گارد ملی)

● تومان : ردیف قشون ده نفری که تابه رقم هزار می توانست برسد .

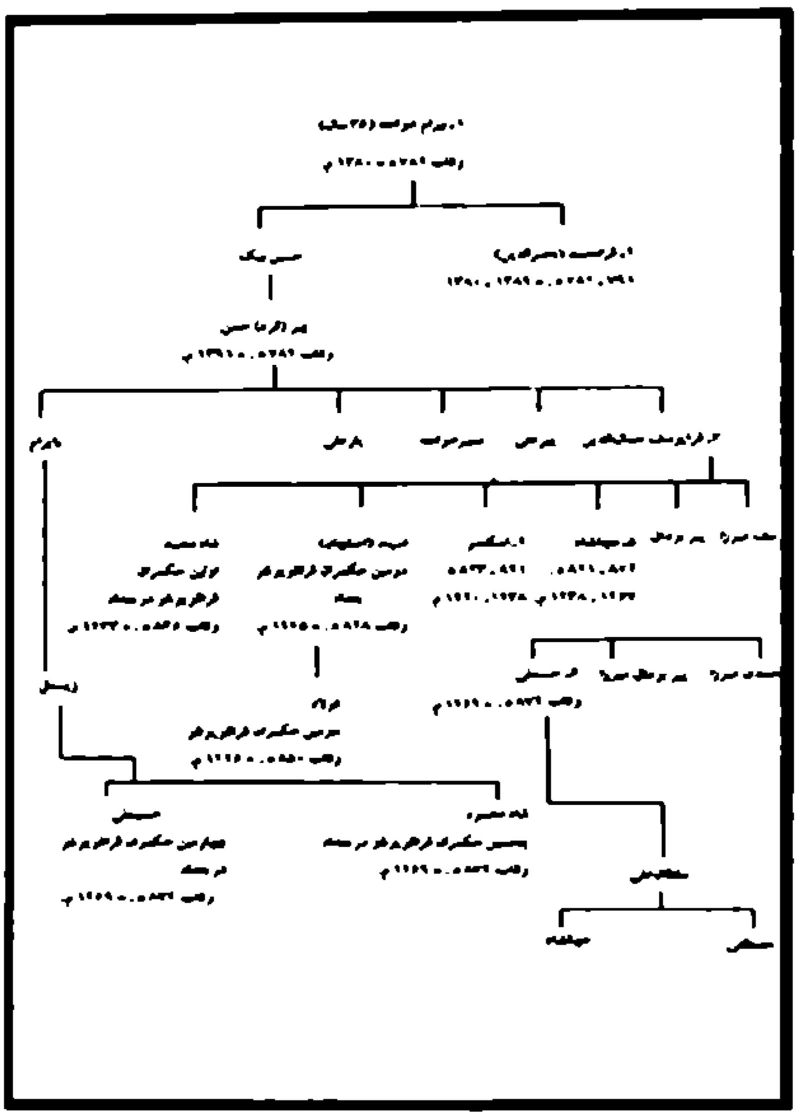
علاوه شش

نسب نامه های تیموریان - صفوی تا شاه اسماعیل - قاراقویونلولار- آق قویونلولار- نقشه ها و تصاویر

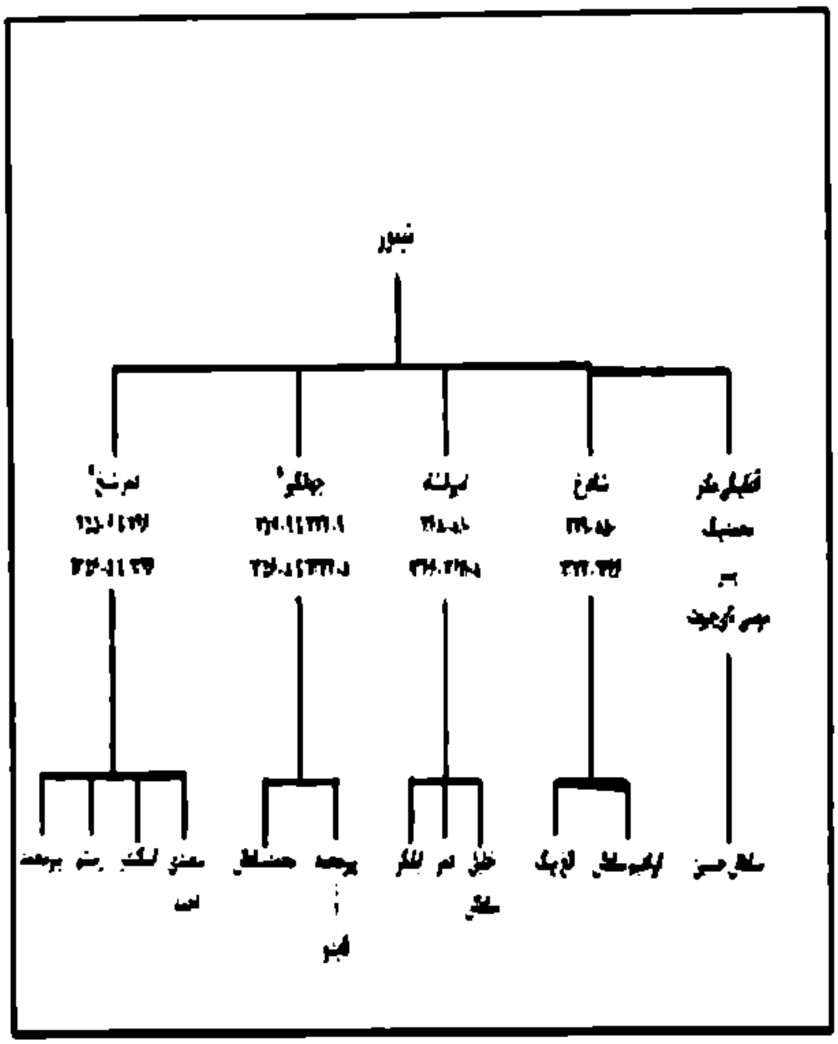
شجره خانوادگی آق قویونلو



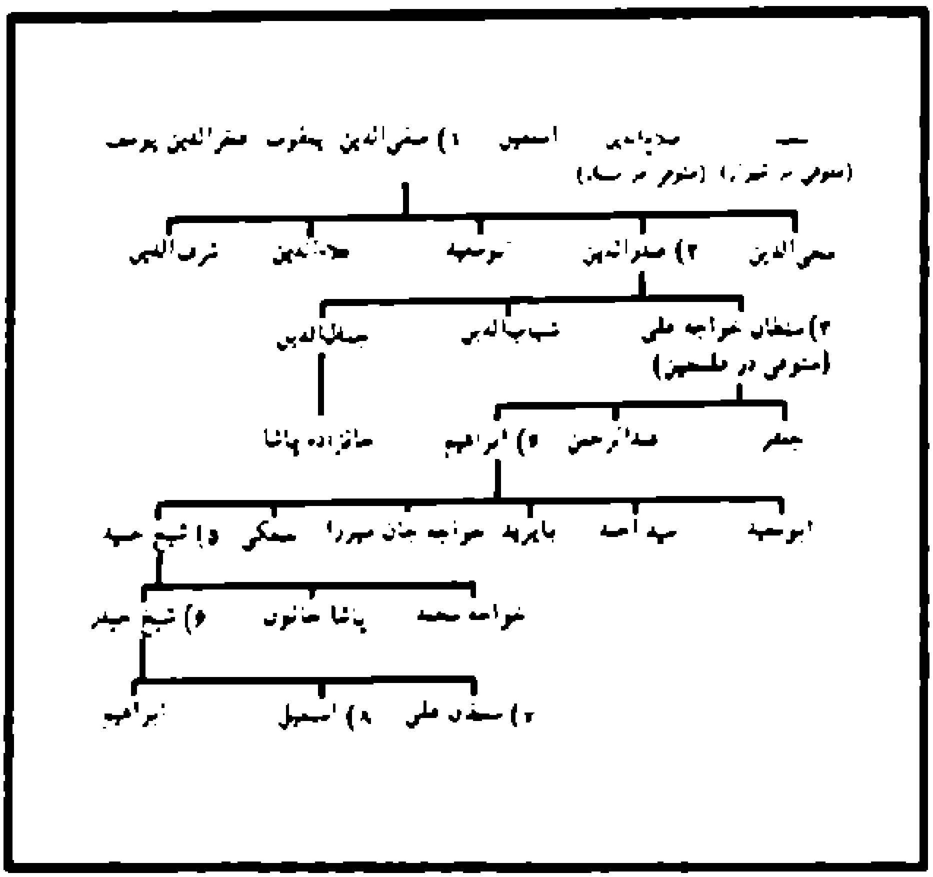
شجره خانوادگی قارا قویونلو



اعضای خاندان تیمور

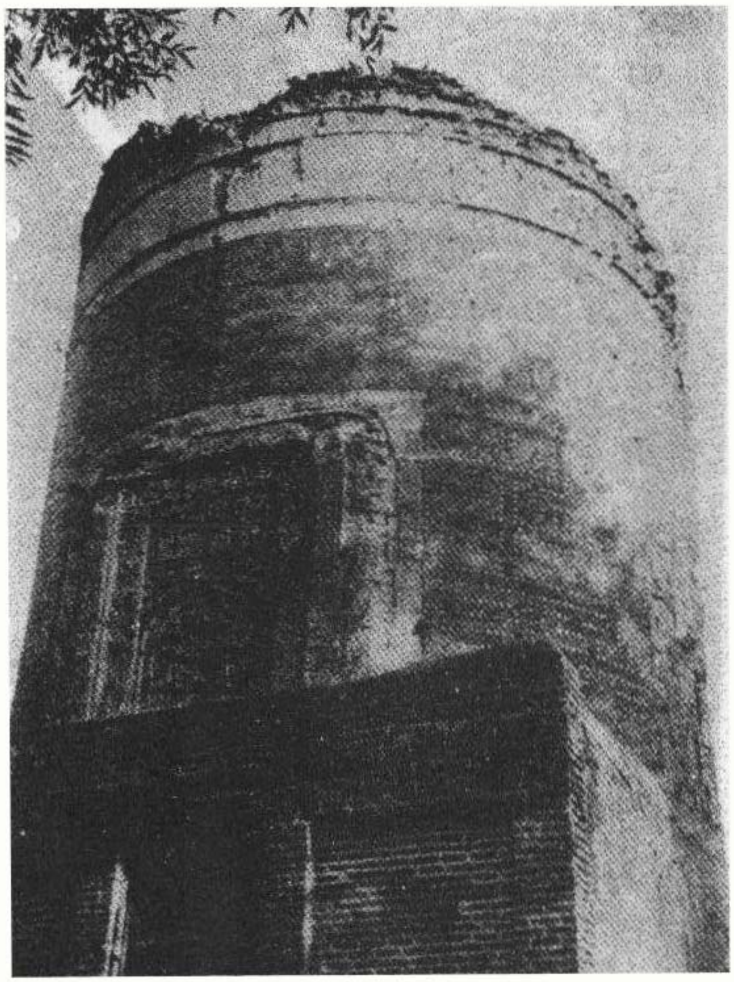


سلسله نسب صفویه

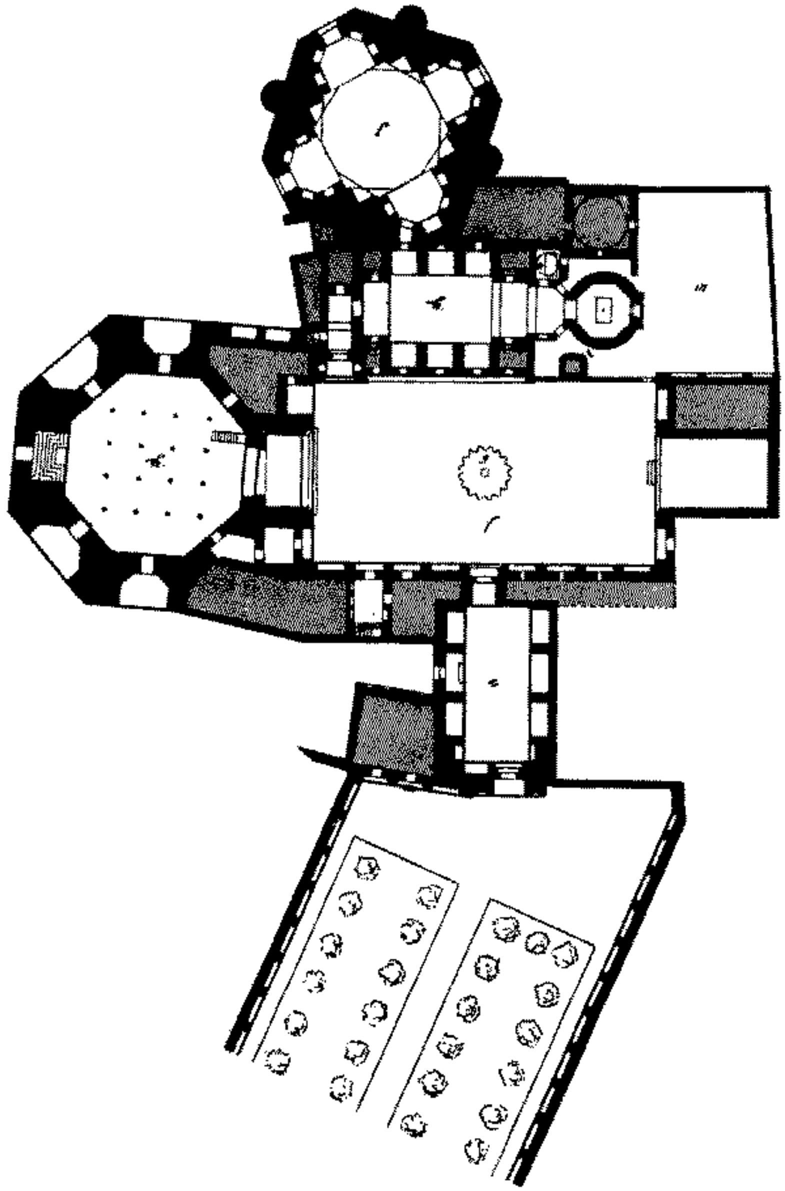




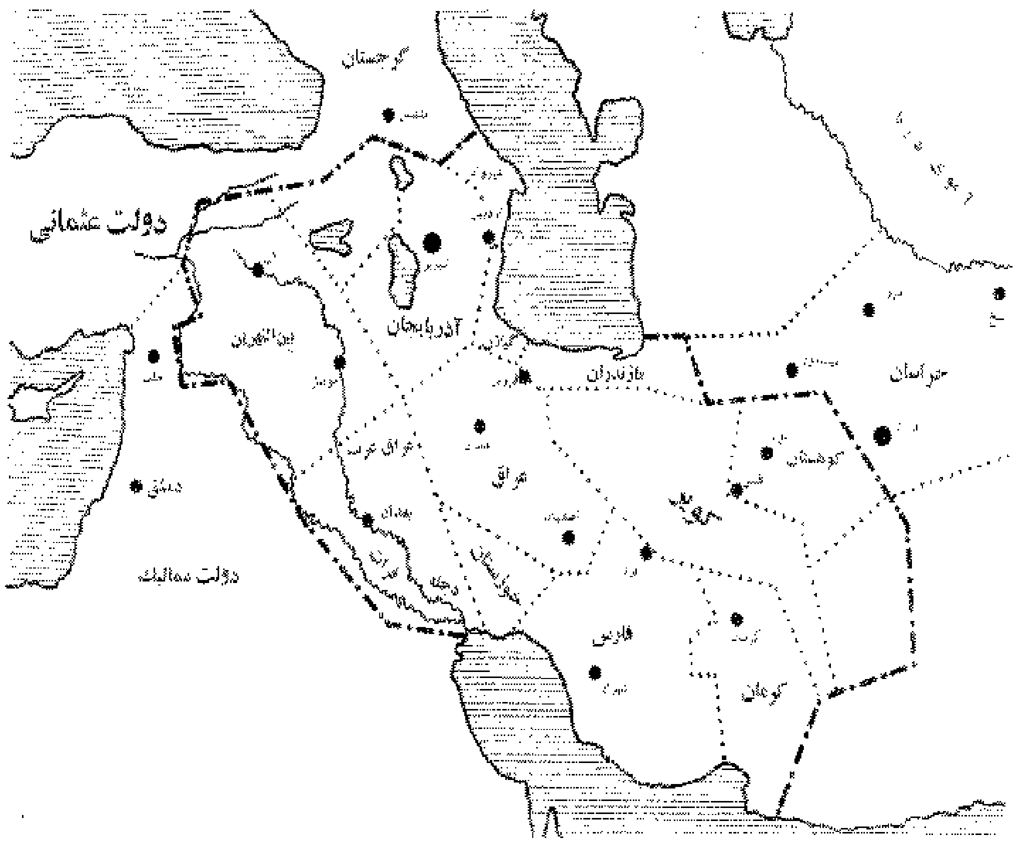
پارچه ابریشمین حیدری - قرن دهم - موزه پاریس



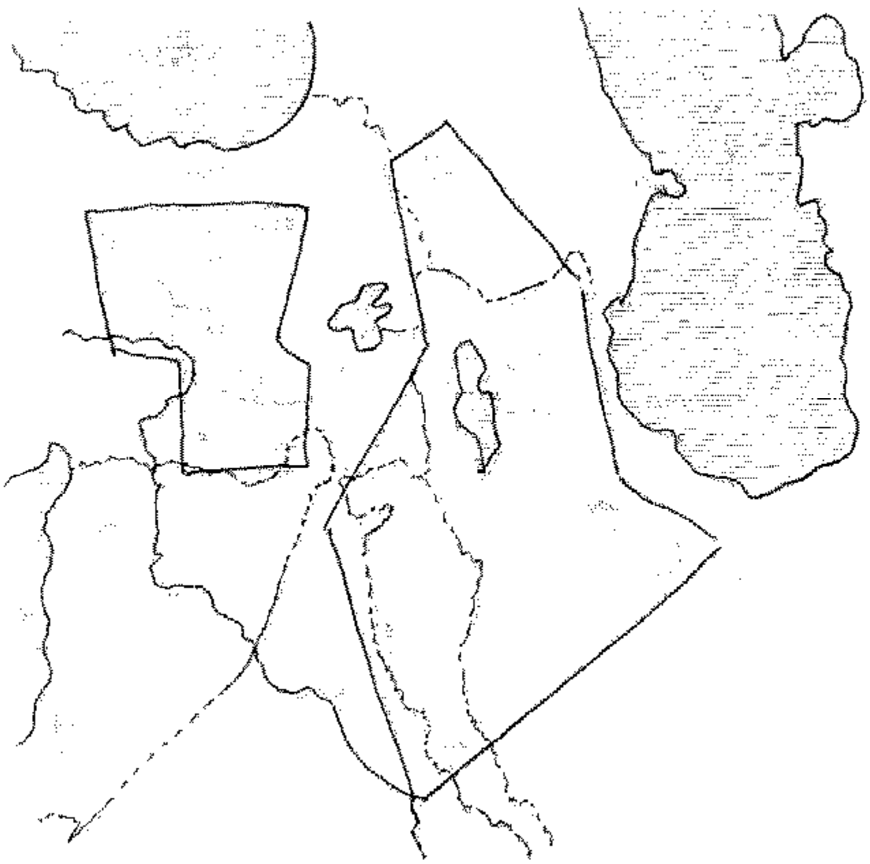
مقبره‌ء شیخ حیدر در خیاو – آذربایجان شرقی



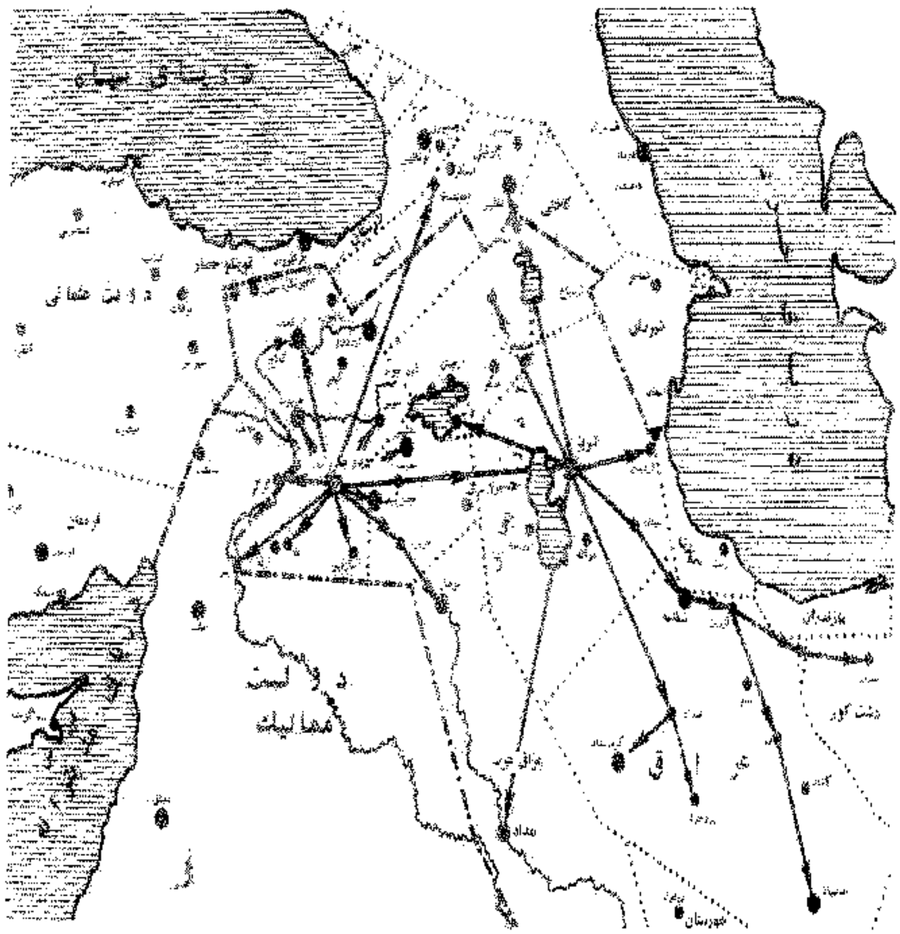
نقشهٔ بقعه شیخ صفی الدین در اردبیل



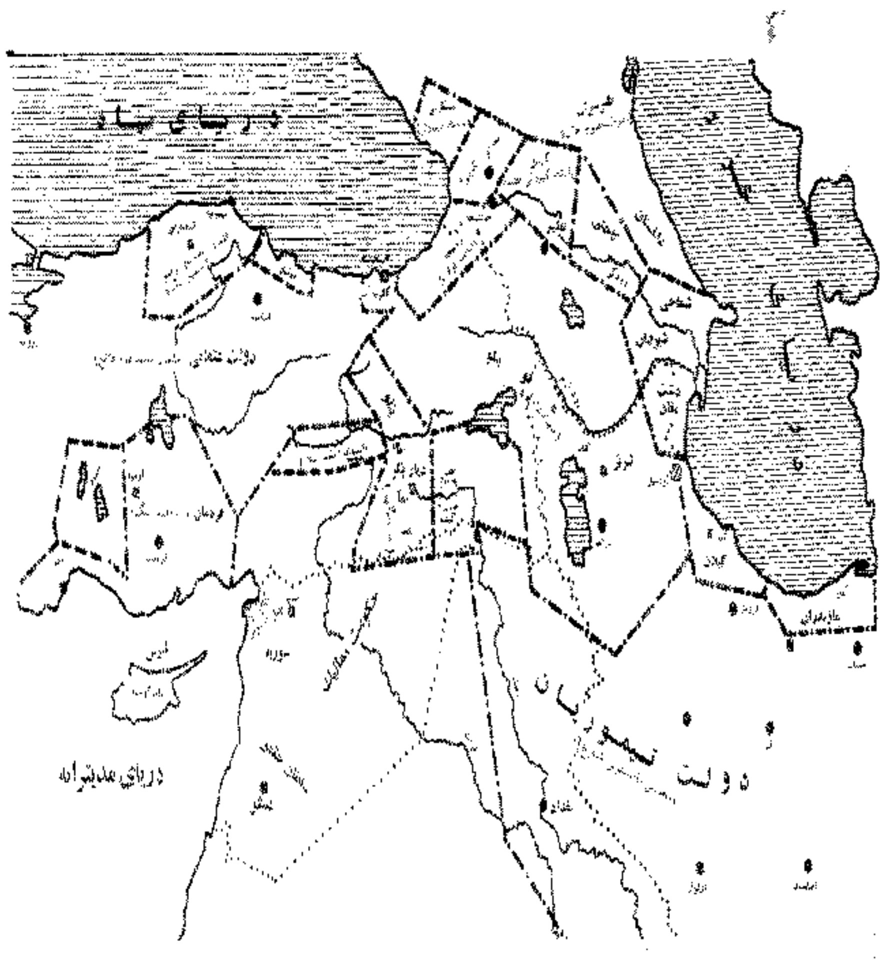
محدوده حکومتی امیر حسن آق قویونلو



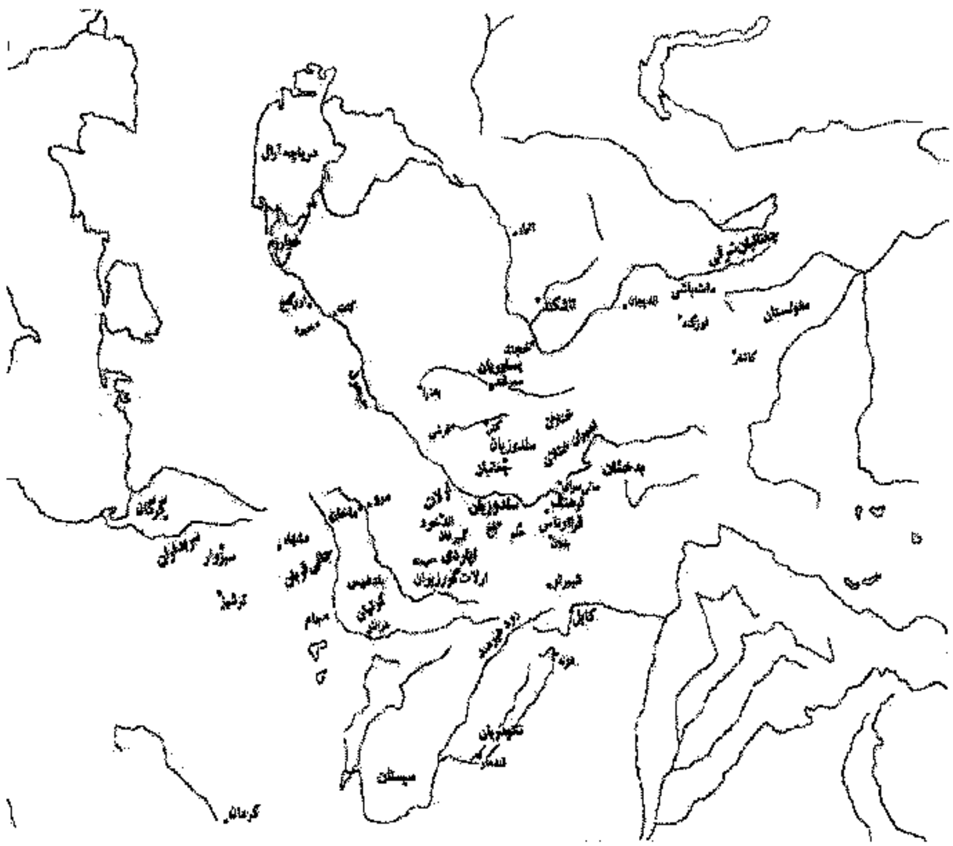
حدود تقریبی قلمرو آق قویونلو در ۸۳۸ ه.ق



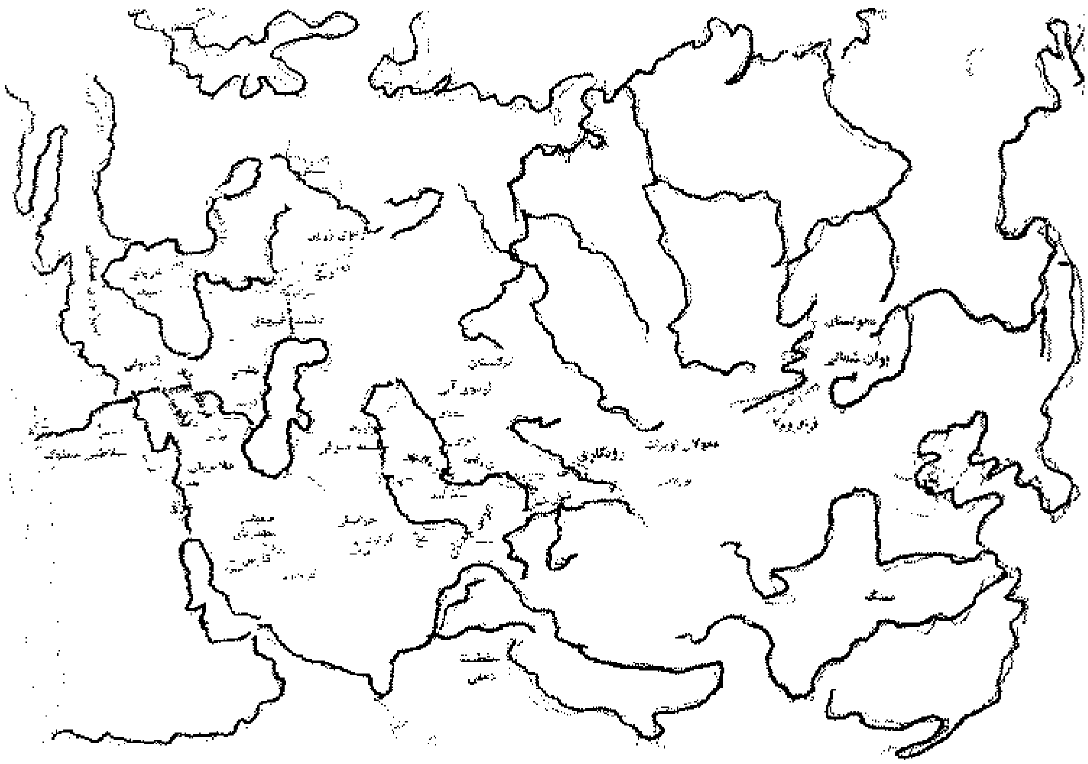
بسط قدرت آق قویونلولار در دوران امیرحسن



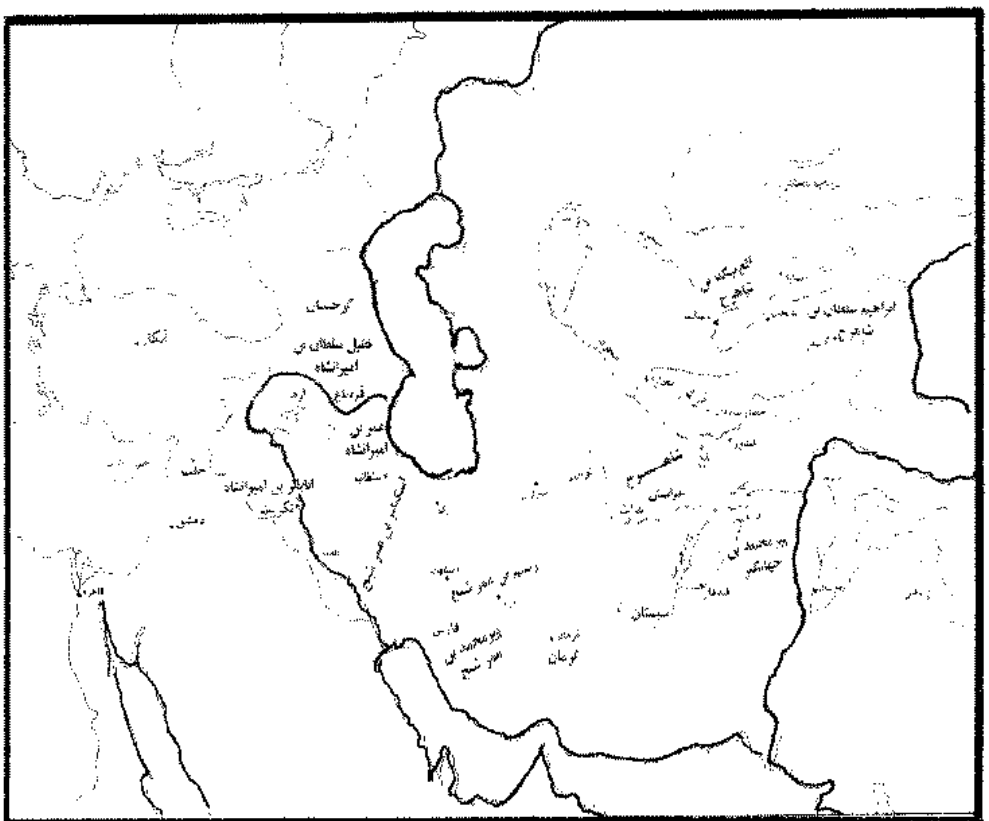
تقسیم قدرت در سال ۱۴۴۸ میلادی



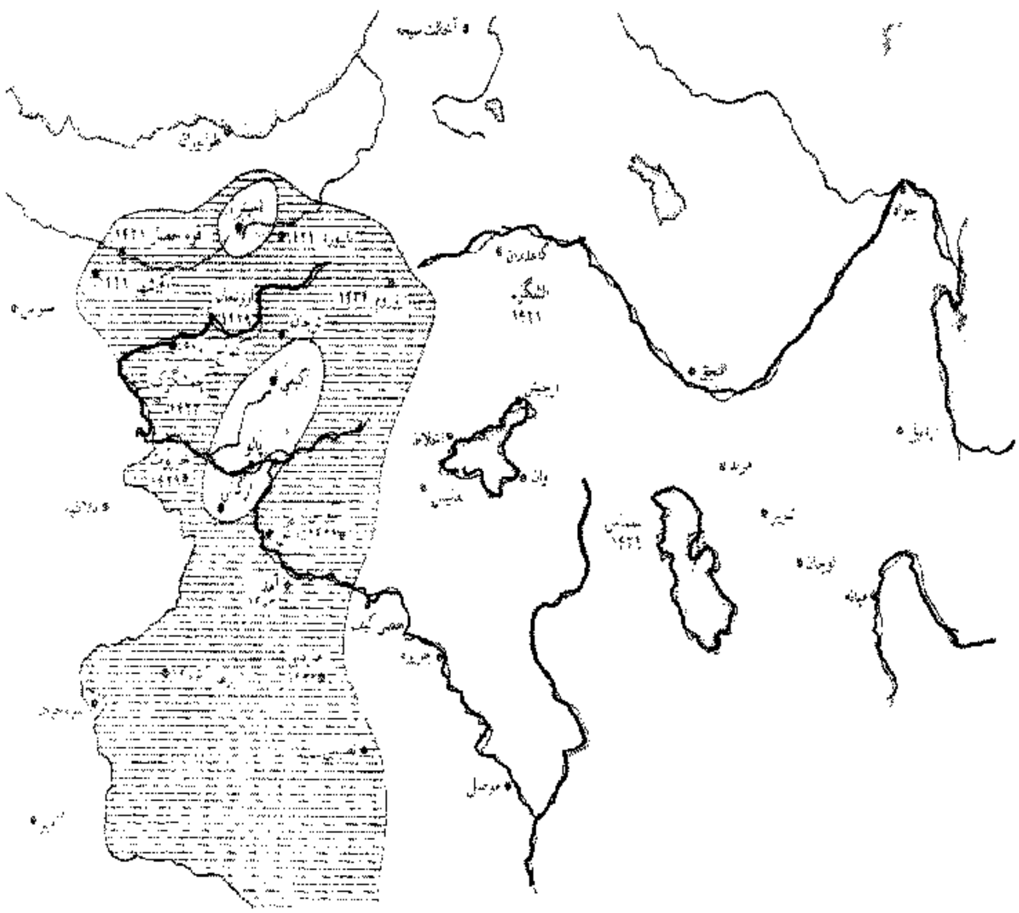
اولوس جوغتای ترکمان در ۱۳۶۰ میلادی



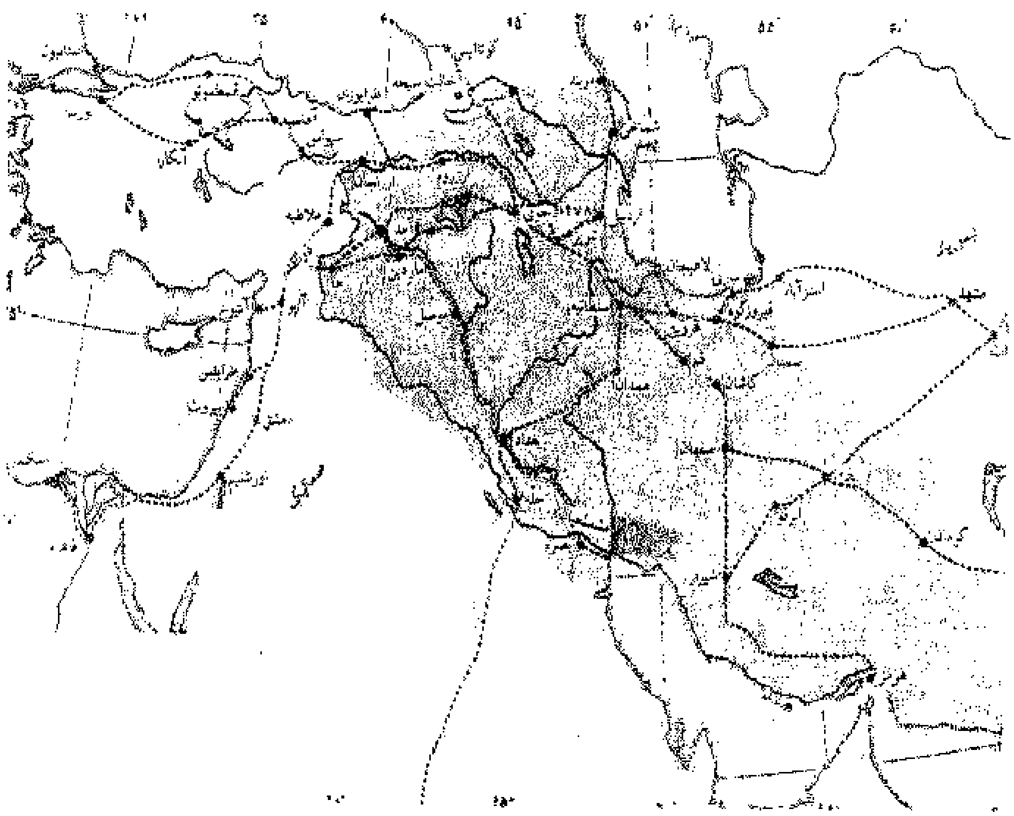
خاور دور در ۱۳۷۰ میلادی



قلمر و امیر تیمور کور ه کن



آنادولو و آذربایجان در ۷۹۲ ه.ق.

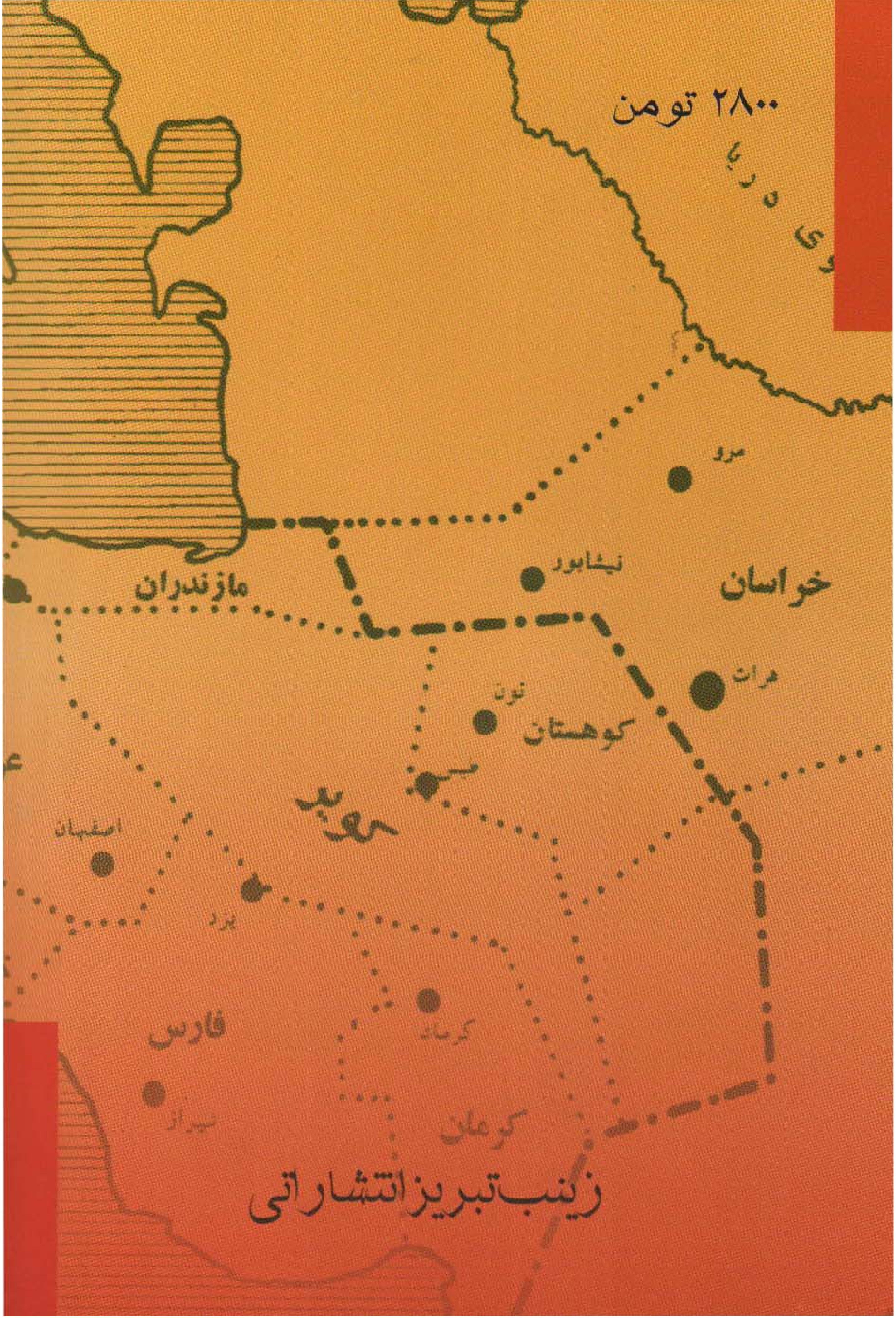


امپراطوری آق قویونلولار در سال ۸۹۵ ه . ق .

منابع و مأخذ :

برآمدن و فرمانروایی تیمور - بئاتریس فوربز منز - ترجمه منصور صفت گل
تاریخ دیاربکریه - ابوبکر تهرانی - انکارا
تاریخ یزدی - غیاث الدین یزدی
جامع التواریخ - خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی
تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر - انتشارات خیام تهران
ظفرنامه یزدی - شرف الدین علی یزدی - با تصحیح محمد عباسی
مطلع السعدین و مجمع البحرین - عبدالرزاق بن اسحق سمرقندی
منشآت السلاطین - احمد فریدون بیک - استانبول
روضه الجنان و جنه الجنان - حافظ حسین کربلایی تبریزی
تاریخ پانصد ساله خوزستان
التاریخ الغیاثی - عبدالله بن فتح الله بغدادی
تیموریان و ترکمانان - دکتر حسین میر جعفری
تشکیل دولت ملی در ایران - والتر هینتس - ترجمه کیکاووس جهانداری
اوزلو (نشریه آلمانه)
سفرنامه بازرگان ونیزی - ترجمه منوچهر امیری
تاریخ عالم آرای امینی - فضل الله روزبهان خنجی - نسخه خطی استانبول
تاریخ اسماعیلی - نسخه خطی دیوان هند - لندن
شاه اسماعیل - والتر هینتس
سفرنامه اولیاء چلبی - ترجمه حاجی حسین نخجوانی - تبریز
جواهر الاخبار منشی بوداق
سلسله النسب صفویه - شیخ حسین بن شیخ ابدال چاپ برلین
سیاحتنامه های هاکلوت
یادداشتهای مارینو سانوتو
The Struggle for supennancy-Savory.R.M
Anadulu Beylikleri - Uzuncarsili.I.H.

۲۸۰۰ تومن



زینب تبریز انتشاراتی